قابل توجهٔ نویسندگان و خوانندگان دانش

❀ مجلّهٔ سه ماههٔ «دانش» مشتمل بر مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی و اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره می باشد.

❀ بخشی از مجلّه به مقالات فارسی و بخش دیگر به مقالات اردو اختصاص می یابد.

❀ مقالات ارسالی جهت «دانش» نباید قبلاً منتشر شده باشد.

❀ به نویسندگانی که مقالهٔ آنها جهت درج در «دانش» انتخاب می شود، حق التحریر مناسب پرداخت می شود.

❀ مقاله ها باید تایپ شده باشد. پاورقی‌ها و توضیحات و فهرست منابع در پایان مقاله نوشته شود.

❀ «دانش» کتابهای را در زمینه های زبان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی و ایرانشناسی معرفی می کند. جهت معرفی کتاب دو نسخه از آن به دفتر «دانش» ارسال شود.

❀ آراء و نظرهای مندرج در مقاله‌ها، نقدها و نامه‌ها ضرورتاً مبیِّنِ رأی و نظر مسئول رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران نیست.

❀ هر گونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به آدرس زیر ارسال فرمائید.

مدیر مسئول دانش

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانه ۲۵ـ کوچه ۲۷ـ ایف ۲/۶ـ اسلام آبادـ پاکستان

تلفن: ۸۱۸۱۲۹ - ۸۱۸۲۰۳

دانش

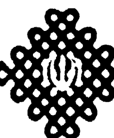
۲۴ ـ ۲۵
زمستان-۱۳۶۹
بهار - ۱۳۷۰

فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ـ اسلام آباد

مدیر مسئول
رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله
دکتر سید سبط حسن رضوی

مشاور افتخاری
دکتر سیّد علی رضا نقوی



مدیر مسئول دانش

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانه ۲۵- کوچه ۲۷-، ایف ۲/۶، اسلام آباد-پاکستان

تلفن: ۸۱۸۱۴۹ - ۸۱۸۲۰۴

چاپ خانه: منزا پریس، اسلام آباد

حروف چینی: گرافك الیون لاهور

تلفن: ۲۲۲۷۸٤(۰٤۲)

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

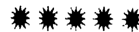
دانش شماره ۲۴- ۲۵

بخش فارسی

بخش اردو

بخش انگلیسی

ضمیمه دانش



سخن دانش

از آغاز آفرینش تاکنون برتری علم و آگاهی همواره بر جهل و نادانی به ثبوت رسیده است آیات آسمانی و میراث زمینی همواره از برتری علم و دانش سخن گفته اند. اگر بنی آدم را فضیلت داده اند و اشرف مخلوقات نامیده اند، علت فضیلت و شرافت در حقیقت علم و دانش بوده است، باتوجه و دقت درآیات مبارکه قرآن مجید درمی یا بیم که این مصحف شریف همواره تحصیل دانش و حکمت و تربیت اخلاق رابسیار با اهمیت تلقی می نماید.

با گذشت قرون متمادی نیازهای بشری موجب پدید آمدن علوم بیشماری شده ولی بشر درطی تکاملش دریافته است که علوم ریاضی و تجربی پاسخگوی نیازهای مادی و ظاهری بشر هستند و در کنار این دانشها توجه به علوم معنوی و اخلاقی جایگاهی ویژه دارد که متاسفانه عدم توجه به این علوم، امنیت جهان رابه خطر انداخته است. شاید بتوان با احاطه به علوم تجربی جهان را تسخیر کرد اما برای تسخیر قلوب به علم اخلاق نیازمند هستیم.

حقیقت این است که از هنگامیکه دانشهای مختلف از یکدیگر جداشد و معنویت دانش و آگاهی به فراموشی سپرده شد، فتنه و تباهی پدید آمدو جنگ و جدال رخ داد و حدود اخلاقی و ارزشهای انسانی زیر پا گذاشته شد. اگر علوم مختلف درکنار و همگام یکدیگر باشند، تعادل و توازن دربین اضداد برقرار می شود که خود موجب کاهش نا بسامانیهای اجتماعی و اخلاقی خواهد شد. کسیکه به حکمت دست یابد صفات پسندیده در او متجلی خواهد شد. بنابرین برای تزکیه و تربیت نفس و چگونگی بهره مند شدن از این علم آسمانی همواره به زبان و ادبیات نیازمند خواهیم بود و با

مطالعه و تحقیق در آثار گذشتگان و معاصرین در زمینه های مختلف ادبی می توان به این مهم دست یافت.

مجله دانش باوقوف به این مطلب که زبان و ادبیات فارسی از هرجهت غنی و از دیرباز با معنویت به اعلا درجهٔ خود در آمیخته، سعی دارد با ارائه آثاری از ادبیات قدیم و جدید درهر شماره سهمی از تکامل اخلاقی فرد و جامعه را به خود اختصاص دهد و افراد رامتوجه مقام و منزلت اخلاق و تلاش در راه گسترش صلح در جهان سازد.

آنچه که ادبیات فارسی را بدین درجه از اعتبار رسانده است، سعی و کوشش اساتید علما، مفکرین شعرا، نویسندگان و محققین در قرون گذشته و حال است که عمر شریف خود را وقف حفظ و اشاعه فرهنگ اسلام و خصوصاً زبان و ادبیات فارسی کرده اند و بابذل جان خویش پاسداران میراث علم و دانش و ادبیات و فرهنگ بشری و ارزشهای اخلاقی بوده اند.

در این عصر بیش از هر زمان دیگر باید به زبان و ادبیات فارسی که همان زبان و ادبیات قدیم مردم این شبه قاره است، توجه شود زیرا تاریخ این منطقه به فارسی نگاشته شده است و ایران شناسان بابر جای گذاشتن آثار گرانبها، این فرهنگ را با علم و تمد ن معاصر پیوند می دهند و دست آوردها و آثار برجای مانده از این تلاش مستمر و روز افزون، ثمرات بیشماری دارد. نباید فراموش کرد که در این میان دانشمندان و اساتیدی هستند که در این روزگارهم در راه حفظ و اشاعه زبان فارسی خود را وقف این مهم کرده اند.

چنانچه باپیشنهاد رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان گفتگوهایی باتنی چند از این دانشمندان و محققین ارجمند زبان و ادبیات فارسی انجام شده است که اینک سه گفتگو با اساتید لاهور، دکتر محمد باقر، دکتر عبدالشکور احسن، دکتر ظهورالدین احمد آماده

گردیده و به صورت ضمیمهٔ این شمارهٔ مجلهٔ دانش (۲۴-۲۵) تقدیم خوانندگان می شود، امیدواریم که مصاحبه بادیگر اساتید نیز باهمکاری بزرگوارانهٔ آنان هرچه سر یعتر تکمیل گردد تا دوستداران زبان فارسی از شرح احوال و آثار خاطرات جالب آنان استفاده نمایند زیرا انجام اینگونه گفت و گوها گام مهمی در رشد و شکوفای زبان فارسی در این منطقه است.

دیگر اینکه این شمارهٔ مجلهٔ دانش زمانی منتشرمی شود که تأسیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در آستانهٔ بیستمین سالگرد خود قرار گرفته است و دانشمند محترم جناب آقای دکتر رضا شعبانی صمغ آبادی عهده دار مسئولیت سنگین مدیریت مرکز شده است.

آقای دکتر شعبانی استاد عالی رتبهٔ دانشگاه شهید بهشتی تهران در تاریخ و ادبیات بوده و فارغ التحصیل دانشگاه سوربن فرانسه است و به زبانهای انگلسی، فرانسه، عربی و آلمانی آشنائی دارد، از ایشان مقالات متعدد و کتابهائی مانند تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه (۲جلد) تاریخ نادر شاهی، حدیث نادر شاهی و مبانی تاریخ اجتماعی ایران منتشر شده است. برای ایشان آرزوی توفیق و کامیابی هرچه بیشتر داریم.

مدیر دانش

شماره ۲۴- ۲۵

خرداد ۱۳۷۰

ذیقعده ۱٤۱۱

مه ۱۹۹۱



دکتر سید طلحه رضوی برق
پروفسور و رئیس بخش فارسی و اردو،
جین کالج، آره (بهارت)

تجرید و تفرید
در شعر مولانا مظفر بلخی

هر سر شاخ درین باغ هوایی دارد (۱)
هر گلی رنگی و هر مرغ نوایی دارد
(نظیری)

گروه صوفیان و مشایخ در دلی حکومت مسلمانان برهند و اکثر بالشکریان فاتحین خارجی در هند آمدند و برای تبلیغ و ترویج مذهب اسلام و تعلیمات صوفیان در اطراف و اکناف این کشور پراگنده شدند. زبان این افراد بزرگ دین عربی و هم فارسی بود. ایشان ملفوظات و مکاتیب و رساله ها و کتابهای مهم و پر اسناد که در بارهٔ نکات و مسایل و فلسفهٔ عرفانی و روحانی گذشته اند بیشتر در زبان فارسی بوده است.

صوفیان کرام که در خطهٔ های مختلف استان بهار سکونت ور زیدند. همه جارباطها و خانقاه ها بوجود آوردند و موجب تشکیل تدریس و ارشاد و توسعه مشرب و مسلك متصوفانه شدند. منیر شریف بهار شریف، امجهر، بیتهو، شیخ پوره، دانا پور عظیم آباد، پهلواری شریف، حاجی پور، سیوان و نظایر آن مساکن و اماکن صوفیا، و عرفاً بوده و جزو مراکز سلسله های تصوف شمرده شده است صوفیا و عرفا و مشایخ در تمامی خانقاه های بهار فارسی زبان بودند و اکثر در انشاء و سخن پردازی هم دارای مقامات شامخ. مکتوبات و کتاب های عالمانه و فلسفیانه و دیوان های اشعار فارسی شان برخوردار از محاسن فرهنگی و صنعتهای شعری مانند آثار اهل زبان ایرانیان است.

طریق تعلیم صوفیاء در خانقاه ها ابتدا با معرفت کیفیت عبودیت و ریاضیت در خلوت سالك مورد توجه بوده، مثلاً ذکر و فکر و تسبیح و مراقبه، ولی در قرن هفتم و هشتم بحث علمی در بارهٔ تصوف و طریقت و مباحث آن رواج یافت و کتاب ها و رساله ها درین زمینه پرداخته شد و مبنای درس و مطالعه در تصوف و عرفان قرار گرفت. صوفیاء و مشایخ بهاردر این خصوص مقام بلندی داشتند که آثار بسیار مهم و پر ارزش در باب چگونگیٔ تصوف اعم از نثر و نظم گذاشته اندو این آثار را میتوان بی شك و تردید در برابر آثار صوفیان ایران قرارداد.

مولانا سید مظفر شمس بلخی قدس سرهٔ العزیز در زمرهٔ صوفیه و مشایخ بهار مرتبهٔ بسیار بلند و مقام ارفع دارند. فضایل و مناقب وی در کتاب هانوشته شده است و هیچ تذکره عرفای بهار نیست که ذکر پر ارزش

مولانا ارجمند در آن نباشد مثلاً مناقب الاصفیا، مونس القلوب، نزهته الخواطر، گنج لا یخفی، وسیلهٔ شرف و ذریعه دولت، سیرت الشرف، تاریخ سلسلهٔ فردوسیه وغیره.

"مناقب الاصفیا" (۲) تذکره کهن ترین و نزد یك ترین از زمانهٔ مولانا بلخی است که مولفش حضرت مخدوم شعیب جلال قدس سره برادر خاله زاد و مرید و خلیفهٔ حضرت مخدوم شرف الدین احمد یحیىٰ منیری بوده. وی دربارهٔ مولانا القاب زیرمی نویسد:

سلطان جهان تجرید، قهرمان ایوان تفرید، آفتاب آسمان در یافت و برخاست، پاکباز میدان ملك الملکوت، شهباز هوای جبروت ولاهوت وغیره.

بدست مولانا مظفر بلخی کار رشد و هدایت و ترویج و توسعه سلسلهٔ فردوسیه و تعلیم طریقت خیلی بالا گرفت. از ایشان آثار ارجمند و بیش بهای مانده است، مثلاً:

(۱) مکتوبات(۳) (حاوی ۱۸۱ مکاتیب که بعض از آن بنام سلطان غیاث الدین والی بنگاله است. و به همیں غیاث الدین بنگاله حافظ شیراز نوشته بوده:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله می رود

(۲) شرح عقاید نسفی مع عقاید مظفری، (٤)

(۳) رسالهٔ مظفریه در هدایت درویش،(٥)

(٤) شرح مشارق انوار، و(٦)

(۵) دیوان مظفر بلخی.(۷)

مولانا مظفر شمس بلخی ذوق شعری هم داشت و "برهان" تخلص می کرد. در زمان حافظ شیراز شعر و سخن پرداخته ولی غزلهای وی بسبب مضامین عالم تجرید و تفرید و ادراك غیر مرئی روحانی و اکتشافات طریقت و حقیقت آنچنان دل انگیز و وجد آورنمی باشد که در دیوان های متداولهٔ دیگران بنظرمی آید، بازهم بعضی از اشعار مولانا مظفر برهان رنگ تغزل هم دارد، برخی ازان قبیل اشعار اینجا نقل می شود:

من از لبت که بیك بوسه جان نثار کنم
زمن نثار تو باید گهر چه سود کند
بروی چون تو رفیقی سفر خوش است مرا
تو گر رفیق نباشی سفر چه سود کند

(مجموعهٔ اشعار برهان ایضاً صفحه۳۱)

ازان دو لعل چوریزی تو لولو و مرجان
بران دولب نه یکی جان هزار جان قربان

(ایضاً صفحه ۸۷)

تلاش و مست آمده ام، می بده مرا
تا دره تو رقص چو مستانه می کنم

(ایضاً صفحه ۷۲)

دوای درد دل جانان غم تست
دل بی درد را درمان نباشد

(ایضاً صفحه ۲۸)

حق اینست که دربارهٔ مولانا مظفر بلخی برادر طریقت و مرید و مجاز پیر وی مخدوم شعیب جلال همچنانکه در"مناقب الا صفیا" نوشته است درست و صحیح و بنابر همعصری و آشنائ و قرب جهت و عرفان مقام مولانا است. صاحب مناقب الاصفیا، مولانا مظفر را "سلطان جهان تجرید و قهرمان ایوان تفرید می نگارد.

چنانکه ما بینیم ساختمان تصوف بر بنیاد عشق و تنها عشق استوار می باشد و همه فلسفه های تصوف فروع همین اصل وجوهر عشق است. عشق حقیقی صوفیا را بیگانه از جهان می سازد حتی صوفی هم از وجود خود غافل می ماند بلکه فراموشش کند و در جملگی اشیا که محسوس میشود تنها یك وجود واجب را مشاهده می کند و ازا این جا تجرید در تصوف روی می نماید.

تجرید "عاری شدن شخص از قیود مادی و حجاب های ظلمانی و انصراف از ماسوی الله و تو جهه به ذات احدیت" است و از برای همین توجه ذاتی صوفی خود را در انزوا محصور می کند و با کناره گیری خود را تنها می سازد. تفرید همینست چنانکه مخدوم الملك شرف الدین احمد بهاری پیر و مرشد مولانا مظفر بلخی می نویسد:(۸)

> "تجرید و تفرید مرید را شرط راه است، تجرید از علایق و خلایق بود و تفرید از خود، در دل غباری نه بر پشت باری نه باکسی شماری نه در سینه بازاری نه با هیچ مخلوق کاری. نه همتش از ذروه عرش بر گذشته و از کونین رسیده و با مرادآرمیده باوجود کونین بی دوست خوش نه بی وجود عالمین با دوست نا خوشی گفته است لا و حشته مع الله لا را حة مع غیر الله چنانکه گفته اند هر که

از خدا وند محجوبست در عین بلا ورنج است اگر چه کلید
خزائن ممالك در دست دارد و هر ژنده پوش و گدایی که او
را با خدا وند کاریست بادشاه دو جهان است هر چند نان
شب نه دارد.

با تو دل مسجد است بی تو کنشت
بی تو دل دوزخ است با تو بهشت

(مکتوبات شصت و دوم از مکتوبات صدی)

بگفتهٔ عارف رومی عشق خوش سودا عاشق را عزت و ناموس می
باشد و از برای جمله علتهای او طبیبی مانند جالینوس است. عشق حقیقی
عاشق را در هر جایی پرتو روی حبیب نماید چه در خانقاه وچه در خرابات. این
پر توروی حبیب شمع جمال الهی است که در دیر و حرم یکسان ضوفشان است
و صوفیٔ صافی مانند پروانه در بین چرا غها فرقی نه بیند.

مولانا مظفر بلخی خودش رافنافی الشیخ ساخته و از همین زینه تا
بمقام فنافی الله رسیده است (۹). عشق و بسیار شیوگیٔ عشق با تنوع در
اشعار سنائ و عطار و رومی و حافظ بذ کر آمده است. مولانا مظفر برهان
هم که در زمانهٔ حافظ می زیسته رنگ و آهنگ عشق را در اشعار خود خیلی
خوب جلوه داده است. مثلاً:

بخو اندم از کتاب عشق یك باب
نمی دانم که دیگر درچه باب است

(مجموعهٔ اشعار برهان(صفحه۹)

دین عاشق عشق روی یار باد
غیر عشق اردین بود زنار باد

(ایضاً صفحه ۲۴)

خانهٔ بازار و شهر و کوه و دشت

هر کجا عشق است آنجامی رویم

(ایضاً صفحه۵۹)

و این شعر سرودن مولانا خود شعار عاشقی وی بوده.

نظم و نثری چه می آید زما

خود شعار عاشقی اشعار ماست

(ایضاً صفحه.۱)

و عاشق صادق عقیدهٔ دارد که مراد خواستن از یار دلیل خامی و هوس کاری ست .

هر که مراد خواهد از یار خام باشد

جز عشق عاشقان را دیگر حرام باشد

مولانا مظفر در علم و فضل دارای مقام ارجمند و مهم و یکی از معلمین مدرسهٔ فیروز شاهی در دهلی بوده ولی در راه طریقت آمده و پاکباز عشق گردیده، می فرماید:

پاکباز عشق را از جان چه باك

هر که در عشق آمد او بیباك شد

در دل برهان چو عشقت شعله زد

علم و فضلش جملگی خاشاك شد

(ایضاً صفحه۲۲)

و مانند خواجهٔ عثمان هارونی چشتی قدس سره که غزل معروفی از او است

تو هر دم می سرایٔ نغمه و هر بارمی رقصم
بهر طرزی که می رقصانیم ای یارمی رقصم
بیا جانا تماشا کن که در انبوه جانبازان
بصد سامان رسوایٔ سر بازار می رقصم
تو آن قاتل که از بهر تماشا خون من ریزی
من آن بسمل که زیر خنجر خوانخوارمی رقصم
منم عثمان هارونی که یار شیخ منصورم
ملامت می کند خلقی و من هر بارمی رقصم

باید دید که مولانا مظفر به چه شورش و آهنگ می سراید:

پر از دیوانگی گردم هوای یار می پرّم
دل اندر عشق بربستم سوی دلدار می پرم
زباد عشق گر دستار عقلم دی پرید ا ز سر
من دیوانه خود امروز چون دستار می پرم
گهی پر می بود هجر تو بی پر در همی شینم
گهی پر می دهد وصل تو دیگر بارمی پرم
خرابی عقل را برهان به بومان جهان داده
بیا که بلبل عشقم سوی گلزارمی پرم

(ایضاً صفحه ٦٥)

و این عشق حقیقی خدا وندی مولانا را بحدی رسانیده که

بـــا عـــشـــق خــدارویم در خـــاك
بـــا عـــشـــق خــدای ســر بــر آریم

(ایضاً صفحه ٦٦)

و بی محابا می گوید:

ماهر دو سرا رابه یکی جو نخریدیم
از عالم تجرید به تفرید دویدیم
(ایضاً صفحه ٦٩)

حقا که.

تجرید برون را که از جا روب برفتیم
تفرید دورن تاشده از خویش رهیدیم
(ایضاً صفحه ٦٩)

اینهمه مدارج و منازل سلوك و عرفان است که مولانا به اشارات بیان فرموده است. تزکیهٔ نفس و تصفیه باطن بنای تصوف است، در نزد صوفیاً نماز شرعی و نماز حقیقی شان فرق دارد، عبادات را نشان عشق و اتباع خدا و رسول قرار داده اند، ولی عشق حقیقی شان دیگری دارد چنانکه نماز شرعی را بدون وضو اهمیتی نیست، لا صلواة الا بوضو، نماز حقیقی هم بدون طهارت باطن نباشد و این طهارات از آب وجود خودمی شود مولانا چه خوب می نویسند:

زآب آوردن طهارت شرط باشد در نماز
چون زخود آری طهارت آن نمازی دیگر است
(ایضا صفحه ١٢)

در شریعت عقل محسوب شود و در طریقت عشق، مولانا مظفر از شریعت در طریقت روی نمودند:

مرا معذور دارای عقل من در عشق معلولم
طهارت کرده از خود در نماز عشق مشغولم
(ایضاً صفحه ۵۸)

عقل رابس بس نماز تن بود
عشق را از دل نمازی بیش نیست
(ایضاً صفحه ۱۵)

عالم شریعت در سجده سر بر زمین می نهد و بر کعبه نگاه میکند، ولی صوفی و عارف عرش مجید را در پیش می دارد و دیده بلوح محفوظ می افگند.

حرف وجود خویش ازین تختهٔ خاك محوكن
عرش مجید پیش دار دیده بلوح بر فگن

در نزد صوفیا ماسوی الله هیچ موجودی نیست زیرا این گروه عقیده راسخ دارد که لا موجود الا الله، لا مقصود الا الله، لا مشهود الاالله، لا معبود الا الله، بسیار صوفیا و عرفا در لا والا کنجکاوی نموده و به شیوه دل انگیز و لهجه خوش آیند اشعار خود را ترجمان خود ساخته اند. مولانا مظفر بلخی هم از نشهٔ باده وحدت الوجود سر شار بود ، چنانکه می فرماید:

از فرع باصل باز رفتیم
از عالم کاف ونون ملولیم
(ایضاً صفحه ۷۵)

آمده بودیم از دریا بموج
باز هم از موج دریا می رویم
(ایضاً صفحه ۶۰)

از دیده خود ما چو برفتیم بکلی
هر سو که دویدیم بجز دوست ند یدیم
(ایضاً صفحه ۷۰)

درباب لا و الا اشعار مولانا مظفر ملا حظه شود:

ما خودی از تیغ لا گردن زدیم
بر جمال عشق الا می رویم
لا اله اندر پی الا الله است
همچولا مائیم بالامی رویم
(ایضاً صفحه۵۹)

آن قدسی که نور جمال و جلال داشت
در لاتمام بود در الا کمال داشت
(ایضاً صفحه۵)

در حریم کعبه الاچونکه لا نبود ازین
ماز لا احرام بسته بر سر الا شدیم
(ایضاً صفحه ۷۸)

مولانا مظفر بلخی که پیش از آمدن در راه طریقت و پشت پازدن به دنیا عالم و فاضل شریعت مسلم و دارای رتبه محدث بوده، ظاهر بینی و خود پرستی که در علما درآید و آنان را در پرده عزت نفس متکبری سازد از نظر اومخفی نبوده، چنانکه می فرمایند:

خود پرستی چون بحمد الله برفت
ماکنون باده پرستی هاکنیم
(ایضاً صفحه ۷٤)

طعنه زد دیوانه ای گفتا که تو مولانا ای
گفتم این عشق است عاری نیست گر مولانا ام
(ایضاً صفحه ۲۶)

وی در میدان عشق و طریقت مردانه وارتاخت و عزم و حوصله مردانه و شاهانه داشت چنانکه می گوید:

راه عقل و عاقلی بگذار بر بیوه زنان
ساقیا جامی که من در عاشقی مردانه ام
(ایضاً صفحه ٦٤)

عقل کز بانوی خانه زادگیست
هر که اندر عشق آمد مرد شد
(ایضاً صفحه ۳۸)

جان دست کرده عقل نهاده در آستین
جانان حدیث عشق تو مردانه می کنم
(ایضاً صفحه ۷۲)

هیچ نبود از برای جان و سر
در ره مردان که سستی هاکنیم
(ایضاً صفحه ۷٤)

هوس چنین تماشا نزد سوای مردان
نه مخنثان مسکین نه زنان بیوگان را
(ایضاً صفحه ۳)

افسوس بلخ نباشد "و" هنوز بوی بلخ می آید "این دو جمله های مرید و پیردر احوال مولانا مظفر و مخدوم شرف الدین قدس سره هم تفصیل

بسیاری دارد در هر حال مولانا مظفر برهان شاهی را احساس می کردند. از وی است:

دنیا و آخرت نه قدم گاه چشم ماست
ما پیش پیش پیش ازین گام می نهیم
شاهنشهان کنند گدایٔ بکوی ما
مائیم آن گدا که بشاهنشهان شهیم

(ایضاً صفحه ۶۳)

زیرا که:

خسروان جاه و حشمت در جهان هستند لیك
دولت عشق تو برهان سر فرازی دیگر است

(ایضاً صفحه ۱۲)

حاصل آنکه مولانا مظفر شمس بلخی در تصوف و طریقت بگفته مخدوم شعیب جلال قدس سره بدون شك " آفتاب آسمان در باخت و بر خاست، پاکباز میدان ملك الملکوت، شهباز هوای جبروت و لاهوت" بوده وهم در اقلیم شاعری خسرو کجکلاه و قلمد ار شیوه نگار و بی مانند

مولانا مظفر بلخی تقریباً به سن هشتاد سالگی بروز سوم رمضان المبارك ۷۸۸ ۰ هجری در مقام عدن چشم از جهان بربست. (۱۰)

ای جملهٔ دام ها بریده
اندر چه هوا پریده تو

(ایضاً صفحه ۸۷)



حواشی

۱- صفحه ۱۰٤، دیوان غزلیات نظیری نیشاپوری. مطبوعه کریمی پریس، لاهور ۱۹۲۸ م

۲- صفحه ۱٦٤، مناقب الا صفیا مولفه حضرت مخدوم شاه شعیب فردوسی.

مطبوعه در مطبع نورا لآفاق، کلکته، بتاریخ پنجم ماه صفر ۱٦۱٦ هـ مطابق ۲۸ جولائی ۱۸۹٥م ، کتبه محمد هدایت الله مظفر پوری منصرم مطبع نورا لآفاق کل صفحات۱٥۲ ، قطع بزرگ.

۳- مکتوبات مظفر بلخی، مخطوطه. اوراق ۲۱۳ ، کاتب میسح الله در سال ۱۰٥۰هـ شماره کتاب ۲٦۱۹ ، خدا بخش پبلك لائبریری، پتنه، بهار.

٤- شرح عقاید نفسی مع عقاید مظفری. مخطوطه. اوراق ۷۲. سال کتابت ۱۲۷۹هـ شماره کتاب ۳۹۸۸. خدا بخش اورینٹل پبلك لائبریری پتنه.

٥- صفحه ۹۹. رساله قلمی(مخطوطه) بحواله "وسیله شرف و ذریعه دولت" مولفه سید شاه فرزند علی صوفی منیری، به تصحیح و تحشیه محمد طیب ابدالی ایم. اے. مطبوعه اکتوبر ۱۹٦٥م در سلیمی برقی پریس، یحییٰ پور، اله آباد.

٦- صفحه ۱۷- مکتوب دواز دهم از مکتوبات "بیست و هشت" از شیخ شرف الدین احمد منیری، بحواله اشعار مظفر از سید حسن و ترجمه اردو دکتر محمد علی ارشد صفحه ۷٦ مجموعه ۱۹۸۸ م کلکته

۷- "مجموعه اشعار" مولانا برهان الدین مظفر شمس بلخی. تصحیح و تحشیه و مقدمه از پروفسور سید حسن. مطبوعه ۱۹٥۸. ناشر: اداره تحقیقات عربی و فارسی ، پتنه بهار.

۸- صفحه ۱۷۱- مکتوبات صدی مصنف مخدوم شرف الدین احمد یحي

منیری مطبوعه "در شعبه مطبع نامی منشی" نول کشور (لکهنو) واقع
کان پور در ماه ستمبر ۱۸۸۹م.

۹- قول شیخ او"تن شرف الدین جان مظفر، جان شرف الدین تن مظفر، مظفر
شرف الدین، شرف الدین مظفر"

بحواله "وسیله شرف و ذریعه دولت" مولفه صوفی منیری
ص ۹۴ و " مونس القلوب " ملفوظ احمد لنگر دریا بلخی
مخطوطه ۱۲۴۱ فصلی کتبخانه بلخیه فردوسیه
فتوحه مجلس پنجاه و پنجم صفحه ۲۸۶

۱۰- صفحه ۹۸
وسیله شرف و ذریعه دولت مولفه صوفی منیری

چشمهٔ فیض ذات اوست کزو
رفته هر سوی جوئبار شرف
سال نقل مظفر بلخی
جستم و یافتم بهار شرف
(۷۸۸)



خانم دکتر کلثوم ابوالبشر
بخش فارسی و اردو دانشگاه داکا
بانگلادیش

سهم نوابان داکا در ادبیات فارسی

بی شك ورود زبان فارسی به بانگلادیش تاثیرات مثبتی در زبان این کشور داشته است ولی برای ماهنوز مشکل است که بطور دقیق بگوییم که زبان فارسی درچه زمانی وارد بانگلادیش شده است ولی آنچه مسلم است، این زبان پس از آمدن دین اسلام وارد بانگلادیش شده است و گسترش آن از قرن یازدهم هجری ببعد صورت گرفته و آن زمانی است که اخیتارالدین بختیار خلجی، سپه سالار قطب الدین ایبك در سال ۱۲۰٤ میلادی بنگاله را به فتح خود آورد وی اولین پادشاه مسلمان بود که نخستین مدرسه را در شهر رنگ پور در نواحی شمال در بانگلادیش، بنا نمود که دران تدریس زبان فارسی و عربی آغاز شد در تاریخ فرشته نوشته شده است.

"در سرحد بنگاله در عوض شهر ندیا، شهری موسوم به رنگ پور

بناکرده و دار الحکومت خود ساخته و مساجد و خانقاه و مدارس دران شهر ولایت برسم اسلام بر رونق رواج تمام مزین و محلی گردانید (۱)

به مرور زبان تعدادی از کتب درسی و مذهبی و اخلاقی به زبان فارسی به رشته تحریر در آمد پس از اینکه آموزش زبان فارسی و مطالعه و بررسی فرهنگ ادبیات زبان فارسی دراین منطقه شدت گرفت این زبان حدوداً برای مدت شش صد سال در این سر زمین زبان رسمی و ملی شناخته می شد، مردم در ادارات دولتی، مدارس و مجالس از زبان فارسی استفاده می کردند.

زبان فارسی تا سال ۱۸۳۷ میلادی(۲) اعتبار خود را در این کشور حفظ کرد بعداً گرچه زبان این کشور (شبه قاره هند و پاکستان) به کلی عوض گردید و زبان انگلیسی زبان رسمی شد امّا هنوز تأثیر نفوذ این زبان را در زبان بنگالی بتوان یافت، چنانکه تعدادی از کلمات و لغات فارسی داخل زبان بنگالی شده است یکی از نویسندگان بنگالی، دکتر غلام مقصود هلالی در کتابش بنام عناصر فارسی و عربی در زبان بنگالی نوشته است که در زبان بنگالی حدوداً شش هزار لغت و اصطلاح فارسی و عربی وجود دارد. و این حقیقت است که حدود چهل در صد لغات بنگالی از زبان فارسی گرفته شده است(۳).

به مرور زمان چون این زبان در این منطقه رواج پیدا کرد، شعراء و نویسندگان زبان فارسی از نقاط مختلف به این سر زمین سرازیر شدند و کتابهای زیادی به این زبان نوشته و چاپ کردند. ولی متأسفانه در حال حاضر

اکثر آثار ادبیات فارسی به عناوین مختلف ناپدید گشته و بغیر از چند آثار، از بقیه آنها خبری نمانده ا.

ما میدانیم که با آغاز حملات غزنویان ، زبان و ادبیات فارسی در مناطق شمالی و غربی هند رواج فوق العاده یافت، خصوصاً در لاهور و نواحی کشمیر، مرکز بزرگ فرهنگ و ادبیات فارسی بوجود آمده در مجاورت این شهر ها، سر زمین داکا، پایتخت بانگلادیش نیز از قدیم ترین ایام، با فرهنگ و تمدن ایران تماس نزدیکی داشته است. بدین جهت در قرن هفدهم میلادی وقتیکه اوضاع سیاسی در منطقه کشمیر وخیم شد حاکم کشمیر با خانواده اش از کشمیر به داکا مهاجرت کرد. خواجگان کشمیر در زمینه پیشرفت و گسترش ادبیات فارسی در بانگلادیش خصوصاً در داکا خدمتهای گرا نمایه انجام دادند برای اینکه زبان مادری آنها فارسی بود.

مورّخان و نویسندگان بانگلادیش درباره بزرگان کشمیر داکا آراء مختلفی داشتند. سید محمد طیفور در این مورد نوشته است:

The ancestors of this house originally belong to Kashmir. In about 1765, a direct represantativeof this house named Khawaja Abdul Hakim migrated from Delhi to Sylhet. By about the end of the 18th century two sons of Abdul Hakim named Khawaja Abdul Wahab and Khawaja Abdullah shifted to Dacca (در مشرقی) and settled in the place called Purab Darwarzeh"

مورّخ دیگر دربارۀ بزرگان کشمیر داکا این چنین نوشته

"Khawaja Abdul Hakim, its founder, some generation

ago, came to India from the family in Kashmir... The family has since remained in Bengal and dissolved all connection with Kashmir. Its next head moved to Dacca and settled in Begum's Bazar. (۵)

ولی خواجه عبدالرحیم صبا یکی از بزرگان خاندان کشمیریه در داکا درباره مؤسس این خاندان در کتابش این چنین بیان کرده است:

"ذکر احوال بزرگان که از کشمیر تشریف به بنگاله آورده بودند:

خواجه عبدالحکیم مردم حاکم کشمیر بودند. بعدل و انصاف حکم‌رانی میفرمودند. باری بعهد محمد شاه حاکمی دیگر بجای شان مقرر شده بکشمیر در آمد. خواجه مغفور باتفاق اهالی شهر دخلش ندادند...... وبعد چند روزی حاکمی دیگر از حضور محمد شاه روانه کشمیر شد، خواجه مرحوم خبر آمدن حاکم دیگر شنیده، باخود اندیشیدند که حکام را بیدخل نمودن از پادشاه عناد پیدا کردن است. بدین لحاظ آل و عیال خود را همراه برادر خود مع نفوس و اجناس روانه دهلی نموده و خود انتظار ورود حاکم مذکور می کشیدند....ورود حاکم خبر آمده روانه دهلی شدند. و هنگام روانگی مولوی عبدالله و خواجه عبدالوهاب مرحومین را که این دو بزرگان باهم برادر عینی بودند بمقتضای غیبی قرابت تکلیف همرهی خویش دادند. اینان بدین عذر که مارا دعوای حکومت و مقاومت است......تکلیف جلا وطنی بر خویشتن نپسندیدند و معیت خواجه عبدالحکیم مبرور نورزیدند.

بعد......حاکم جدید داخل شهر گردیده و اثری از گرد راه خواجه عبدالحکیم ندید، اما بدریافت قرابت.. ممدوحین خانه آنان را تاراج کرده

غارت نمودند. آن دو بزرگان اندوه تظلم بجان آمده از وطن مالوف کوچیدند و بعد طی مراحل و قطع منازل بجهانگیرنگر (داکا) رسیده. اقامت افگندند و شغل تجارت شروع کردند.

در همین زبان نادر شاه در ۱۱۵۱ هجری در دهلی آمد و قتل عام کرد. خواجه عبدالحکیم بعد قتل عام از دهلی مع آل و عیال سوای برادرشان که در دهلی ماند کوچیده بجهانگیرنگر رسیدند و مکانی در محله "کوچه بیگم بازار گرفت". (٦).

از اقتباسات بالا و براساس تحقیقات مابه این نکته میرسیم که در هر حال مؤسس خواجگان داکا یا نوابان داکا. عبدالحکیم از اشراف کشمیر بوده است. وی مردی دانشمند و باهوش بود و شغلش تجارت بود مهاجرت کشمیریان داکا در ادبیات فارسی درین ناحیه جانی تازه دمید. دوره خواجگان داکا در تاریخ ادبیات فارسی و اردو مهم ترین دوره ادبی محسوب می شود. اگرچه این دوره بیش از صد سال طول نکشید اما ادبیاتی که در این دوره بوجود آمد از نظر غزل سرایی اهمیتی بسیار دارد. علاوه بر این آثار منثور و منظوم دیگری بوجود آمد که هنوز در کتابخانه دانشگاه داکا بچشم می خورد، اغلب نوابان داکا (کشمیریان داکا) در تشویق و حمایت فارسی و اردو کمربسته بودند و در دوره آنها شهر داکا مرکز فقها و ادباء و نویسندگان نامی بود. محافل نوابان داکا مجمع شعرا بود و بسیاری از اینان به زبان فارسی و اردو شعرمی سرودند و بعضی از آنها تألیفاتی بدان زبان داشتند و آن را ترویج می کردند. دکتر عندلیب شادانی یکی از بزرگترین شاعران و نویسندگان بانگلادیش درباره نوابان داکا چنین اظهار نظر کرده

است:

"نوابان ڈھاکا خود مختار حکمران نہ تھے. زمیندار تھے لیکن ڈھاکا کی نجی اور شہری زندگی میں ان کی حیثیت ہندوستان کے دوسرے والیان ریاست سے کسی طرح کم نہ تھی. نواب سر عبدالغنی (مرحوم) جن کی وفات کو پچھتر سال کا زمانہ گذرا، چوبیس لاکھ کی ریاست کے مالك تھے پورا خاندان خوشحال اور فارغ البال تھا. ہر چیز کی ارزانی اور فراوانی تھی غم دوراں کا کسی گھر میں گذر نہ تھا، غم جانان البتہ کہیں کہیں اور کبھی کبھی دامن گیر ہو جاتا. اس وقت شاعری اور موسیقی دونوں کو تہذیب و شرافت، کے لوازم میں شمار کیا جاتا تھا. چنانچہ خاندان کے اکثر افراد ان فنون سے بہرہ ور تھے. اور بعض ان میں نمایاں دستگاہ رکھتے تھے. خاندان میں شاعروں کی تعداد خاصی تھی." (۷)

در زیر اشاره ای کوتاه به آثار چندتن از ادباء و شعرای این خانواده می شود:

خواجه حیدر جان شائق

اسمش شمس الدین، عرف حیدر جان و تخلص شائق بود، به هر دو زبان فارسی و اردو اشعار می گفت. معتقد به غالب بود، بوسیله مکاتبه اصلاح گفته های خودش می جست. غالب وی را "طوطئی بنگاله" خطاب عطا کرد.

دیوان او مشتمل بر ۱۵۰ صفحه است غیر از این دیوان کتابی بنام "انشائ شائق" هم در تحریر آورده بود که مجموعه ای از منشأت فارسی او

بود. این کتاب هنوز چاپ نشده است غزلیات حیدر جان شائق پر از سوز و گداز است و جدت اسلوب و تسلسل بیان دارد.

نمونه کلامش را ملاحظه فرمایید:

خوش نسیم طرب آمد سوی گلزار امروز
بوی گل لاله دهد سرو چمن بار امروز (۸)

(بند بر غزل حافظ شیرازی)

چنـــد گـویـیم شکـوه ایـام را
چند نالـم بخـت نـافـرجام را
مطربابنشیـن کـه یـابـم کـام را
ساقیـا بـر خیز و درده جام را
خاك بـرسـر کـن غـم ایـام را
صبر کن حافظ بسختی روز و شب
عـاقبت روزی بیـابی کـام را (۹)

درباره وفاتش اطلاعی صحیح نداریم. ولی گفته میشود که وفات وی در حدود ۱۸۵۲ میلادی اتفاق افتاد.

خواجه اسد الله کوکب:-

دیگر از شعرای نامی و گرامی در خانواده کشمیریان خواجه اسد الله تخلص به کوکب بود مردی هنر شناس و هنر پرور بود. مصلاتش را در کلکته (بنگاله غربی) باسام رسانید طبع موزونی داشت،. در قصیده گویی مهارتی داشت، غزلهایش در مجلهٔ "دوربین" که یکی از مهمترین مجله کلکته

بود چاپ میشد. وی به زبان فارسی و اردو مهارت کاملی داشت. صاحب دیوان بود، ولی متأسفانه اکثر اشعارش از بین رفته است، قصیده زیر از دیوان نقل شده است.

قصیده در تولد نواب احسن الله از کوکب (۱۰)

افتخار خاندان آمد پدید　　اعتبار دودمان آمد پدید
بلبلان این چمن را مژده باد　　نوگلی در گلستان آمد پدید
تشنگان وادی ناکام را　　هم چو خضری ناگهان آمد پدید
از پس آئینه حسن ازل　　طوطی شیرین بیان آمد پدید
مرحبا و مرحبا و مرحبا　　از زبان انس وجان آمد پدید
(۱۱)

خواجه عبدالرحیم صبا

یکی از معروفترین شعرای خانواده کشمیریان خواجه عبدالرحیم صبا بود که صبا تخلص داشت و لقب او پهونچامیان بود. پدرش سلیم الله هم در علم و فضل مهارت کامل داشت، درباره تاریخ ولادت او اطلاعی بما نرسیده است، ولی او در سال ۱۸۷۸ میلادی درگذشت.

صبا یکی از شعرای برجسته این خانواده بود. غزلهای او نماینده احساسات و عواطف درونی شاعر می باشد. او نخستین شاعر داکا بود که در منظوم هائی خود مناظر طبیعی و جشن مسلمانان و هندیها را توصیف کرده است بعضی منظوم هایش درباره شب برات هولی و دیوالی می باشد.

اشعارش در کتاب "سخن الشعراء" مؤلف عبدالغفور نسّاخ و تاریخ داکا مؤلف رحمان علی طیش دیده می شود، صبا یکی از پر شور ترین

هواخواهان زبان فارسی بود.درمیان آثار ادبیات فارسی که از خواجه عبدالرحیم صبا بجا مانده است کتابی بنام "تواریخ خاندان کشمیریان" است که هنوز چاپ نشده است و در کتابخانه دانشگاه داکا محفوظ است، این کتاب مشتمل بر ۱۷٤ صفحه میباشد. اندازه کتاب ۵ X ۲/۱ ۸ است. این کتاب به دوباب تقسیم می شود. باب اول تاریخ آمدن خاندان کشمیریه از کشمیر به داکا توضیح می دهد و باب دوم درباره خواجه عبدالله و خویشان او می باشد این کتاب کوائف زندگانی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی خواجگان داکا را شرح می دهد.

از آثار دیگر وی "مکاتبات صبا" است که دارای ۳۹۷ صفحه می باشد او به زبان اردو داستانی نا تمام بعنوان "داستان صبا" هم نوشته است که پایه اش از "فسانه عجائب" و "سروش سخن" کمترنیست.

اینك نمونه ای از اشعار وی نوشته می شود:

همه تن محوبر اعضای اویم
سراپا حرف سر تا پای اویم
الهی تیغ قاتل سرُخرو باد
بجان مرهون منت های او یم
قیامت شعبده باشد بچشم
که محوقامت رعنای اویم
دل و جانم فدای ساقیم باد
که مست از نشهٔ صهبای اویم
دماغ من بود بر عرش اعظم
ازان روزی که خاك پای اویم (۱۲)



آور بخر نازهمان روز پر صبا
برخاست از زمین و زمان شور مرحبا
باشد نسیم دمش همدم مسیح
جانها بجسم زنده دلان میکند عطا
شد آمد آمدِ شه سیارگان شعاع
اعلام پر نگار بر افروخت بر شما
میخواند مشتری بفلك سوره قمر
بودند جمله ثابت وسیاره در دعا
باشد نصیب اهل زمین و زمانیان
روز نکوتر از همه ایام پر صبا
بهر جلوس کرسئی اعزاز خواجه ام
از سالها گزیند همان روز از خدا
عیش و نشاط و خوش دلی خلق بی سخن
باشد اگرچه از کرم و فضل کبریا
لکن نشاط را سروسامان بُوَد ضرور
چون حُسن را که زینت زیب است خوشنما (۱۳)

خواجه عبدالغفار اختر

مولف شمع انجمن درباره خواجه عبدالغفار نوشته اند که وی شاعر با کمال فارسی بود. عبدالغفور نسّاخ معاصر خواجه عبدالغفار هم نوشته است که وی به بهر دوزبان اردو و فارسی مهارت کامل داشت، خواجه اختر شاگرد

آقا حافظ اکرام احمد ضیغم بود و با غالب آشنایی داشت. غالب هم وی را گرامی داشت و درباره وی نوشته است.

داد غالب بھی تجھے دیں گے زباندانی کی
لے کے اختر جو یہ دلی میں غزل جائے گا

در غزلهای فارسی وفا تخلص می کرد. چندین حمد و نعت ازوی باقی مانده است وی از نخستین شاعران داکا بود که در منظوم هایش مطالب دینی و حکمی و پندهای اخلاقی بیان می کرد کتابی بنام " کلیات اختر" به منسوب است. ولی اطلاعی از این کتاب در دست نیست، غیر از حمد اشعار دیگر هم سروده است. منظوم ها و اشعارش نماینده احساسات و عواطف شاعر می باشد. در اینجا به یکی از نمونه نعت وی اشاره می شود.

ای روح روان، داروی دل، چاره گرمان
ای ختم رسل، قبله دین، کعبه ایمان
ای نور زتو عکس فگن آئینه توحید
در وصف تو اندیشه خجل، ناطقه حیران
گرد ره رهوار تو کحل البصر دل
خاك ته نعلین تو نور نظر جان



چشم بکشا که ابر گوهربار
قطره زن شد بساحت گلزار
تیغ کوه از دمیدن سبزه
همچو فولاد گشت جوهردار

سبزه صد پیرهن بخود بالد
سرو آید بوجد در رفتار (۱٤)

نواب احسن الله شاهین

نواب احسن تخلص شاهین در سال ۱۸٤۵ میلادی در داکا دیده به جهان گشود، پدرش عبدالغنی، ثروت مند ترین رؤسای داکا بود. نواب احسن الله شاهین در دوران کودکی به کسب علوم متداوله پرداخت و بیشتر علوم خاصه و زبان اردو و فارسی و انگلیسی را فرا گرفت پدرش در همان اوایل جوانی او چشم از جهان فروبست و ثروت بسیار برایش بجا گذاشت.

احسن الله شاهین مردی سرشناس بود و از فضل و ادب نیز بهره کافی داشت، وی مانند امیر زادگان آن زمان سعی و کوشش نمود که از علوم و فنونی که برای تحصیل کودکان آن زمان لازم بود، مهارتی بدست آورد.

هم چنین موسیقی را هم فرا گرفت چنانکه غزلیات او دارای آهنگ مخصوصی می باشد. غیر از غزلها، وی در پرداختن انواع اشعار دیگر نیز مهارت خود را بخوبی نشان داده است، در کلیات شاهین ریختی، قطعات، نغمه ها هندی بچشم می خورد، او به اشعارش و پایداری و روانی خاصی بخشیده است، مهمترین کتاب او "تواریخ خاندان کشمیریه" می باشد این کتاب به زبان اردو نوشته است، ویك ترجمه کتاب دیگر "تواریخ کشمیریان داکا" می باشد.

وی برای آسایش اصلاح حال مردم داکا کارهای گرانمایه انجام داد، اینك نمونه چند از اشعار فارسی او نقل می شود.

مژده باد ای دوستان کا مروز روز عشرت است

عرصه عالم پر از شور نوای فرحت است

رنگ بهجت ریخت در دلها صدای چنگ وی

چشم نرگس خیره از تیر نگاهِ قدرت است

هرسری ساز سرور و سوز دارد همنفس

هر دهان لبریز آواز نشاط و فرحت است

مطرب آهنگی باهنگ دل ما ساز کن

ساقیا جامی که هنگام وداع کلفت است (۱۵)



باد صبا گو آن دل ربارا

محروم مائیم تاکی وفا را

از تاب هجران سینه فگارست

روزی گزر کن برمن نگارا

درد درون را تدبیر فرمای

رشك مسیحا اینك خدا را

حال دل زارمن فاش گفتم

تا آن مسیحا بخشد دوا را

در عشق ای دل ثابت قدم باش

سینه هدف کن تیر جفا را

طرز محبت پروانه دارد

از وی بیاموزد شاهین وفارا (۱٦)



حواشی

۱- تاریخ مدرسه عالیه از مولوی عبدالستار، مطبوعی ۱۹۵۹ داکا.

Syed Razi Wasti, (ed) Memories and other writings of syed Amir Ali, Lahore. 1968, P.159

Dr. Sheikh Ghulam Maqsud Hilab, Per ...element in Bengal, Published Dacca, 1967.

Glimpses of old Dhaka, 1957, Dhaka, p, 180

Buckland, Bengal under the lieutenant Governor, vol. 2, Calcutta, 1905

٦- عبدالرحیم صبا تاریخ کشمیریان داکا غیر مطبوعه، ص ۳.

۷- راگ رنگ شعر، جریده ساقی شماره مخصوص پاکستان شرقی سالنامه ۱۹٦۳. ص ۳۰۹.

۸- تواریخ خاندان کشمیریه از نواب احسن الله، غیر مطبوعه. ص. ۱۹.

۹- ایضاً، ص، ۳۰.

۱۰- ایضاً، ص، ۳۲.

۱۱- تواریخ خاندان کشمیریه. ص، ۳۳.

۱۲- دکتر عبدالله بنگله دیش فارسی ساہیے (به زبان بنگالی) مطبوع داکا. ۱۹۸۳ ص ۱

۱۳- تواریخ خاندان کشمیر، غیر مطبوعه ص ۱٤۲.

۱٤- تواریخ خاندان کشمیریه، ص ، ۳٤۰.

یك نوع شعر فکاهی است.

۱۵- کلیات شاهین. ص، ۳.

۱٦- ایضاً، ص، ٤.



دکتر خواجه حمید یزدانی
لاهور

طنز و مزاح
در شعر خاقانی

خاقانی یکی از بزرگترین شعراء و از فحول بلغای ایران است، اسمش افضل الدین بدیل (ابراهیم) بن علی و تخلص خاقانی. در آغاز حقایقی تخلص می کرده است. عم او کافی الدین عمر بن عثمان که طبیب و فیلسوف بوده، ویرا بلقب حسان العجم ملقب کرد.

مولد خاقانی شهر شروان و پدرش علی مردی درودگربوده، جد خاقانی جولاه بود و مادرش بشغل طباخی اشتغال داشت، و در آغاز حال نسطوری (یکی از فرق عیسویان) بود، و بطوریکه خاقانی خود در" تحفة العراقین " اشاره میکند از اسراء روم بود و بعداً مسلمان شد، خاقانی تا بیست و پنج سالگی تحت تربیت عم خود قرار گرفت، او علوم ادبی و فلسفه و حکمت و طب را بخاقانی آموخت، خاقانی چندی نیز در خدمت ابوالعلاء

گنجوی شاعر بزرگ معاصر خویش، که در دستگاه شروانشاهان بسرمی برد، کسب فنون شاعری کرد، چنانکه گفته شد خاقانی در آغاز امر حقایقی تخلص میکرد، اما پس از آنکه بتوسط استاد خود ابوالعلاء بدربار خاقان اکبر ابوالهیجا منوچهر راه یافت تخلص خاقانی را اختیار کرد. در نزد این پادشاه قربت و مکانت جست و درجه و مقام وی از استاد هم بلند ترشد باین جهت میان شاگرد و استاد کینه و کدورت واقع شد و به هجو یکدیگر پرداختند.

خاقانی بعد از مدتی بعزم سفر خراسان از شروان به ری آمد ولی در آنجا مریض شد و در همان حال خبر حمله غزان به خراسان و حبس سلطان سنجر و قتل امام محمد بن یحیی بدو رسید و او را از ادامه سفر باز داشت و بباز گشت به شروان مجبور ساخت.

پس از مدتی بعزم زیارت مکه و گزاردن حج از شروانشاه اجازت سفر گرفت و به عراق عجم آمد و در این سفر در همدان بخدمت سلطان محمد بن محمود بن ملکشاه سلجوقی رسید، بعد سفر بغداد و کوفه و شام در سال ۵۵۲ هـ بوطن خود باز گشت. چندی بعلتی نا معلوم زندانی شد. در سال ۵۶۹ هـ در سفر حج رفت و چون از این سفر باز گشت پسرش رشید الدین بین ۲۰ سالگی در سال ۵۷۱هـ در گذشت و خاقانی در مرگ فرزند خویش مرائی دردناکی سرود، و ازان ببعد مصیبت های دیگر بر او روی نمود چند انکه میل بعزلت کرد و در اواخر عمر در تبریز بسر برد و در همان شهر در گذشت و در مقبرة الشعراء محله سر خاب تبریز مدفون شد.

سال وفات خاقانی ۵۸۲ و ۵۹۵هـ نوشته اند، وی ظاهراً در سال

۵۲۰ متولد(۱) شد. از آثار خاقانی علاوه بر دیوانی که متضمن قصائد و مقطعات و ترجیعات و غزلیات و رباعیات است، مثنوی تحفة العراقین او ست که بنام جمال الدین ابو جعفر محمد بن علی اصفهانی وزیر صاحب موصل سروده است.

بنا بگفته استاد ذبیح الله صفا، قوت اندیشه ومهارت خاقانی در ترکیب الفاظ و خلق معانی و ابتکار مضامین جدید و پیش گرفتن راههای خاص در توصیف و تشبیه مشهود است. قدرتی که او در التزام ردیفهای مشکل نشان داده کم نظیر است... خاقانی براثر احاطه بغالب علوم و اطلاعات و اسمار مختلف عهد خود، و قدرت خارق العاده یی که در استفاده از آن اطلاعات در تعاریض کلام داشته، توانسته است مضامین علمی خاصی در شعر ایجاد کند که غالب آنها پیش ازاو سابقه نداشته است. (۲).

"خاقانی شاعریست آزاده و بلند نظر، دارای احساسات لطیف و عالی و همتی و بلند، احساسات لطیفه او درباره خانواده و دوستانش سبب زود رنجی او شده و غالباً باندك چیزی از نزدیکترین کسانش رنجیده و دلشکسته شده است، چنانکه از پدرش وابوالعلاء گنجوی استادش و رشید وطواط دوستش باندك چیزی رنجیده خاطر شده و ببدگوئی از آنان پرداخته است. (۳).

خاقانی چنانکه در مدح و فخریه و مباهات و نظایر آن قوت اندیشه و مهارت خود را نشان داده است در هجو و ذم نیز، چنانکه ملاحظه خواهد شد، کمال مهارت و قدرت بیان را بکار می برد و هرچه در باره طرف هجو می گوید در آن زبردستی و توانائی خود را نشان می دهد. مضامین دقیق و

زیبا و معانی بکر و لطیف که این شاعر استاد در هجو و نکوهش بکار برده است، به حدی است که تقریباً کمتر بیتی از ابیات او را در هجو می توان از مضمون و معنی خاص تازه خالی یافت، به هر حال خاقانی طبعاً شاعر هجو گوی نیست.

غالباً شعر هجوی خاقانی درباره رشید وطواط، شاعر معاصر او، و دشمنان و حسودان و مغرضان است. او با استاد و پدر زن خویش ابوالعلاء گنجوی هم مهاجات داشته است. پرفسور براون در ذیل و هجو، راجع به مهاجات بین این دو شاعر اینطور اشاره میکند: برای پی بردن به کیفیت دشنامها وبد گوئیهائی که بسیاری از هجویه های فارسی راپست وبی ارج ساخته است باید به مجموعه هجویاتی که سیر منازعات خاقانی.. و استادش ابوالعلاء رامعین میکند، رجوع کرد.. این رباعی، که ابوالعلاء منازعه را بدان آغاز کرد، نسبت به اشعاری که در پی آن بوجود آمد ادب و عفت کلام محض است:

خاقانیا اگرچه سخن نیك دانیا
یك نکته گویمت بشنو رایگانیا
هجو کسی مکن که ز تو مه بود به سن
شاید که او پدر بود و تو ندانیا (٤)

علت مهاجات بین این دو شاگرد و استاد، چنانکه ذکر شد، قربت و مکانت جستن خاقانی در نزد خاقان اکبر منوچهرو ترفیع درجه و مقام وی از استاد بوده است. بنابگفته براون، ابوالعلاء منازعه را آغاز کرد، البته خاقانی هم در جواب آن لهجه تند و سخت و ترش بکار برد و چنانکه

خانیکوف اعتقاد دارد، خاقانی درباره ابوالعلاء ۵۳۲ تا ۵٤۰ هجاسروده است (۵).

ابوالعلاء مسلماً اهل گنجه بود، اما اینکه خاقانی در هجویات خود او را بدامغان نسبت داده، از نظر متهم کردن او به پیروی اسماعیلیان بوده است(٦) "خاقانی در بسیاری" از اشعارش به تعریض او را بدکیش وبی دین میخواند و مخصوصاً در "تحفة العراقین" نیز او را زیاد مورد هجو قرارداده است.

خاقانی قصیده ای در عشق و بیان حقیقت و مدح شیخ الاسلام ناصر الدین ابراهیم سروده است. این قصیده چهار مطلع دارد، در بند چهارم که به این مطلع آغاز میشود:

داد مرا روزگار مالش دست جفا

باکه توانم نمود نالش از این بیوفا

آلام و مصایب و محنت خود را متذکر شده ابوالعلاء را باعث این خلل و جفا قرار میدهد و سپس او را بباد هجو گرفته بلقب «سگ گنجه» یاد می کند. آنگاه خاقانی فعل "سگ گنجه" و بدگویی "خر روستا" - مجیرالدین- راسبب اینهمه رنج و محنت خویش شمرده به امثال مختلف برتری خویش را برآن هر دو باثبات میر ساند. میگوید که اگر سگی از دریا آب خورد دریا از آن پلید نمیگردد و نه بروجود خر خلد وبا می یابد. این (خر، ممکنست مجیرالدین شاعر باشد) مثل مگس خوان سخن را گندیده می کند و آن (سگ یعنی ابوالعلاء) مثل ملخ از کشت دین رطوبت و نمومی برد.

این چند بیت با کمال سادگی وبی پیرایگی سروده شده است و در

آنها به هیچ ترکیب و استعارهٔ مشکل یا دور از طبیعت بر نمی خوریم. ومثل قصاید دیگر شاعر در این اشعار نیز متانت و انسجام خاصی و بحر مترنم مشاهده میشود:

هیچ نکرده گناه تا کی باشم بگوی
خستهٔ هرنا حفاظ بسته هر نا سزا
از لگد حادثات سخت شکسته دلم
بسته خیالم که هست این خلل از بوالعلا (۷)

در قصیده دیگر نیز که در مدح پدر خویش علی نجار سروده است ابوالعلاء را سگ دامغان گفته وخصمان پدر را به شیطان تشبیه میکند.

بحر این قصیده هم مترنم و تشبیهاتی که بکار رفته همه نزدیك بوصف و طبیعت است و صنایع مختلفی از قبیل جناس و تضاد را چنان بکار برده است که قطعاً ساختگی بنظر نمیرسد:

گر گروهی را خصمش اند از سر کینه چه باك
کار خلف آدم است و یشان شیطان او
خاصه سگ دامغان دانه دام مغان
دزد گهر های من طبع خزف سان او
بست خیالش که هست همبر من ای عجب
نخل رطب کی شود خار مغیلان او
هست دلش در مرض از سر سرسام جهل
اینهمه ماخولیاست صورت بحران او (۸)

خاقانی ابوالعلاء را در "تحفة العراقین" هم مورد هجو و ذم قرار داده

است. در این اشعار او ابوالعلاء را به سگ گنجه ای که پشتش سرخ و رویش سیاه است تشبیه میکند و بعد ویرا بخطابهای زننده مختلف مثل ملحدو فرو مایه و بطریق یعنی زاهد ترسایان و بطروس یعنی بزرگ ترسایان وغیر آنها یاد میکند میگوید ابوالعلاء روح تیره دارد و بدین حیث یکی از پیشوایان ملحدان یعنی هو یدیك ثانیست، اما میان این دو فرقیست یعنی ابوالعلاء منکر حقست در حالیکه هوید یك درباره تثلیث- پدر و پسر و روح- صحبت میکند. او هر چند مشرك است بازهم بهتر از ابوالعلاء است که از دل معطل میباشد.

خلاصه خاقانی بهمین لحن برنده و تلخ طرف هجو را دشنام ها داده و بدها گفته در پایان فنا و مرگ وی را آرزو میکند. در این هجو خاقانی بعضی سخنان ناسزاو ناروایی(۹) را که برای یك مسلمان غیر قابل تحمل است، به ابوالعلاء نسبت داده است. مناسب نبود که خاقانی آنرا مشروحا تکرار کند. شاید در آنوقت خاقانی مثل معروفی "نقل کفر، کفر نباشد" را در نظر داشته باشد:

بینی سگ گنجه را در این کوی
هم سرخ قفا وهم سیه روی
آن ملحد ابوالعلای سافل
چون وحش و بهیمه غفل و غافل
او جز پی نفی حق نپوید
این از اب و ابن و روح گوید
او مشرك و این معطل از دل
هم مشرك بهتر از معطل

بـــر جـبـهتـش از فـنـا رقـم بـاد
اهـــل "المـوت" را الـم بـاد (۱۰)

خاقانی در قصیده ای که بعض ابیات آن در نکوهش ابوالعلاء در فوق نقل گردید، پدر خویشرا اینطور می ستاید:

پنجه شیران شکست قوت سودای او
جوشن مردان گسست ناوك مژگان او
صانع زرین عمل پیر صناعت، علی
کز ید بیضا گذشت دست عمل ران او (۱۱)

ولی زمانیکه بعلل نامعلوم، از پدر بتنگ آمده، او را مثل دشمنان و معاندان خویش طرف ذم و بدگوئ قرارمی دهد. همین پدرش که گاهی" صانع زرین عمل "بود" و دست عمل ران او" از یدبیضا گذشته، اکنون خام قلتبانی شده که جهان آفرین او را از آتش آفریده است، و یا کسی است که آزر نمرود همزاد اوست و طبع او مانند تیشه تراشنده و خوی وی مثل اره برنده می باشد. اگر روزگاهان از فلك نالانست هنگام شب با اختر نحس مانند زحل بر سر نزاع است. پای گرانسیرش در مرض نقرس مبتلا و دماغ فرومایه اش تویل گشته است.

البته با آنهمه سوختگی جان و دلش از خام گفتاری پدر خویش، برای وی مسئلت از خدای نموده است که ویرا از آلام و مصائب نگهدارد.

در این قطعه بعضی تر کیبات و تشبیهات تازه وبدیعی است و صنائع مختلفی نیز بر جذابی قطعه افزوده است:

با اینهمه که سوخته و پخته است
جان و دلم ز خامی گفتارش
او نایب خداست برزق من
یا رب ز نائبات نگهدارش (۱۲)

رشیدالدین وطواط یکی از شاعران معاصر خاقانی بود. خاقانی او را نسبت بدیگران (بجز ابوالعلاء) بیشتر بباد هجو و ذم گرفته است و تعجب در اینست که در دیوان چاپی وطواط شعری در هجو خاقانی مشاهده نمیشود. گویند وطواط در ابتداء به خاقانی فوق العاده احترام میگذاشت و مابین آن دو مناسبات دوستانه بر قرار بود و رشید قصیده ای مشتمل بر(۳۱) بیت بمطلع.

ای سپهر قدر را خورشید و ماه
وی سریر فضل را دستور و شاه

در حق خاقانی گفته برای او فرستاد و خاقانی در جواب قصیده ای به مطلع:

مگر بساحت گیتی نماند بوی وفا
که هیچ انس نیامد زهیچ انس مرا

در ۲۵ سالگی سرود و برای رشید و طواط فرستاد:

اما رشته دوستی و مودت بین این دو سخنگوی بزرگ چندان محکم و استوار نماند و بزودی بین آنان صفا به کدورت مبدل شد و یکدیگر را هجو کردند و در دیوان خاقانی شش قطعه در هجای رشید هست. ظاهراً علت اساسی اختلاف و کدورت مابین خاقانی و رشید بیشتر به علت

غرور و خود ستائی هر یك از آن دو بوده که دیگران را کوچك می شمرده و وقعی نمی نهاده اند، زائد علت دیگر زائد اینکه خاقانی به سنائی غزنوی ارادتی خاص داشته اما وطواط برعکس باو علاقه ای نداشته و در اشعار خود به وی طعن میزده است، و نیز علت دیگر اختلاف را بعضی عدم علاقه خاقانی به مسعود سعدسلمان دانسته اند و گفته اند که رشید برعکس به مسعود سعد معتقد بوده.. اما استاد فروزانفر این قول را به دلیلی رد کرده است. (۱۳)

در هر حال خاقانی هر جای که رشید وطواط را طرف ذم و بدگوئی قرار داده، بیشتر ویرا به حیوانات و پرندگان مختلف تشبیه کرده است و این شاید بعلت تخلص وی "وطواط" باشد که پرنده کوچکی می باشد. مثلاً در قطعه زیر گویی باغی وحش را در یکجا جمع کرده است. یعنی رشید را گربه چشم و سگ نا مرد و پلنگ و روباه طبع و خوك گردن و شغال و شیر و گرگ و بوزینه و خرس و بزغاله و خرگوش و غزال و گورخر گفته است. بعبارت دیگر کمتر حیوانیست که در این قطعه مذ کور نیفتاده باشد. و برای تذلیل بیشتر وطواط کاف تصغیر بکار برده است، وبدین حیث این قطعه بنوع خود اولین قطعه هجویست و خاقانی اول شاعری است که طرف هجو را اینطور به دشت هجو برده است: (۱٤)

این گربه چشمك این سگك غوری غرك
سگسارك مخنثك و زشت کا فرك
با من پلنگ ساك و روباه طبعك است
این خوك گردنك سگك دمنه گوهرك

خاقانیا گله مکن او از سگان کیست
خود صیدکی کند سگک استخوان خورک
میزان حکمتی و ترا بردلست زخم
زین شوله فعل عقربك شوم نشترك (۱۵)

همچنین در قطعه زیر او را به پرندگان مختلف تشبیه کرده خوی آنها را به او منسوب میکند.. مثلاً ویرا به بوف مخنث و نا مرد تشبیه کرده بی اصل و فرومایه نشان می دهد یعنی او مثل همای اصالت کریمی ندارد، و اینکه او مانند کلاغ نجس خوار و حاسد و مثل خروس ناکس است و یا مانند قمری شوخ و مسخره کننده و بی شرم است و یا چون طوطی سخن چین و نمام است منتهی خاقانی بر همین نهج بعضی پرندگان رانامبرده و خوی آنها را به وطواط نسبت داده در پایان قطعه می گوید که تازمانیکه خاقانی بلبل سخن است رشید مثل قرقی (بازك) است و این بازك (رشید) اینقدر دشمن این باز سپید (خاقانی) گردیده که گلیمش مثل رنگ زاغ سیاه گشته است و آنروز دور نیست چون بشمشیر ملك سرش مانند دم پرستو دونیم خواهد شد. علاوه بر این تشبیهات غریب و مناسبات عجیب، خاقانی صنایع مختلفی هم در این قطعه بکار برده که بیشتر آنها جناس و تضاد و مراعاة النظیر است:

این غرغرچه جغد دمن است
نیست او را چوهمای اصل کریم
چون کلاغست نجس خوار و حسود
چون خروس است زناکار و لئیم
هست چون قمری طنازو و قیع
هست چون طوطی غماز و نمیم

چون عقاب الجور آرنده جور
چون غراب البین آرنده بیم
نیست طغرل شرف و عنقا نام
هست هدهد لقب و کرگس خیم
تا که خاقانی بلبل سخن است
اوست چون باشه گه باد عقیم
بسکه شد دشمن این باز سپید
تاش چون زاغ سیه گشت گلیم
زود بینام بشمشیر ملك
سر او چون دم خطاف دونیم (۱٦)

و در این بیت خواجه (رشید وطواط) رو موش گربه چشم" گردیده است:

گربه موش خور بسی دیدی
این یکی موش گربه چشم ببین (۱۷)

و در قطعه زیر که پر از صناع است سیر و پیازی و گوپیازه و دیگ و لعاب مشاهده میشود. تلمیحات هم بکار رفته است. شاعر رشید وطواط را به بلخی پست و بیهوده مخاطب ساخته بعضی از عیبهایش را نشان می دهد. آنگاه خاقانی نثر خویش را برتر از نثر وطواط قرار می دهد و شعر ویرا پراز کجی می شمارد... و بعد خاقانی تشبیهات زر نیخ و نیل و گوگرد سرخ و مشك سیاه بکار برده به او تلقین مینماید که شعر او (خاقانی) که سحرسامری دارد، بخواند و خواهان وحیی باشد که بر "ضمیر موسوی اعجاز" شاعر نازل می شود.

در پایان خاقانی وطواط را فحش می دهد و خود را با او موازنه کرده خود و شعر خودرا به مسیح و طوبی و وطواط و شعرش را به خر و گیاه شبیه می کند:

بد نثری و رسائل من دیده چند وقت
کز نظمی وقصائد من خوانده چند گاه
خاقانی و حقایق طبع و تو و مجاز
این جا مسیح و طوبی و آنجا خر و گیاه (۱۸)

ایجاد نموده است، البته ازحیث مضمون در آن چیزی تازه ای نیست:

آه خاقانی از آتش بترست
یارب آن آتش سوزانت رساد (۱۹)

رشید وطواط بر عکس خاقانی (که بسنائی ارادتی خاص داشت) به سنائی علاقه ای نداشته و در اشعار او طعن می زده است و این هم یکی از علتهای اختلاف و کدورت مابین این دو شاعر بوده... در قطعه زیر خاقانی اشاره بهمین امر کرده است. در تمام قطعه وطواط را به شیوه های مختلف احمق و تهی مغز و سبکسار گفته و هم باو فحش داده و سرزنش کرده است که خود را بامن مقایسه مکن زیرا در شعر تو کمتر از من هستی بشعر من سحر است در صورتیکه شعر تو از اغلاط پر و بی معنی و تهی از

لطافت می باشد:

رشیدکا ز تهی مغزی و سبک خردی
پری بپوست، همی دان که بس گر انجانی
قیاس خویش بمن کردن احمقی باشد
که ابن اربدی امروز تو نه حسانی
دلیل حمق تو طعن تو در سنائی بس
که احمقی است سر کرده های شیطانی (۲۰)

خاقانی در دو جا شهرزوری را بباد هجو و ذم گرفته است. منظور خاقانی از این شهرزوری شاید همان فیلسوفی بزرگ شمس الدین محمد شهرزوری است که صاحب کتاب تاریخ الحکما و شاگرد شیخ اشراق شهاب الدین سهروردی بوده. (۲۱) علت کدورت خاقانی در حق شهرزوری معلوم نشد. در این هجو لحن خاقانی بسیار ترش و تلخست. او شهرزوری را خر و خوك و سفله و سفیه و نظایر آن گفته دق دل خود راخالی‌کرده‌است بقول وی شهرزوری اول خربود لیکن چون به فرو مایگان پیوست خوك شد- در پایان می گوید که او احمقی سیاه دل بود ولی بعد ظالمی گشت. بقول خاقانی علتش اینست که هر وقت طبع، حمق را می ورزد ظلم بوجود می آید:

بود زاول خرو آخر شد خوك
چون به بنگاه خسان دل دربست
سفله ای بود سفیهی شددون
پشه ای آمد و پیلی شد مست
احمقی بود سیاهی در دل
ظالمی گشت سپیدی در دست

ظلم خیزد چو طبیعت شد حمق
درج آید چو دقایق شد شصت (۲۲)

در هجو خواجه اسعد صنعت رجوع را طوری بکار برده که باهمه سادگی و بی پیرایگی بر جالبیت شعر افزوده است. میگوید که وقتی خواجه اسعد متصلاً باده میخورد صورتش تغیرمی یابد، بعبارت دیگر زشت صورت میگردد. او ظاهراً پارساروی هست اما در واقع پارسانیست:

خواجه اسعد چومی خورد پیوست
طرفه شکلی شود چو گردد مست
پار سا روی هست، لیکن نیست
قلتبان شکل نیست، لیکن هست (۲۳)

قطعه زیر در هجویکی از وزرای شروانشاه سروده شده است. یزید نام یکی از اجداد شروانشاهیان بود. خاقانی در آغاز قطعه از این رعایت استفاده کرده، شروانشاهیان را بنام یزیدیان یاد میکند. در بعضی اشعار تلمیحات قرآنی طوری بکار برده است که جذابی و دلچسپی مضاعف شده است. شاعر وزیر را ظالم و باعث خرابی سلطنت شروانشاهیان شمرده یزید دوم قرار میدهد. و خودش را عیسی نفس گفته وزیر را دم خر دجال می داند. و سپس و یرا تاکید می نماید که خودت را صاحب هنر مگو، زیرا بر مرکب هنر، من مثل عنان هستم و تو همچو رانکی می باشی، بازخاقانی وزیر را در حرامزادگی استر تلقی می نماید و سه وزیر گذشته، قمی و درگزینی و کاشانی، را نام برده عظمت و شهره آنان و در برابر آنان ناکسی و عدم شهرت طرف هجو را تذکر می دهد و می گوید که آن سه وزیر از ننگ تو

مانند اصحاب کهف زیر خاك خفتند و چهارم آنان تویٔ یعنی سگ آنان. در پایان ویرا از زبان تند خویش که مثل تیغ برانست اخطار می کند...

ای ظلم تو مخرب ملك یزیدیان
لاف از علی مزن که یزید دوم توئی
تو منکری که ازلب عیسی نفس منم
من آگهم که از خر دجال دم توی
لاف از هنر میار که بر مرکب هنر
جای عنان منم محل پار دم توی
اصحاب کهف وار زننگ تو زیرخاك
خفتند هرسه "رابعهم(٢٤)کلبهم" توئی (٢٥)

همچنین خاقانی زن خود را هم به باد هجو گرفته است. گوی وی از زن خود آزارهای فوق العاده ای دیده است، . او از زن بقدری بستوه آمده است که حتی بر زنان نیك هم لعنت می فرستدتاچه رسد بزنان بد:

زخم بر دل رسید خاقانی
تا خود آسیب بر خرد چه رسد
از فراش کهن بلات رسید
تا ازین نورسیده خود چه رسد
سنگ باران ابر لعنت باد
بر زن نیك، تابید چه رسد (٢٦)

بعلاوه دشمنان و حسودان و بد خواهان خاقانی بیشتر طرف ذم و بدگویٔ او واقع گردیده اند. چنانکه از شرح زندگی وی بر می اید او از حسودان و دشمنان خویش آزارهایی می دیده است. لذاآنچه از فحش و دشنام

به آنان داده است همه عکس العمل رفتار آنان با اوست این چنین هجو هاغالباً در قصیده های طویلی که در آغاز آنها بخود نازیده و فخر کرده است، وجود دارد.

خاقانی در بسیاری از هجوها تلمیحات قرآنی و تاریخی بکارمی برد، از این مستفاد می شود که خاقانی بر قرآن مجید و تاریخ ایران باستان تسلط کافی داشت. در قصیده ای که در آغاز آن بخود می نازد:

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا
در جهان ملك سخنرانی مسلم شد مرا

علاوه برمتانت و انسجام خاصی و ترکیبات و تشبیهات تازه و جالب، یك طنطنه پر تاثیری مشاهده می شود، و تکرار حرف "ن" تقریباً در هر شعر، یك موسیقی طنین آوری ایجاد نموده است.

شاعر خود را قرین گنج و دشمنان را خاك بیزان حرص و هوا میداند. او خود را به چراغ عقل و آنانرا به روزکوران حرص تشبیه می کند و می گوید که این دشمنان که پر از حسد می باشند، دشمن عقل و فطنت و منکر سحر و معجزه هستند و ریا را دوست دارند، مانند آن ناسپاسان که برحسن یوسف علیه السلام حسد بردند و یامثل آن بد بختان که قول نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را خطا دانستند. (۲۷) شاعر خود را عزیز مصر حکمت قرار داده دشمنان را به روسبی های بازاری و مخنثان و دیوثان روستا تلقی مینماید. دشمنان خویشرا بعادو یاجوج و ماجوج و نظایر آنان و کلك خود را به صرصر و نطق خویش را به صورتشبیه کرده برتری خویش را برآنان باثبات می‌رساند:

من قرین گنج و اینان خاك بیزان هوس
من چراغ عقل و آنها روز کوران هوا
دشمنند این عقل و فطنت را حریفان حسد
منکر ند این سحر و معجز را رفیقان ریا
حسن یوسف را حسد بردند مشتی ناسپاس
قول احمد را خطا خواندند جمعی نا سزا
از دبیرستان هندو آمده معنیش گیر
اخوت کفرند یکسر دور ز اخوان الصفا (٢٨)
مغز شان در سر فرو کوبم که پیلند از صفت
پوستشان از سر برون آرم که مارند از لقا
لشکر عادند و کلك من چو صرصر از صریر
نسل یاجوجند و نطق من چو صور اندر صدا (٢٩)

و این قصیده تماماً در نکوهش و ملامت حسودان سروده شده است

مثل قصاید مدحیه او قصیده های هجوی او نیز حاوی انسجام و تعبیرات و ترکیبات تازه و استعارات و تشبیهات بدیع و دقیق است و مهارتی که خاقانی در آوردن ردیفهای دشوار و التزامات مشکل و پیچیده در معانی صعب و بیرون آمدن از مضایق مختلف شعر بکارمی برد ستودنی است. قصیده هجویه زیر را می توان بعنوان مثال چنین مهارت ارائه داد- شاعر در بعضی اشعار معمولاً تلمیحات قرآنی را بکار برده است.

خاقانی در بعض اشعار حسودان خویش را با خود مقائسه کرده برتری خویش را بر آنان باثبات می ر ساند. و در بیشتر اشعار همه زور و قدرت طبع او بر این امر صرف شده است که حسودان اوپست ترین

مخلوق هستند.

مشتی خسیس رتبه که اهل سخن نیند
با من قران کنند و قرینان من نیند
چون ماه نخشبند مزور ازآن چو من
انجم فروز گنبد هر انجمن نیند
حقا بجان شاه که هم شاه آگهست
کایشان سزای حضرت شاه زمن نیند (۳۰)

خاقانی قصیده طویلی در پند و ستایش رکن الدین مفتی خوی و رکن الدین عالم ری و تاج الدین رازی ابن امین الدین سروده است. در چند بیت آخر این قصیده دشمنان خویشرا طرف هجو و ذم قرار داده است. بنظر وی این قصیده او از معلقات سبعه است یعنی باید آنرا "ثامنه" خواند. خاقانی در این هجو نیز تلمیحات و صنائع لفظی و معنوی برده که شعر را هم با ارزش و استوار و هم گیرنده و دلنشین ساخته است.

در پایان شاعر رفتار حاسد را با او و امکان ذلت و خواری حاسد را تذکرداده تمثیل مار می آورد که همه عمر خاک می خورد و آخرش همان خاک او را می خورد.

اوست عیسی و من حواری او
که حیاتم دهد به حسن جوار
خود ندارد حواری عیسی
روز کوری و حاجت شب تار
خصم خواهد که شبه او گردد
شبه عیسی کجا رود، بردار

مار صد سال اگر که خاك خورد
عاقبت خورد خاك باشد مار (۳۱)

قصیده زیر هم که دارای ۳۷ بیت است، در نکوهش حسودان و مغرضان گفته شده است. این قصیده از حیث هنر و معنی حاوی همان خوبیها و اوصافیست که قصیده های هجویه فوق دارد، یعنی انسجام خاصی، ترکیبات، تعبیرات، تشبیهات، استعارات مشکل، تازه، بدیع، دقیق، تلمیحات قرآنی و تاریخی ایران باستان.

در هفت دوزخ ازچه کنی چار میخشان
ویل لهم (۳۲) عقیله من بس عقا بشان (۳۳)

خاقانی در مثنوی "تحفته العراقین" نیز چند شعر در مذمت دشمنان سروده است. آخر مرثیه عمادالدین ابوالمواهب ابهری جهان را بباد نکوهش گرفته آنرا فضول پرور و" فاضل شکن" می گوید بعد آنچه را که خود بدست دشمنان دیده و زحمتها کشیده، بیان می نماید. او دشمنان را شوخ و نحس و نجس و خران هفت سر و چهار پا قرارداده می گوید که آنان از شعر من لذت می برند اما درغیاب من در شعر من عیبجوئی می کنند.

وقتی خاقانی دشمنان و حسودان خویش را مورد هجو و بدگوئ قرار می دهد لحنش بسیار تند و برنده می باشد، وی آنانرا بهر صفتی نکوهیده و نا پسندیده که ممکن است متصف می کند ولی با اینهمه تندی و برندگی لهجه، دشنامهای خاقانی نسبت بدیگر شاعران هجوگوی کمتر فحش و رکیك است. در چندین شعر هجائ او که تا اینوقت تذکر داده شد فقط در پنج یا شش شعر کلمات زشتی بکاربرده که نوشتنی نیست. همچنین در "تحفته

العراقین" نیز تنها دریك جا فحش غلیظی بکار برده است.

شعر زیر در نکوهش قطع الطریق اهل قهستان است. این اشعار همان اوصاف هنری و معنوی را دارا است که قبلاً گفته شد.

تمام این اشعار حاوی تشبیهات و استعارات و تعبیرات تازه و غریب است:

غولان کمین گشای خون ریز
غوغائیو "روزخسب" و" شب خیز"
روز از سر ره رحیل کرده
مهمانکده ها سبیل کرده (٣٤)

علاوه بر این را هزنان تقریباً همهٔ اهل صنعت و حرفت قهستان نیز طرف تقبیح خاقانی گردیده اند. مثلاً:

صبا غانش بلادری وار
بر چهره نشان نیل ادبار
تعویذ دهانش سامری وش
دودافکن و صد زبان چوآتش
خبازانش خیانت انگیز
شیطان سار و ملائك آمیز
طباخانش کشیده خنجر
همخوان مسیح و آدمی خور (٣٥)

خاقانی بعضی شهر ها را هم بباد هجو گرفته است این هجو نیز مثل هجوهای فوق حاوی ترکیبات تازه و استعارات و تشبیهات بدیع و نادر است

مثلاً در نکوهش مصر صنعت ذم شبیه بمدح بکار برده است

مصر ارچه لطیف جایگا هیست
از دانه کشت شام کا هیست (۳۶)

خاقانی در هجو بغداد دو قطعه و در نکوهش مردم بغداد یك قطعه دارد.

ای باغ داد و بیضه بغداد مرحبا
دورانگه سپهر و سفرگاه انجمی (۳۷)

قطعه دوم در مذمت بغداد بروش تمثیل سروده شده است و بهمین علت این قطعه کمال سادگی و بی پیرایگی را دارد.

دی شبانگه بغلط تابلب دجله شدم
با جگه دیدم و نظاره بتان حرمی
بی درم لاف ز بغداد مزن خاقانی
گرچه امروز بمیزان سخن یکدرمی (۳۸)

قطعه ای که شامل هجو مردم بغداد است، پر از الفاظ رکیك می باشد و شاید این تنها قطعه است که خاقانی درآن چنین کلمات زشت را باین کثرت بکار برده است:(۳۹)

خاقانی آب و هوای ری را هم نبخشیده است، آنرا مورد ذم قرار داده خاك سیاه بر سر آن می اندازد. شاعر غصه میخورد که چرا مردمان در این دوزخ سرا زندگی می کنند. او همه مردم و سادات وائمه را اتقیای ری را مدح و توصیف می نماید لیکن از ری و آب و هوای آن خیلی بتنگ آمده است.

این قصیده نیز با کمال سادگی سروده شده است. البته شاعر هر جای که فرصت یافته از صنائع لفظی و معنوی استفاده کرده است:

خاک سیاه بر سر آب و هوای ری
دور از مجاوران مکارم نمای ری
در خون نشسته ام که چرا خوش نشسته اند
این خواندگان خلد بدوزخسرای ری
میر منند و صدر منند و پناه من
سادات ری ائمهٔ ری اتقیای ری (٤٠)



حواشی

١- صفا جلد ٢ ص ٧٧٦ - ٧٨٠، مثنوی تحفة العراقین چاپ دکتر قریب، مقدمه ص، ١ - یج
٢- صفا جلد ٢ ص ٧٨٢، ٧٨٣
٣- دیوان خاقانی چاپ دکتر سجادی مقدمه ص پنجاه و پنج
٤- تاریخ ادبیات ایران (فردوسی تا سعدی) ترجمه و حواشی بقلم فتح الله مجتبائی ص ١١٥، ١١٦
٥- دیوان خاقانی.... (سجادی) مقدمه، ص چهارده
٦- ایضاً بنقل از سخن و سخنوران
٧- دیوان خاقانی چاپ نخعی، ص ٣٦
٨- ایضاً ص ٣٣٠
٩- رجوع شود به تحفة العراقین ص ٣٢٦

١٠- ایضاً ص، ٢٣٥ - ٢٣٧
١١- دیوان خاقانی (نخعی) ص ٣٢٧، ٣٢٨
١٢- ایضاً ص ٨١٩، ٨٢٠
١٣- دیوان خاقانی (سجادی) مقدمه صفحات چهل و هفت، چهل و هشت
١٤- بیدستر : حیوانی بحری که هم در آب وهم در خشکی زندگانی تواند نمود برای پوستش شکار میکنند. فرهنگ یکجلدی عمید ص ٢٩٦
١٥- دیوان خاقانی (نخعی) ص ٨٠٦، ٨٠٧
١٦- ایضاً ص ٨٣١، ٨٣٢
١٧- ایضاً ص ٨٣٥
١٨- ایضاً ص ٨٤٥
١٩- ایضاً ص ٨٧٢
٢٠- دیوان خاقانی (سجادی) ص ٩٣١
٢١- صفا، جلد ٢، ص ٢٩٩
٢٢- دیوان خاقانی (سجادی) ص ٨٣٦، ٨٣٧
٢٣- دیوان خاقانی (نخعی) ص ٧٦٨
٢٤- سیقولون ثلثة، را بعهم کلبهم .... بعضی ها میگویند که آنان سه نفر هستند و چهارم آنها سگ آنهاست. سوره الکهف آیه ٢٢
٢٥- دیوان خاقانی (نخعی) ص ٨٧١، ٨٧٢
٢٦- ایضاً ص ٨٧٣
٢٧- دیوان خاقانی (سجادی) تعلیقات ص ٩٧٧
٢٨- اخوان الصفاء و خلان الوفا، طبقه یی از حکمای ایرانی قرن چهارم که خواسته اند در نزدیك کردن حکمت یونانی و دین اسلام استوار ترین قدمها را بردارند. برای تفصیل ر-ش به تاریخ ادبیات فارسی دکتر صفا جلد اول ص ٣١٩.
٢٩- دیوان خاقانی (نخعی) ص ١٦، ١٧
٣٠- ایضاً ص ٩٩، ١٠٠.
٣١- دیوان خاقانی (نخعی) ص ١٨٩
٣٢- وای برآنان. در قرآن مجید در چندین موقع آمده است مثلاً فویلٌ

للذّین. البقره آیه ۷۱، یومئذ للمکذبین... سوره المرسلت- آیه ۲۳

۳۳- دیوان خاقانی (نخعی) ص ۲۹۶ - ۲۹۸

۳۴- تحفة العراقین ص ۳۱، ۳۲

۳۵- ایضاً ص ۳۲، ۳۳

۳۶- تحفة العراقین ص ۱۷۸

۳۷- دیوان خاقانی (نخعی) ص ۸۴۷

۳۸- ایضاً ص ۸۴۸

۳۹- ایضاً ص ۸۷۳

۴۰- ایضاً ص ۴۰۴، ۴۰۵



حسین عارف نقوی
اسلام آباد

قسط دوم *

ترجمه های متون فارسی به زبانهای پاکستانی

(س)

* سراج العوارف فی الوصایا والمعارف: شاه ابوالحسین نوری

۱۹٤- نور علی نور: مفتی محمد خلیل خان برکاتی

ملفوظات شاه ابوالحسین نوری (ت ۱۲۵۵ھ-م ۱۳۲٤ھ) مشتمل است بر ہفت لمعہ: وصیتوں کے بیان میں، عقائد اہل سنت و جماعت میں،

---

* قسط اول در دانش شماره ۲۳ چاپ شده است

تصوف کے بیان میں سلوک کے بیان میں، چند مسائل فقه میں، اخلاق و نصائح کے بیان میں.

۲۵۰ ص، ۲۵ روپیه، فرید بك ستال اردو بازار لاہور، حامد اینڈ کمپنی پرنٹرز لاہور.

* سرور المحزون: شاه ولی الله دهلوی

۱۹۵-قرة العیون

۱۲۷۱هـ، مطبع محمدی ٹونك (فقهای هند: ۵)

* سفر السعادة: شیخ محمد الدین فیروز آبادی

شیخ مجدالدین محمد (م ۸۱۷هـ) پسر یعقوب فیروز آبادی شاگرد تقی الدین سبکی پدر تاج الدین ابو نصر عبدالوهاب صاحب طبقات الشا فعیة الکبری. شیخ مجدالدین نگارنده لغت عربی قاموس است، دریك مقدمه و ہفت باب.

۱۹٤-نورالسنة: مولانا شیخ محمد فاخر زائر عباسی اله آبادی (م ۱۱٦٤هـ)

ترجمه منظوم تنها درباره نماز، ٤۰ص، چاپ اول: ۱۲۹٦هـ، دوم: ربیع الثانیه ۱۳۷۹هـ / ۱۹۵۹م، جمیعت اهلحدیث گوجرانواله (فقهای هند: ۵)

۱۹۷-سفر سعادت اردو: مولانا محی الدین

۱۹۲هـ، جمادی الثانیه ۱۳۰۳هـ، مطبع صدیقی لاہور، مترجم تاریخ

طبع گفت:

چھپی اردو میں جب سفر سعادت
ہوئی آسان ھر اک پر عبادت
نبی کے فعل کے ہے یہ موافق
صحیح ثابت حدیثوں کے مطابق
خیال اب تجھکو ہے تاریخ کا جو
کہا دل نے کہ لکھ اسطرح اسکو
اُڑا ھاھا کاسر جلدی سے اب تو
چھپی سفر سعادت صاف اردو (۱۳۰۳ھ)

۱۹۸-ترجمه سفر السعادت: مولانا فقیراله (قاموس :۱)

* سوال و جواب فی عقدبنات ابی تراب: علامه سید علی الحائری (م ۱۲٦۰ھ)

۱۹۹-سوال و جواب فی عقدبنات ابی تراب: محمد خادم علی شیرازی ابن شیخ کریم بخش رسول نگری.

جواز نکاح هاشمیه لغیر هاشمی، ترجمه مع متن، ۳۰ ص، شمس الهند پریس لاہور.

* سیاحت غرب-سر نوشت ارواح بعد از مرگ: سید حسن نجفی قوچانی

۲۲۰-روحوں کا سفر-موت کے بعد: محمد اطهر مرزا.

۱۳٦ص، ده روپیه، ذی قعده ۱٤۰۷ھ/جولائی ۱۹۸۷م، مکتبه

معراج ادب کراچی، انجمن پریس کراچی.

* سیری در اسلام: سید علی اکبر قرشی.

۲۰۱-اسلام کا ایک جائزہ: گلشن بتول نقوی.

مشتمل است بر چند مقاله: نماز جمعه، تیر اندازی اور گھڑسواری کے مقابلے، سینما، امام غائب علیه السلام ، نصاری اور صلیب، شیعیت کا آغاز اور حقیقی اساس، احادیث وضع کرنے والے.

۲۳۲ص، ۱۸ روپیه، لاہور، الامان پرنتنگ پریس لاهور، صفر ۱۳۹۹ھ جنوری ۱۹۷۹م

"ش"

* شاهنامه فردوسی: ابوالقاسم منصور بن حسن فردوسی(م ٤۱۱ھ)

۲۰۲-شاهنامه کی کہانیاں: دکتر آصف نعیم صدیقی.

مشتمل است برشش قصه: داستان ضحاک، داستان رستم و سهراب، داستان ہفت خوان رستم، ہفت خوان اسفند یار، گشتاسب کی بادشاهی، اسفند یار کی موت، ۹٥ص، ہفت ونیم روپیه، ۱۹۸٤م، ترقی اردو بیوروئئی دهلی، سپر پرنٹرز، دهلی.

* شرح غررالحکم و در را لحکم: جمال الدین خوانساری

۲۰۳-ارشادات حضرت علی: سید جمیل احمد رضوی

ترجمه تنها کلمات قصار، ۹۲ ص، جعفریه کتب خانه لاہور، منظور

پریس، ۱۹۸۰م، کاتب: عنایت اله.

❖ شمس الضحی: نصیرالدین طوسی.

۲۰۴- آثار الجفر: شیخ محمد عبداله

۱۰۳ص، ۱۸۹۳م، لکهنو (قاموس:۱)

چاپ: ۱۲۵۱ھ، مطبع شمس الامراء

۲۰۵-ترجمه شمس الهندسه: میر شمس الدین فیض (۱۱۹۵ھ-۱۲۸۳ھ)

۴۹۶ص، خطی، مترجم تاریخ گفت:

جب مبارزخان نے پوچھا مجھ سے فیض
کل جو نزدیک آپکے تھا ترجمہ
آشنا میرے بہت کہتے ہیں یہ
ہے بہت معقول اچھا ترجمہ
آج تک کیوں مجھ کو دکھلایا نہیں
ہو چکا ہے صاف سارا ترجمہ
اسکی تاریخ آپنے لکھی ہے کہ
ہے وہ کسکا اور کیسا ترجمہ
تب کہی تاریخ اسکی میں نے فیض
ہے وہ شمس الهند سے کا ترجمہ

❖ دکتر علی شریعتی

۲۰۶-شهادت کے بعد: هاشم رضا ۲۰۶ .....

ترجمه خطبه شریعتی مرحوم که بتاریخ ۱۱ محرم لحرام ۱۳۹۲ھ در ایران فرمودند ۱٦ ص.

"ص"

صرف میر: سید میر شریف جرجانی (م ۸۱٦ھ)

صرف میر: مولانا غلام رضا نجفی

۱۱۲ص، ده روپیه، رمضان المبارك ۱٤۰٦ھ/ مئی ۱۹۸٦م، انصار پریس سرگودھا

ترجمه صواعق محرقه (فارسی : متن عربی از ابن حجر مکی ترجمه از ناشناس.

۲۰۸-قول دشمن: حکیم سید ذاکر حسین اختر

ترجمه تنها باب ہفتم که ذکر آئمه اثنا عشردارد، ۲۲۸ص، یك روپیه، مقبول پریس دهلی.

مولانا سید ذاکر حسین اختر واسطی پسر سید فرزند علی، ولادت: بهریلی بخش انباله هند ۱۳۱٥ھ، وفات : ۱۹٥۲م، مدفن : گوجره بخش توبه ٹیك سنگھ

مصنف:سیرت فاطمه، ترجمه نہج البلاغة، ہمارے مرتضی کی شان، گل عباسی (ناول)، مدیر ہفت روزه اثناعشری دهلی و ماهنامه العرفان

* ضیاء العیون : مرزا اسدی خان

۲۰۹- نورالعیون: سید جواد علی رضوی

نقوش مهر نبوت، ٤٨ص، مطبع اثنا عشری لکهنو، ١٣١٣هـ،

کاتب: محمد علی

* طریق النجات: آیت اله میرزا محمد حسن (م ١٣١٢هـ)

صراط النجات: مولانا سید زین العابدین عشروی بن مولانا سید احمد علی

مسائل فقه، ٦٠ص، ١٣١٥هـ، مطبع نورالمطابع لکهنو، حکیم حامد حسین سخن تاریخ طبع گفت:

وقت است خوش و زمانه نیك و سعید
زین امر زیاده نیکیش شد ظاهر
مطبوع دروشده کتابی کزوی
هر کس شده زامر و نهی دینی ماهر
آمد سَخن بسال طبعش
مطبوع شده کتاب نافع نادر (١٣١٥هـ)

* طهران مخوف:

٢١١-طهران مخوف:سید اعجاز حسین جارچوی

١٦٤ص (ذریعه:١٥)

طوفان نوح: مصطفی زمانی

٢١٢-دنیا زیر آب: مولانا سید بشارت حسین

٦٤ص، امامیه کتب خانه لاهور، ایور گرین پریس لاهور

"ع"

* عبقات الانوار: میر حامد حسین موسوی

علامه میر حامد حسین پسر علامه محمد قلی (م ۱۲۶۰ھ، ولادت: ۵ محرم ۱۲۴۶ھ/ ۱۸۳۰م، وفات: ۱۸ صفر ۱۳۰۶ھ/ ۲۵ اکتوبر ۱۸۸۸م، مدفن: لکھنو

تصانیف: استقصاء الافحام (فارسی) رد منتهی الکلام از حیدر علی فیض آبادی شوارق النصوص، عبقات الانوار رد باب ہفتم تحفه اثنا عشریه از مولانا عبدالعزیز دهلوی بن شاه ولی اله. مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی بعض احادیث که در فضائل اهلبیت اطهار علیهم اسلام بودندرد کرد در عبقات ثبوت آن همه حدیث آورد و گفت که این همه حدیث بدرجه تواتر رسیده اند، کشف المعضلات فی حل المشکلات، الدرالسنیه فی المکاتیب والمنشأت العربیه (عربی) اسفار الانوار عن و قائع افضل الاسفار، النجم الثاقب فی مسئله الحاجب (فقه)، الذرائع فی شرح الشرائع (فقه-عربی).

زین الوسائل الی تحقیق المسائل (عربی-فقه)

۲۱۳ قرآن و اهلبیت: حسن عبقاتی

خلاصه حدیث ثقلین، ۲۴ص، ۵۰ پیسے، مدینة العلم کراچی

* عجاله نافعه: شاه عبدالعزیز دهلوی (م ۱۲۳۹ه)

۲۱۴-العلاة الناجعه: سید عبدالاحد قاسمی

(اردو کتابوں کی ڈائرکٹری: ۲۲۱)

* دیوان حافظ: حافظ شیرازی

۲۱۵-عرفان حافظ: پنڈت شیاماچرن داس

ترجمه ۲۳ غزل، ۸۰ص، یك روپیه، کتب خانه انجمن ترقی اردو دهلی، ۱۹٦٤م، محبوب المطابع برقی پریس دهلی.

* عروض سیفی: سیفی عروضی بخارائي (م ۹۰۹ه)

۲۱٦- اردو خلاصه عروض سیفی: ساحل بلگرامی

چار آنه، شیخ جان محمد اله بخش تاجران کتب مشرقی انار کلی لاہور

* عروة الوثقی:آیت اله سید محمد یزدی (م ۱۳۳۷ه)

۲۱۷-زاد العقبی ترجمه باب الطهارة عروة الوثقی

۵۰٦ص، ۲/۱ ۱ روپیه، ۱۹٤۳،، نذر پرنتنگ پریس امرتسر

* عزاداری از دیدگاه مرجعیت شیعه: مولانا کاظم حسین اثیر جاڑوی فتاوای علماء درباره عزاداری سید الشهدا علیه السلام، ۲٦٦ص، چهل روپیه، ولی العصر ٹرسٹ رته مته جهنگ، ۱٤۰۹ه/۱۹۸۸م

* عقائد: حسین

۲۱۹-رساله عقائد (منظوم):

نمونه: خدا کو حمد بیحد هے سزاوار

وهی واحد وهی ہے کر تار (قاموس ج ۱)

* عقائد الشیعه: ملا علی اصغر

۲۲۰-ترجمه عقائد الشیعه: مولانا میر محمد علی لائق

۲۵۲ص، تین روپیه، محـمد حسین برداران، مطبع حیدری حیدر آباد دکن

* علل الآلائش به ماده گری: شیخ مرتضی مطهری شهید

۲۲۱-رجحانات ماده پرستی کے اسباب: سید محـمد اسماعـیل رضوی

مشتمل است بر عنوانات ذیل: فطرت الهی انسانی ہے یامادی؟، ماده پرستی اسلامی دور میں، ماده پرستی قرن جدید میں، اربا بان چرچ کاظلم، فلسفه کی پختگی اور اسکا کھوکھلا پن، توحید اور نظریه ارتقاء، ازلیت ماده ۱۲۷ص، شش روپیه، تبلیغات اسلامی کراچی

* علوم جدیده از دیدگاه اسلام: ذکر اله احمدی

۲۲۲- اسلام اور نئی منزلیں: مولانا محمد حسین اکبر

نه باب: اسلام اور ڈاکٹری اصول، اسلام و علوم طبیعی، اسلام وحیاتیات، اسلام وهینت، اسلام و ایجادات، ایجادات مسلمانان، اسلام و ریاضی، اسلام و علم کیمیا، اسلام و فزکس.

۱۹۹ص، ۲۷ روپیه، اداره منهاج الحسین لاہور، ۱۹۹۰م

* علی- امین و حدت: دکتر علی شریعتی

علی - امین وحدت: سید محمد موسی رضوی

رد درباره این نظریه که حضرت علی علیه اسلام در عهد خود اتحادامت راپاره پاره کرد و شیعه نیز وحدت اسلامی را خراب کرد، ۲۹۵، ۱۲ روپیه، اداره ن والقلم گلشن اقبال کراچی، جنوری ۱۹۸٦م، وقار پریس کراچی

* عملیه: شیخ مرتضی انصاری (م ۱۲۸۱هـ)

۲۲٤-هدایت المومنین: سید غلام علی خان

۱۲۰ص، ۱۲۷۹هـ احمد پریس

* عناقید الجیب فی مفاتیح الغیب: علامه محمد باقر مجلسی

عنا قید الجیب فی مفاتیح الغیب: مرلانا خواجه عابد حسین (م ۱۳۳۰هـ)

سه آنه، مطبع اثنا عشری دهلی

* غزلیات نظیری: نظیری

۲۲٦-مطلب دلپذیری:

یك روپیه، تاج بکڈپو لاہور

"ف"

* -:آقای علی اصغر حکمت

۲۲۷- فارسی ادب کی تاریخ: محمد ضیاء الدین احمد انصاری

عنوانات: تاریخ ایران کے اہم سیاسی ادوار، هند ایران تاریخ کے اہم

سنین،

خصوصیات، نظم قبل از عهد اسلامی، فارسی شاعری کی اهمیت، شاعری اسلامی، فارسی شاعری کی پیدائش اور اسکا ارتقا، اصناف سخن، قصیده، غزل قطعه، اصناف سخن جو ایرانیوں سے مخصوص هیں، موجوده شاعری کے اصناف ۱۲۸ص، ده روپیه، ماڈرن بکس علی گڑھ

* فاطمه فاطمه است: دکتر علی شریعتی

فاطمه فاطمه ہیں: سید انوار احمد بلگرامی

ترجمه چند صفحات، ۲۲ص، بنیاد علم و آکهی دیو سماج روڈ لاہور، ۱۹۸٦م، اظهار سنز پرنترز لاہور

* فتاوی عزیزی: شاه عبدالعزیز دهلوی

۲۲۹-ترجمه فتاوی عزیزی: مراد خان (قاموس ج: ۱)

* فقه جعفریه از نظر اسلام: آیت اله سید محمد شیرازی

۲۳۰-اصول دین: صفدر عباس طاهری

۸۸ص، اداره پاسبان اسلام باب حیدر سرگودها

* فلسفه احکام: استاد ناصر مکارم شیرازی و استاد جعفر سبحانی

۲۳۱-فلسفه احکام جلد ۱: محمد فضل حق

۲۱۲ص، جامعه تعلیمات کراچی

۲۳۲ فلسفه احکام جلد دوم: محمد فضل حق

۱٤٤ص، ۱۲روپیه، جامعه تعلیمات اسلامی کراچی

* فلسفه امامت و قیادت: محمدری شهری

۲۳۳-فلسفه امامت و قیادت: سید نصیر حسین نقوی

اصول عقائد، ۱۹۲ص، شش روپیه، وفاق العلماء شیعه پاکستان، ۲۵ اگست ۱۹۸۳م

فوزالنجاح:

۲۳٤-امام مبین: محسن علی کهرانه نارووالی

٦٤ص، ۱۹۲۹م، گیلانی پریس لاهور

"ق"

* قصائد بدر چارج:

۲۳۵- مختصر شرح قصائد بدر چارج: حکیم شفیق علی خان مدرس فارسی پٹیاله کالج ۲۲۸ص، ۱۳۰۳ه/اگست ۱۸۸٦م، مطبع محب هند دهلی

* قصائد خاقانی:

۲۳٦-انتخاب قصائد خاقانی مع شرح: مولانا سید مرتضی حسین فاضل (م ۱۹۸۷م)

شرح تنها چار قصیده، ۱٤٤ص، ۳ روپیه، صافی تاجر کتب لاهور، انشاء پریس لاهور

۲۳۷-قصائد خاقانی: سید عابد علی عابد

۱۳۵۸ هـ، لاہور

* قصائد شاہ نعمت اله ولی: شاہ نعمت اله ولی

۲۳۸-پیش گوئی و پیش بینی: دکتر مظفر اقبال ظفر

۱۱۲ص، ٥ روپیه،. جسارت پریس لاہور، یکم جنوری ۱۹۸۳ م

* قصائد عرفی: جمال الدین محمد عرفی

۲۳۹- ساحل مراد یعنی شرح قصائد عرفی: ساحل بلگرامی

۳۸۸ص، سه روپیه، ۱۹٤٥م، شیخ مبارك علی تاجر کتب لاہور، مطبع عالم گیر لاہور

* قصائد قآنی: میرزا حبیب (م ۱۸٥۳م)

۲٤۰-ترجمه قصائد قآنی: سید عابد علی عابد

۱٦۷ص، ویسٹ پاکستان پبلیشنگ کمپنی

۲٤۱- انوار رضوانی: آغا محمد باقر

ترجمه و شرح ۹۳ قصائد قآنی، ۱۷۰ ص، شیخ مبارك علی تاجر کتب لاہور، عالمگیر الیکٹرك پریس لاہور

* قصص العلماء: ملا محمد تنکابنی

ملا محمد بن سلیمان بن محمد رفیع بن عبدالمطالب بن علی تنکابنی در ۱۲۳٤هـ تولد یافت تحصیل علوم نزد ملاصفر علی لا هیجی،

حاجی ملا محمد صالح بر غانی، اخوند ملا عبدالکریم ایروانیو، حاجی ملا محمد استر آبادی، حجته الا سلام آقا سید محمد، حاجی محمد ابراهیم کلباسی، شیخ محمد حسن نجفی، شیخ حسن بن شیخ جعفر نجفی، شیخ محسن خنقر، شیخ مرتضی و اخوند ملا آقا در بندی نموده، تصانیف: توضیح التفسیر، شرح تصریف زنجانی، شرح فارسی بر عوامل ملا محسن، شرح صمدیه، حاشیه بر شرح جامی، بحر البکاء، مجمع المصائب، شرح و جیزه شیخ بهائی، کرامات العلماء، رساله در عدم لزوم تقلید اعلم وغیره صاحب نجوم السماء درباره تنکابنی می نویسد:

لیکن اکثر این تصانیف بمعرض طبع نرسیده آنچه شائع شده از درجه تحقیق و تنقید نازل است و سیماً قبول در آن مشهود نمی گردد خاصته قصص العلماء که اکثر آن مشتمل برحکایات عامیه وفی الواقع از قبیل قصص باطله است که هیچ اصلی ندارد و اهل علم ابدامحل اعتماد نمیدانند تصنیف این کتاب بعض ساده لوحی و عدم تمیزصدق از کذب آنراوارد نموده صاحب مآثر در ترجمه این بزرگوار خیلی بلا غت بکار برده چنانچه گفته: میرزا محمد تنکابنی فقیهه مقدس صادق سلیم الصدر ساده لوح بود و بتالیف قصص العلماء علم تراجم رجال را قریب انفعال نمود (میرزا محمد مهدی لکهنوی-نجوم السماء جلد یکم ۳۵۵ طبع قم)

۲۴۲-شیعیت-ایمان کل، بهائیت-شرک کل: دکتر کاظم علی رسا

ترجمه تنهارد بهائیت، ۱۶ص، کتابخانه ابراهیمیه کرمان شاخ پاکستان کراچی

* قصه ملکه و فقیهه:

٢٤٣-قصه ملکه و فقیهه: حاجی حسن علی

پاسخ پرسش دختر شاه چین که ملکه نام بود، ٤٠ص، دو آنه، ١٢٨٥ هـ، مطبع حسینی

"ک"

* کاشف الاسرار:

کاشف الاسرار ضمیر: میر خداداد سالك بن محمد حسین طباطبائی ٦١ص، ١٢٨٦هـ، مطبع حیدری

آغاز: این فالنامه بحساب ابجد بکشا یند جواهر زواهر حمد و ثنا بارگاہ اس قدوس کبریا اعظم شانه کے سزا ہے که الواح ارواح زاکیه نوع بشر کو قابل نقوش حوادث خفی و جلی فلکی و ارضی و آئینه ظاهر و باطن میں پیدا کیا

* کتاب الصلواۃ:

ترجمه کتاب الصلواۃ: محمد ابوالرضا (قاموس ج: ١)

* کریما: سعدي شیرازی

مسدس عزت افزا (منظوم): سید سرفراز علی بریلوی و میرزا عنایت علی بیگ عنایت لکهنوی

٤٨ص، ١٣١٢هـ/١٨٩٤م، مطبع دلگذار لکهنو تضمین کریما و واقعات کربلا

آغاز:

کریما به بخشای بر حال ما
که هستم اسیر کمند هوا
کرم سے مجھے اپنے بخش اے خدا
کہ ہوں میں گرفتار حرص و ہوا
ادا حق تسلیم و حق رضا
جگر گوشہ مصطفی سے ہوا
جفا پر بھی حق سے یہی تھی دعا
کہ امت مرے جد کی بخش اے خدا
نداریم غیر از تو فریاد رس
توئی عاصیان را خطا بخش وبس
نہیں رکھتے ہم دادرس تجھ سوا
توہی بخشدے عاصیوں کی خطا

* کشف الاسرار: سلطان باہو

۲٤۷-ترجمه کشف الاسرار: ملك فضل الدین مجددی نقشبندی

۳٤س، اله والے کی قومی دکان لاہور، حمایت اسلام پریس لاہور

کاتب : قاضی اقبال حسین

* کشتی نجات: مصطفی زمانی

۲٤۸کشتی نجات: فضل حق

تذکره حضرت نوح علیه السلام، ۶۰ص، جامعه تعلیمات اسلامی

کراچی ۱٤۰۱ھ/۱۹۸۱م

* کشف المحجوب: ابوالحسن علی بن عثمان هجویری

۲٤۹- حکایات کشف المحجوب: یونس ادیب

٤٤ص، چار روپیه، شیخ غلام علی پبلشرز لاهور

۲٥۰-ترجمه کشف المحجوب: پروفسور عنایت الله

٤٤۸ ص، ۱۹٥۱م، اشاعت منزل لاهور

* کلیات شمس تبریزی: شمس تبریزی (م ٦٤٥ھ)

۲٥۱-گلشن خودي:علامه نصیرالدین نصیر هونزائی

انتخاب، رباعیات، ۷۳ص، خانه حکمت

* کلیله و دمنه:

۲٥۲-دوستوں کی کهانی: ضرار حیدر بابری

خلاصه تنهایك داستان، ۳۰ص، ۱۳٦٤ ش ق/نوامبر ۱۹۸٥م، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران پاکستان اسلام آباد

* کنز المحسنین

۲٥۳-کنزالمحسنین (رمل): عبدالرشید (أردو کتابوں کی ذائرکٹری)

* کیمیای سعادت: امام غزالی

۲٥٤- ترجمه کیمیای سعادت: پروفسور محمد اقبال ملك (شریف

التواریخ ج ۳ حصه ۱۲)

۲۵۵-ترجمه کیمیای سعادت: سید خورشید حسین بخاری (تذکره حضرت شاه سکندر)

"گ"

* گلستان سعدی: شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی

۲۵۶-گلستان سعدی:آقای اسلم رازی

ترجمه تنهاباب اول مع سوانح، ۱۲۰ ص، ۳٫۵۰ روپیه، علمی کتابخانه اردو بازار لاہور، کنول آرٹ پریس لاہور

۲۵۷-ترجمه گلستان سعدی: سید خورشید حسین بخاری (تذکره حضرت شاه سکندر)

ترجمه گلستان سعدی: پروفسور انوارالحسن، ترجمه تنهایك باب ۸۰ ص، ۱٫۵۰ روپیه، مجید بك ڈپو فیصل آباد

* گلشن ابرار: خواجه امام بخش چشتی مهاروی (م ۱۳۰۰ھ)

۲۵۸-حدیقته الاخیار: پروفیسر افتخار احمد چشتی سلیمانی (تعارف)

* گلشن سخن و گلزار ابراهیم: میرزا کاظم مردان علی خان مبتلا، علی ابراهیم خلیل

۲۵۹-تلخیص و ترجمه گلشن و گلزار: عطاء الرحمن کا کوی

١٩٦٨م، پٹنہ (اردو شعراء کے تذکرے)

* گلشن گفتار: حمید اورنگ آبادی

٢٦٠- تذکرہ گلشن گفتار: ایم کے فاطمی

٨٠ص، ١٩٦٣م، دانش محل لکھنو (اردو شعراء کے تذکرے)

* گنج طلسم : شاہ نعمت اللہ

٢٦١-گنج طلسم: وکتر حفیظ سید

١٩٥٥م، آغاز، ای دادہ بجسم آدمی را گنجی بطلسم کردہ پنہاں

اے وہ ذات جسنے آدمی میں جان ڈالکر طلسم کا ایک خزانہ پوشیدہ کردیا (تذکرہ مخطوطات)

"ل"

* لولؤ و مرجان: میرزا حسین نوری

٢٦٢-تذکرۃ الزاکرین خلاصہ لولوء و مرجان: خادم حسین بھیروی قادیانی ٣٩ص، یك آنہ، ذی الحجہ، ١٣٣٤ھ/نوامبر ١٩١٥م، ضیاء الاسلام پریس قادیان بخش گورداسپور (هند)

* مالاملا بدمنہ: قاضی ثنا الہ پانی پتی (م ١٢٢٥ھ)

٢٦٣-مخزن الایمان (منظوم): حافظ رحیم بخش نابینا عاجز ٧٨ص، ربیع الثانیہ١٣٠٨ھ/نوامبر ١٨٩٠م، بلالی پریس ساڈھورہ بخش انبالہ (هند)

آغاز:

حمد ہے سب کبریا کے واسطے
نعت پھر خیرالوری کےواسطے
ہو درودان پر خدا کا اور سلام
اورانکے آل و یاروں پر تمام

* رساله متعه:علامه محمد باقر مجلسی

۲٦٤-عجاله نافعه:مولانا سید محمد جعفر قدسی جائسی

٤۰ص،مطبع اثنا عشری دهلی

* مثنوی:مولانا جلال الدین رومی

۲٦٥-حکایات رومی:میرزا نظام شاه لبیب

انجمن ترقی اردو دهلی، ۱۹٤٥م

۲٦٦-گلزار مثنوی: مفتی جلال الدین احمد امجدی

انتخاب حکایات مثنوی، ٦٤ص، ۱۳۸۰هـ

۲٦۷-مغز نغز: محمد ابوبکر شیث جونپوری

خلاصه مثنوی در شش باب،۲۳٦ص، ۱۹۳۱م، جونپور (قاموس : ۱)

ترجمه مثنوی:سید مطاهر حسین امروهی (ذریعه :٤)

قصیده معجزات (منظوم) جنونی

ترجمه ۱۷۲ شعر مولانا رومی، مخطوطه، ۱۵ص، ۱۱۰۲ھ
(قاموس: ۱)

* مثنوی افشائی راز و عرفان با تمثیل: سید احمد شاه خوارزمی عریضی

۲٦۹-ترجمه مثنوی افشای راز : سید احمد شاه خوارزمی عریضی

ترجمه مع متن، ۱۳٤۸ھ کاتب: غلام یسین، مولانا محمداکرم ردولوی تاریخ گفت:

کریما کرم بر این اکرم زار
کہ از گلزار احمد روفتہ خار
چو بحر افتاد بـرطرز زلیـخا
سنش گویم هم از بحر مصفا
مظفر شد حسین از پور غم خوار
تو هم بگزار غم از جام سرشار (۱۳۳۸ھ)
آغاز: الهی خالق مخلوق عالم
نگاه لطف کن من خستہ حالم
الهی کیا تو نے پیدا جهاں
نگاه لطف کی چاہتا ہے ناتواں

* مثنوی حضرت شمس تبریز مع مثنوی حضرت فرید الدین عطار

۲٦۹-ترجمه مثنوی حضرت شمس تبریز مع مثنوی حضرت فریدالدین عطار: ۲٤ص، مطبع سعیدی کانپور، ۱۳۵٦ھ

آغاز: بگویم حمد رب العالمین را

عطا کو کرده برمن عقل و دین را

تمام عالموں کے پروردگار کی حمد کروں جسنے مجھ کو عقل اور دین اسلام بخشا

افتتاح نامها از نام تو

هر دو عالم جرعه نوش از جام تو

آغاز سب ناموں کا تیرے نام سے دونوں جہاں سیراب تیری پیالی سے

* مثنوی من و سلوي:مفتی میر محمد عباس (م ۱۳۰۶هـ)

۲۷۰-صراط مستقیم: مولانا حاجی غلام علی

ترجمه تنها آن اشعار که بحث اصولی و اخباری دارد، ۱۵ص، ۱۳۲۲هـ، مطبع تصویر عالم لکهنو

آغاز: بسمله و خطبه اما بعد العبد الضعیف الذلیل حاجی غلام علی ولد حاجی اسماعیل عرض کرتا ہے که اتفاقاً میں نے کتاب مستطاب مثنوی من و سلوی جوکه...

* مختصر الاحکام: آیت اله سید حسین بروجردی

۲۷۰- مختصر الاحکام: مولانا سید نذر محمد ۲٤ص، ۱۹۵۱م، نذیر پرنٹنگ پریس لاہور

* مختصر احکام الصیام: آیت اله سید محسن الحکیم

۲۷۲-مختصر احکام الصیام: مولانا محمد عباس نقوی

۱٤ص، مدرسه عربیه جامعته المعصومین سدھوپوره فیصل آباد، پنجاب الیکٹرک پریس فیصل آباد

❖ مختصر الاشتقاق: مولانا آغا احمد علی

۲۷۳- مختصر الاشتقاق: مولانا آغا احمد علی

قواعد فارسی، ٦۰ص، ۱۲۸۸ھ/۱۸۷۲م

آغاز: ایك رساله زبان فارسی کے صرف میں رساله اشتقاق نام بنده احمد نے ۱۲۸۷ ھجری اور اٹھاره سو ستر عیسوی میں لکھا تھا بعد اسکے نو آموزوں کے واسطے بعبارات اردو انتخاب و اختصار کیا گیا.

مختصر مفتاح الھدایه: مولانا سید ناصر حسین

۲۷٤- مختصر مفتاح الھدایه: مولانا سید شبیر حسن جونپوری

فقه، ٥۸ص، مطبع تصویر عالم لکھنو

آغاز: بسمله و خطبه اما بعد عرض کرتا ہے شبیر حسن بن مولوی سید محمد مجتبی جونپوری که مجھ سے حبیب لبیب داروغه سید یحیی علی نے باصرار تمام فرمائش کی که رساله مختصر مفتاح الھدایه کا ترجمه اردو میں کردوں

❖ مختصر وقایه:

۲۷٥- خزینته الفقھا: عباس علی شوق بن قاضی زین العابدین

٥۱ص، ۱۳۰۰ھ، مطبع فتح الکریم بمبی

نمونه: برادران دینی و اخوان یقینی فقه خوان هندی دان کے حفظ کے لئے مختصر وقایه سے وه ایك معتبر مقبول و معمول...کتاب الطهارة، کتاب الصلواة کتاب الزکواة، کتاب الصوم کتاب الحج کا عربی سے فارسی میں ترجمه کیا ہے جسکا یه اردو ترجمه ہے (قاموس :۱)

* مخزن چشت: خواجه امام بخش مهاروی

۲۷۶-مخزن چشت: پروفسور افتخار احمد چشتی

۲۹۶ص، ۵۰ روپیه، مکتبه الفوائد فیصل آباد، ۱۹۸۸م

* مظهر العجائب: شیخ فرید الدین عطار

مخزن الغرائب: سید ایم اے شاهد

ترجمه منظوم مع متن: تعارف از خواجه حسن نظامی (۱۹۵۷م)، مترجم ثبوت داده که شیخ عطار شیعه بودند، ۳۹۱ص، ہشت روپیه، کراچی، ۱۹٤۱هـ، مراد پریس خیر پور میرس

آغاز:آفرین جاں آفرین برجان جان-آنکه ہست او آشکار واونہاں

ترجمه: آفرین ای خالق جان جان جان ہے نہاں بھی سب سے اور سب پر نہاں

مدارج النبّوة: شاه عبدالحق محدث دهلوی

۲۷۸-ترجمه مدارج: شمس بریلوی (اردو کتابوں کی ڈائرکٹری)

* مسائل اربعین: شاه محمد اسحاق

٢٧٠-ترجمه مسائل اربعين: مولانا محمد اسحاق خان شيروانى
(قاموس:١)

* المسائل المتحدثه: آيت اله سيد محمد صادق روحانى

٢٨٠-جديد مسائل اور ان كے جوابات: مولانا حيدر على جوادى
فقه، ٥٤ص، يك روپيه، كاتب: مجاهد على نقوى امروهى

* مسرت افزا: ابوالحسن امير الدين احمد امراله

٢٨١-مسرت افزا:دكتر مجيب قريشى

١٩٦٨م، دهلى (اردو شعراء كے تذكرے)

٢٨٢-ترجمه و تلخيص مسرت افزا: عطا كاكوى

اپريل ١٩٦٨م، عظيم الشان بكڈپو پٹنه (اردو شعراء كے تذكرے)

* :آيت اله سيد محمد شيرازى

٢٨٣- مسئله افغانستان اور اسكا پس منظر: اخضر جعفرى

٢٣ص، قرآن و عشرت پبلى كيشنز كوٹ چهٹه بخش ذيره غازيخان

مسيب نامه:

٢٨٤- غلبه حيدرى: سيد سجاد على رضوى

حالات حضرت مختار ثقفى ده "معركه" دارد:

١- طلب بيعت كرنا يزيد كا جناب امام حسين عليه السلام سے اور پهچنا حضرت مسلم عليه السلام كا كوفے ميں اور وهانكا معركه كار زار اور

شهادت حضرت مسلم و سلیمان و هانی ابن کثیر.

۲- روانه ہونا مختار کا جانب کوفه اور قدامه سے جنگ کرنا اور مختارکی ملاقات ابن زیاد سے.

۳- حال سفر حضرت امام حسین و خواب زینب(ع) اور شهادت حضرت عبدالله بقطر اور وارد ہونا حضرت امام حسین علیه السلام کا کربلا میں.

٤- روانه ہونا ابن سعد کا مع سرهائی مشهد و شهادت یحیی.

٥- حضرت محمد حنفیه علیه السلام کا شهادت امام حسین علیه السلام سے آگاه هوکر منزل قادسیه میں قریب کو فے کے پهچنا.

٦- پهچنا سلیمان قاصد کا پاس مسیب کے مع نامه ابن عاذب.

۷- قتل کرنا بریرکا ابو یعقوب عقلانی کو...،۱٤۰ص، ۲۳ رمضان المبارك ۱۲۹٦هـ، مطبع حسینی اثنا عشری لکهنو

۲۸۵-غلبه حیدری حصه دوم: سید سجاد علی

۲۰٤ص، مطبع اثنا عشری دهلی، ۱۳۱۵ هـ

* مصباح المسائل: آیت اله سید محسن الحکیم

۲۸٦-اردو ترجمه مصباح المسائل: مولانا سید ظهورالحسن بهریلوی

۳۱۱ص، شیعه جنرل بك ایجنسی لاہور، جنوری ۱۹٦۵م، انصاف پریس

* مضامین جمال الدین افغانی: سید جمال الدین افغانی

۲۸۷- ترجمه مضامین: محمد عبدالقدوس قاسمی (اردو کتابوں کی ڈائرکٹری)

* مطلع الانوار: سید تفضل

۲۸۸- ترجمه مطلع الانوار: سید محمد جعفر قدسی جائسی

۲٤ص، مطبع اثنا عشری دهلی

* معاش السالکین: شاه سید محمد نور بخش (م ۸٦۹هـ)

۲۸۹- معاش السالکین: مولانا غلام حسن

ندوه اسلامیه نور بخشیه لاہور

* معراج السعاده: ملا احمد نراقی

۲۹۰- عروج السعاده: میر محمود علی لائق

۹۱۵ص، ۱۳٤۲هـ، مترجم تاریخ طبع گفت:

زهی مضمون معراج السعادة
همه شیداو والا از دل و جان
نموده جمع از بهر هدایت
روایات نبی احکام قرآن
بحمد اله اکنون ترجمه شد
پی تفهیم هرکس باشد آسان
عجب این نسخه در علم الاخلاق

شـده مـطـبوع از تو فیق یزدان

۲۹۱- معراج السعاده: دکتر سید رضا حسین رضوی

۱۵۲ ص، ڈیلی بزنس پریس فیصل آباد

* معرفته الامام: مولانا شیخ محمد حسن نجفی بن مولا نا ابوالقاسم کاشانی

۲۹۲- هادی الانام: مولانا صفدر کشمیری

مشتمل است بریك مقدمه، شش باب و خاتمه:

معنای امام و فرق مابین امام حق و باطل، در حقیقت امامت، در وجوب معرفت امامت، با در شرائط و اوصاف امامت، در احادیث وارده داله بر امامت اثناعشر، در بیان معجزات، در بیان حقوق ائمه، در حکمت زیارت، ٤۰ص، مطبع مصطفوی بمبئي.

معرفته السلوك: شیخ محمود خلیفه شاه برهان الدین جانم بیجا پوری

* ۲۹۳- معرفته السلوك: شاه ولی الله قادری (م ۱۱۵۷هـ) (تذکره)

* صولت فاروقی: میرزا محمد خان آشوب تورانی

۲۹٤- مغازی آنحضرت صلواة الله علیه: احمد علی بن سید محمد علی الواعظ

تذکره غزوات و فتوحات شام و عراق، ۲۲۸ص، ۱۳۹۱هـ نظامی

پریس کانپور (قاموس: ۲)

* مغز مفکر جہان: ذبیح الله منصوری

۲۹۵- حضرت امام جعفر صادق کے بارے میں۲۳یورپی دانشوروں کی تحقیق حصه دوم: محمد موسی رضوی

۱۹۲ص، ٥ روپیه، کاظمین ٹرسٹ سادات کالونی کراچی

* مفاتیح الغیب:

۲۹٦ زائچه تقدیر: مولانا سید مقبول احمد

مکتبه ناز، شیعه جامع مسجد کرشن نگر لاہور

* مفتاح الاحکام: سید محمد قادری

۲۹۷ مفتاح الاحکام: ، عقائد، ۱۰۹ص، (تذکرہ)

مفتاح الجنه فی مجالس و مصائب خامس آل عبا وائمه معصومین:

محمد بن محمد المقدس زنجانی

۲۹۸- مفتاح الجنه فی مجالس و مصائب خامس آل عبا وائمه معصومین:

سید محمد شبر عباس نقوی بخاری

چار مجلس، ۲۷۸ص، ٤٥ روپیه، ولی العصر ٹرسٹ رته مته جهنگ، ربیع الاوّل ۱٤۰۸ ھ / نرامبر ۱۹۸۷م، کاتب: نبیل احمد خان

* مفتاح الصلوٰة:

۲۹۹- مفتاح الصلواة: شاه سعیدالدین

چار باب و چهل فصل، ۱٤۸ ص (تذکره: ۵)

❖ مقائسه ای بین سستمهای اقتصادی: شیخ حسین مظاهری

۳۰۰- اقتصادی نظاموں کا تقابلی جائزه جلد یکم: مولانا سید محمد تقی نقوی

مشتمل است بر چار فصل: سرمایه داری نظام، اسلامی اقتصاد کی بنیادیں، اسلام میں حکومت و ولایت، شخصی ملکیت ۲٤۰ص، ۲۵ روپیه، امامیه پبلی کیشنز لاہور، آر آر پرنٹرز.

۳۰۱- اقتصادی نظاموں کا تقابلی جائزه جلد دوم: مولانا سید محمد تقی نقوی

❖ مکارم الاخلاق:

۳۰۲:پایه دین: غلام امجد علی خان (مطلع انوار)

❖ مکتب ولایت: م ذبیحی

۳۰۳- مکتب ولایت: شیخ شریف حسین

ترجمه ۱۸۷ حدیث معصوم درباره اخلاق، ۸۸ص، تنظیم غلامان آل عمران لاہور

❖ مناظره حسنیه: ملا ابراهیم (م ۹۵۸هـ) بن ولي البه این کتاب مختلف نام دارد: مناظره یك بانوی شیعه با دانشمندان اهلسنت، مکالمات حسنیه

۳۰۴- مناظره حسنیه: مولانا سید بشارت حسین کامل مرزا پوری ۱۱۲ ص، امامیه کتب خانه لاہور

۳۰۵- مناظره حسنیه: ۱۷۴، ص پنج روپیه، مکتبه اصغریه دارالعلوم محمدیه سرگودها

۳۰۶- فیض عام: سید بنیاد علی ۱۱۲ ص، یکم فروری ۱۹۰۳م، مطبع اثناعشری لکهنو

* مکتب اہلبیت: علامه مصطفیٰ نورانی

۳۰۷- مکتب اهلبیت: مولانا حسن رضا غدیری

مشتمل است برمسائل امامت، عصمت، معجزه، شورای، اسلامی مساوات و علل و اسباب تاریخی قتل عثمان، ۹۳ ص، ده روپیه موسسه المزمل حسینیه هال لاہور

مکتوبات: مجدّد الف ثانی

۳۰۸- چالیس ارشادات امام ربانی: سید احمد شاه قادری ۱۵ ص، مرکزی مجلس رضا لاہور، ذی قعده ۱۴۰۰ھ، وصی حیدر پرنٹرز اردو بازار لاہور

۳۰۹- ترجمه مکتوبات امام ربانی: سید اصغر علی شاه جعفری (تذکره علماء)

۳۱۰- ترجمه مکتوبات: سید خورشید حسین بخاری (حضرت شاه سکندر)

۳۱۱- تجلیات ربانی: مولانا نسیم احمد فریدی امروهی

ترجمه و تخلیص ۳۱۳ مکتوبات، تقریب و تعارف از مولانا محمد منظور نعمانی ۳۵۳ ص، ساڑھے تیرہ روپہ، کتب خانه الفرقان لکھنو

❖ ملکه و هدهد: مصطفیٰ زمانی

۳۱۲- ملکه اور هدهد: فضل حق

٦٤ ص، ٥ روپیه، جامعه تعلیمات کراچی، ١٤٠١هـ / ١٩٨١م

❖ مناسك الحج: آیت اله شیخ مرتضیٰ انصاری

۳۱۳- ذخیرة السالك فی تادیته المناسك مع تتمه: مولانا سید علی نقی گردیزی سلطان پوری، (٥٦+١٥٦)ص، ٩/ ربیع الاول ١٣٢١هـ، مطبع برهانیه حیدر آباد دکن

کاتب: محمد علی لاری

❖ مناسك حج: آیت الله ابوالقاسم خوئ

۳۱٤- مناسك حج:

١١٤ص، کراچی، انجمن پریس، ١٣٩٤هـ/١٩٧٢م

❖ ۳۱۵- مناسك الحج: آیت الله سید ابوالحسن کشمیری ۱۳۲ص، ۱۲ آنه، بمبئ پریس بمبئ

بین الاسلام و دارون (عربی): آیت الله سید محمد شیرازی

❖ مناظره مسلمان و دارون (فارسی): سید علی کاظمی

۳۱٦- مناظره مسلمان و ذارون: مولانا سید بشارت حسین کامل مرزا پوری ٦٤ص، ٦۲پیسه، اداره نشرواشاعت دینی کاظمین ٹرسٹ کراچی، جاوید پریس کراچی

* مناقب سلطانی:

۱۷- مناقب سلطانی: :احوال و آثار سلطان باهو برده باب و نودفصل، ۵۵۰ص، ۲۱ روپیه، الله والے کی قومی دکان لاہور

* منتخب الرسائل: آیت الله سید حسین بروجردوی

۳۱۸- احسن الوسائل: مولانا مرزا احمد حسن

۱۵۲ص، ۱٫۵۰ روپیه، اداره علمیه ناصرالعلوم لکھنو

۳۱۹- منتخب الرسائل: مولانا مفتی طیب آغا جزائری ۱۵٤ص، ۳٫۵۰ روپے، اداره علوم آل محمد لاہور، نقوش پریس لاہور

۳۲۰- مخزن المسائل: مولانا سید خورشید حسین شیرازی ۱٦۸ص، ۱۹۵۵م، ثنائ برقی پریس سرگودھا، کاتب: سید عباس علی

* منطق الطیر: شیخ فریدالدین عطار

۳۲۱- لسان الطیر:آغا محمد اشرف ترجمه مع شرح، ۲۸۸ص، ۵ روپیه، شیخ مبارك علی تاجر کتب لاہور

۳۲۲- مخزن الاسرار: سید تفضل حسین عطا جائسی

* مهدی فی القرآن: سید صادق حسینی شیرازی

۳۲۳- مهدی فی القرآن: مولانا محمد حسین ممتاز الافاضل لکهنو ۱۰۶ آیت و ۱۰٦ حدیث درباره امام مهدی علیه‌السلام، ۲۱۹ص، ۱۵ روپیه ولی العصر ٹرسٹ رته مته جهنگ، ۱٤۰۹هـ/ ۱۹۸۹م

* منتهی الآمال: شیخ عباس قمی

۳۲٤- احسن المقال جلد یکم: مولانا سید صفدر حسین نجفی (م ۱۹۸۹م)

٤۹٤ص، سیٹهـ برادرز شاه عالمی مارکیٹ لاہور، لائف پرنٹنگ پریس لاہور

۳۲۵- احسن المقال جلد دوم: مولانا سید صفدر حسین نجفی (م ۱۹۸۹م) ۸۷۸ص

۳۲٦- احسن المقال جلد سوم: مولانا سید صفدر حسین نجفی (م ۱۹۸۹م) ٦۷۹ ص

* می باید پسندید:

۳۲۷- حدیقته الاخلاق: راجیشور راؤ اصغر ۲۳ص، ۱۳۲۰هـ، مطبع نامی نولکشور لکهنو

* می باید شنید: محمد علی رفعت بن عتیق الله خان الحسینی الواسطی ۱۵ص، کانپور، مطبع نولکشور، ۱۲۹۱هـ/اکتوبر ۱۸۷٤م

۳۲۸- کشف الاسرار: راجیشور راؤ اصغر ۳٦ص، ۱۹۰٤م مطبع نولکشور لکهنو

* نام حق:

٣٢٩- نام حق: سید حسین رضوی ١٤ص، ١٣١٢ھ، بمبئ

* نامه شیعیان: میرزا حسن الحائری الاحقاقی

٣٣٠- مصباح العقائد: مولانا ناصرحسین نجفی ٢٥٦ص، مبلغ اعظم اکیڈمی فیصل آباد، اسوہ آفسٹ پریس فیصل آباد،

کاتب: محمد شریف قادری

* نامه علی:

٣٣١- نامه علی (منظوم): شاه عبدالعلی ٢٠ص، مخطوطه، معجزه علی بن ابیطالب علیه‌السلام، مشتمل است بردو صد بیت

آغاز: که یك دن محمد علیه‌السلام جو بیٹھے تھے اصحاب یارن تمام (قاموس:١)

رساله نجاتیه: مولانا محمد صدیق حسن خان (م ١٣٠٧ھ)

٣٣٢- نجاتیه: مولانا حافظ محمد اسحاق، عقائد، ٥٦ص، جمیعت اهلحدیث گوجرانواله، اپریل ١٩٥٦م، (فقها)

نحومیر: سید شریف جرجانی (م ٨١٦ھ)

٣٣٣- نحومیر: مولانا سید مظاهر حسن امروهی، ٥٠ص (ذریعه: ٢٤)

* نخبه: آیت الله سید محمد حسن شیرازی

٣٣٤- نخبه: ٩٢ص؛ مطبع جعفری لکهنو؛ کتاب الطهارة تا صوم

❖ نخبته العباد: آیت الله میرزا ابوالحسن اصفهانی

۳۳۵- منتخب الاحکام: مولانا سید حامد حسین ۱۰۴ص، ٤ آنه، مطبع اعجاز محمدی لاہور

❖ نزهته اثناعشریه جلد اول: میرزا محمد کامل دهلوی (م ۱۲۳۵ هـ)

رد تحفه اثناعشریه از شاه عبدالعزیز دهلوی (م ۱۲۳۹هـ)

میرزا محمد کامل المعروف به شهید را بع پسر غیاث احمد خان کشمیری شاگرد حکیم محمد شریف (م ۱۲۲۲هـ) در ۱۱۵۰هـ تولدیافت عالم بے بدل بود رد تحفه اثناعشری بنام نزهته اثناعشریه در دوازده جلد نوشت بسال ۱۲۳۵هـ شهید شد منیر شکوه آبادی قطعه تاریخ گفت:

حیف میرزا محمد محتاط
فلك شرع راہبر کامل
متکلم، محدث وافقه
اورع‌عصر، عالم و عامل
ہم حکیم و طبیب و ہم شاعر
کامل و ہم تخلصش کامل
ناصر اهلبیت در دہلی
اثبت و پاك و صادق و عادل
نزهة اوست در دوازده جلد
کرد دعوی تحفه را باطل
در جنان رفت پیش آل رسول
شد بدریای معرفت و اصل

سال مرگش چناں نوشت منیر
ہای افسوس فاضل کامل ۱۲۳۵ ھ

تصانیف: نزهته اثناعشریه. تاریخ العلماء رساله علم بدیع، رساله صرف فارسی، نهایته الدرا یه شرح و جیزه علامه بهایؒ، تنبیه اهل الکمال والانصاف علی اختلال رجال اهل المخلاف، رساله فلسفه، رساله بداء، تلخیص مسند احمد بن حنبل تلخیص تاریخ طبری، تلخیص شرح المواقف

۳۵۲ ص، مطبع اصلاح کهجوا

۳۳۷-هدیه اثنا عشر یه ترجمه نزهته اثنا عشریه جلد نهم: مولانا سید شریف حسین بهریلوی درباره فقه، ۵۱۲ ص، سه روپیه، علیمی پریس و ادریس المطابع دهلی

نزهته النواظر (عربی): شیخ ابوالفتح محمد بن علی کراجکی

* نزهته النواظر (فارسی): شیخ عباس قمی

۳۳۸-معدن الجواهر: مولانا سید صفدر حسین نجفی (م ۱۹۸۹م)

۱۲۰ص، امامیه پبلی کیشنز لاهور، نوامبر ۱۹۸۲م، مظفر پرنٹرز لاهور

نشان حیدری: میر حسن علی کرمانی

۳۳۹- تاریخ ٹیپو سلطان: محمود احمد فاروقی

۳۹۹ص، ۲۸ روپیه، شیخ غلام علی و پسران لاهور، علمی پرنٹنگ پریس لاهور

* نصاب فارسی:

۳٤۰- ترجمه نصاب فارسی: مولانا سید ناصر حسین زیدی

۱۹۷۵م، هند

* : سید علی خامنه ای و علی اکبر رفسنجانی

۱٤۱- نماز جمعه کے خطبات:

٦٤ص، ۱٤۰۷هـ، امامیه آرگنائزیشن پاکستان کراچی

* نمائش نامه:

۳٤۲- ترجمه نمائش نامه: دکتر سید نیر مسعود رضوی

۱۹٦۷م، لکهنو (پاسداران ج:۱)

نمونه بعنوان اسلام: شیخ ابراهیم امینی

۳۲۳- فاطمه زهرا-اسلام کی مثالی خاتون: مولانا شیخ اختر عباس نجفی

هفت باب: ولادت سے ازدواج تك، جناب فاطمه کی شادی، فاطمه علی کے گهر میں، فاطمه-موت کے نزدیك، جناب فاطمه کا حضرت ابوبکر سے اختلاف اور اسکی تحقیق، ۲٦۸ص، ۲/۱ ۱۷ روپیه، موسسه الرمول الاعظم لاہور، ۱۵ شعبان ۱٤۰۵ھ الغدیر پرنٹنگ پریس سرگودها

* ننه حوا: مصطفی زمانی

۳٤٤- روئیداد اماں حوا: مولانا سید بشارت حسین کامل، ۲۳ص،

امامیه کتب خانه لاہور، ایورگرین پریس لاہور

نور بخشیه: شاه سید محمد نور بخش

۳۴۵- نور بخشیه: سید قاسم شاه

مئی ۱۹۲۸م نگینه پریس جالندهر

* خصائص حسین: شیخ جعفر بن حسین شوستری

۳۴۶- نورالعین: میرزا احمد حسین

۳۷۶ص، ۱۳۱۵ه، مطبع اثنا عشری لکهنو

* نیچریت: مولانا جمال الدین اسد آبادی

۳۴۷- نیچریت: مولانا عبدالحنان منشی فاضل

۶۴ص، شش آنه، کتب خانه آصفیه لاہور، حمایت الاسلام پریس لاہور

* وجه دین: حکیم ناصر خسرو علوی

۳۴۸- انتخاب وجه دین: علامه نصیرالدین هونزائی

۱۳۲ص، اسماعیلیه ایسوسی ایشن کراچی، جون ۱۹۷۶م

"و"

* وحی والهام:آیت اله میرزا عبدالکریم زنجانی (م ۱۳۸۸ه)

۳۴۹- وحی والهام- برهان امامت:سید حسن جعفری مولوی فاضل

لاہور

پاسخ دو پرسش: وحی چیست؟ فرق میان وحی والہام چیست؟ واز کجا معلوم شود مسیحي بودن وحی چون دراین ملك این مطلب بسیار مهم است، در ظهور امام دواز دہم چه می فرمائید تعین وقت ظهور ایشان شده است یانه؟ آیا ممکن است کسی ملاقات نماید ایشان را در زمان غیبتش میانه؟

۱۱۹ص مع متن، ۱۳۵٤ه/ ۱۹۳۵م، علمی پرنٹنگ پریس لاہور

* وسیله النجاة: آیت اله میرزا عبدالکریم زنجانی نجفی (م ۱۳۸۸ه)

۳۵۰- ترجمه رساله عملیه و مناسك حج: حکیم سید مصطفی حسین

۱۵۲ص، نظامی پریس لکهنو، ۱۳۵٤ه

* وسیلته النجاة: آیت اله سید حسین بروجرد ی

۳۵۱- ترجمع وسیلته النجاة: مولانا ضمیر عباس

ترجمه ۲۳۳ مسئله ۱۲۸ص، ۱/٤ ۱ روپیه، کتب خانه حیدری حیدرآباد [illegible] ۱۱[illegible] ه

[illegible] شوری: دکتر علی شریعتی

۲[illegible] وصایت شوری: سید ریاض احمد کاظمی

پاسخ این پرسش که بر موقعه حجته الوداع حضور صلی اله علیه و آله وسلم حضرت علی علیه السلام را وصی خود قرار ده بود چرا بعد از

وصالش این انتخاب در عمل نیامد؟ ۱۶ص، ژون ۱۹۸۱م، خانه فرهنگ ایران راولپنڈی، ایس ٹی پرنٹرز راولپنڈی

* وقائع الظهور:عباس علی اصفهانی

۳۵۳- علائم الظهور

چارده باب: آیات و احادیث جو حضرت صاحب الزمان کے خصوص میں وارد هوئیں، حضرت امام رضا کابیان اور دعبل کے اشعار، حضرت کے ظهور کے علامات، احوال ظهور حضرت حجت، ان احادیث کے بیان میں جنکو مرحوم جزائری انوار نعمانیه اور مرحوم مجلسی بحارکی تیرهویں جلد میں ظهور کے متعلق لکھتے ہیں، ۲۸۰ص ۴ ۱/۴ روپیه، مطبع حیدری حیدر آباد دکن (هند)

* وقائع نعمت خان: نعمت خان عالی

۳۵۴- نظام المضامین شرح وقائع نعمت خان عالی:مولانا غلام دستگیر شرح معه ترجمه، ۱۲۱۲ھ (آصفیه)

* : دکتر علی شریعتی

۳۵۵- هاں بهائی! یه وهی راسته ہے جو انهوں نے اختیار کیا: اکبر پاشا ایڈووکیٹ ۲۴ص، پنج روپیه، علی شریعتی فاونڈیشن گجرات، سجاد رضا پرنٹنگ پریس گجرات، کاتب: گوهر ممتاز

* هجرت و جهاد: شیخ مرتضی مطهری

۳۵۶- ہجرت و جهاد: سید ذوالفقار علی زیدی

۶۲ص، مئی ۱۹۸۷م، دائرة التبلیغ اسلامی پاکستان کراچی.

کاتب: محمد احسان

۳۵۷- ہجرت و جهاد: علامه عبدالستار تنویر

۴۰ص، ۱۹۸۷م، گرین لائٹ پریس گجرات، کاتب: اصغر علی شاه

* هدیه المستبصرین: مولانا محمد اسماعیل دیوبندی

۳۵۸- هدیته المستبصرین فی رد شبهات مقصرین: مولانا ضیاء حسین ضیاء رد اسرار الشریعه فی عقائد الشیعه" از مولانا محمد حسین نجفی

این اشعار از وست:

آفرین برقوم احساء آفرین
مومنین وعارفین و عاملین
السلام احقاقیان احسائیان
مومنان مستبصران مولائیان
خوانده ام احقاق رامن باربار
رحمتی برشیخ موسي صد هزار
معضلات شیخ برمن حل شده
از بیانش کشف هر مشکل شده

۱۶۰ص، ده روپیه، درس آل محمد فیصل آباد، اسود آفست پریس فیصل آباد اپریل ۱۹۸۰.

* هدیه محمدیه: محمد ابراهیم بن حسین حسینی

۳۵۹- هدیه محمدیه دلیل نبوت احمدیه: تحف علی خان

۹۶ص، ۱۸۸۰م، آگره (قاموس: ۱)

* همایون نامه: گلبدن بیگم بنت ظهیرالدین محمد بابر

۳۶۰-همایون نامه: عثمان حیدر مرزا

احوال و وقائع عهد نصیرالدین همایون، ۹۶ص، ۱/۴ ۴ روپیه، ۱۹۸۱م ترقی اردو بیورو دهلی کلدیپ آرٹ پریس نئی دهلی

* یا علی مدد: مولانا عبدالرضا ابراهیمی

۳۶۱- یا علی مدد: دکتر کاظم علی رسا

۴۶ص، کتابخانه ابراهیمیه شاخ پاکستان کراچی، شیخ شوکت علی پرنٹرز کراچی، ۱۹۷۶م

* ینابیع الاسلام:

۳۶۲- ترجمه ینابیع الاسلام: ، ۲۲۴ص، پنجاب ریلجس بکڈپو انار کلی لاهور

ضمیمه

* اسرار خودی : دکتر محمد اقبال لاهوری (م ۱۹۳۸م)

(۳۶۳) اسرار خودی : جسٹس ایس اے رحمن (م ۱۹۶۵م)

ترجمه منظوم (اردو انسائیکلو پیڈیا)

* اقبال لاهوری - شاعر پارسی گوی پاکستان : مجتبی مینوی

۳٦٤- اقبال لاهوری- پاکستان کا فارسی گو شاعر: محمد صدیق

٦٢ ص، مخطوطه (جامعات)

* بحرالحقیقت : خواجه احمد غزالی

۳٦٥- بحرالحقیقت : محمد نذیر رانجها

ہفت بحر : معرفت، جلال، وحدانیت، ربوبیت، الوهیت، جمال، مشاهده

۱۰۸ ص، ٤۸ روپیه، عتیق پبلشنگ هاؤس لاهور، ۱٤۰۹هـ/ ۱۹۸۹م

* پیام شهیدان : دکتر علی قائمی

۳٦٦- پیام شهیدان : سید حسن امداد (ممتازالا فاضل)

۱۱٥ص، دارالثقافته الاسلامیه کراچی، ذی الحجة ۱٤۱۰هـ/ جولائی ۱۹۹۰م کاتب : سید جعفر صادق

* تحفه عجم :

۳٦۷ - تحفه عجم : سید ناصر حسین زیدی

۱۹۷٥م (پاسداران)

* تذکرة الاولیاء : فریدالدین عطار

٣٦٨- تذکرة الاولیاء : اختر حجازی

٣٧٢ص، چهل روپیه، الفیصل ناشران لاهور

* حاجی بابا اصفهانی :

حاجی بابا اصفهانی : سید عادل حسین جعفری (پاسداران)

* حسنیه : ملّا ابراهیم فرزندولی الله

٣٦٩- ایمان در پن : محمد علی الفت

وجه ترجمه این رساله باین طور ذکر کرد

سبب اس رسالے کی تالیف کا
بیاں کر یه نسخه کی تصنیف کا
که احمد علی نور چشم ایك روز
کیا مجھ سے اظهار وه دلفروز
جو هے حسنیه کارساله جلیل
هے بحث مذاهب میں روشن دلیل
سو ابراهیم استر آباد نے
عربی کتیں فارسی کر لکھے
بهندی زباں تم کرو ترجمه
که حاصل کریں یه سعادت همه
آغاز: کروں بسم الله سیں ابتدا
یه نامه کتیں با هزاراں ثنا

(مخطوطات انجمن)

* رباعیات عمر خیّام : عمر خیّام

۳۷۰ - رباعیات عمر خیّام : امیر جان بازئی (پشتو)

۳۷۱ - رباعیات عمر خیّام : ابوالاطهر خیرالحق (پشتو)

(پاکستانی اهل قلم)

* زندگینامه آیت الله منتظری:

۳۷۲ - زندگی آیت الله منتظری : سید حسن عباس رضوی فطرت (پاسداران)

۳۷۳ - شرح رباعیات عمر خیّام : محمد نذیر گردیزی (پاکستانی اهل قلم)

* قصائدقآنی : میرزا حبیب الله

۳۷٤ - شرح قصائدقآنی : ریاض رضوی (پاکستان اهل قلم)

* مثنوی : بو علی قلندر

۳۷۵- مثنوی : حکیم غلام محمد سومرو عرشی (سندهی)

(پاکستانی اهل قلم)

* مثنویات و غزلیات : امیر خسرو دهلوی

۳۷٤ - انتخاب مثنویات و غزلیات امیر خسرو دهلوی : سید حسن عباس رضوی فطرت ترجمه معه متن، ۱۹۷۵م (پاسداران)

* مجالس المومنین : قاضی نورالله شوستری

۳۷۷- ترجمه مجالس المومنین: سید سخاوت علی رضوی (ذریعه)

* محفل ایران :

محفل ایران : سید ناصر حسین زیدی فرزند علامّه سید عدیل اختر ۱۹٦۱م (پاسداران)

* مفتاح العاشقین : شاه نصیر الدین چراغ

۳۷۸ - روشن چراغ : صاحبزاده معین نظامی

۸۰ص، شش روپیه، الحسین پبلی کیشنز لاهور

* ولایت فقیهه : علامه سید حسن طاهری خرم آبادی

۳۷۹ - عوامی حکومت : مولانا روشن علی نجفی

عنوانات : ولایت، قوانین ثابت و متغیر، حکومت اسلامی کا مقصد، ولی فقیهه کا مقننه بحریه اور عدلیه سے رابطه

۱٦۰ص، ۲۵ روپیه، دارالثقافته الاسلامیه کراچی، ذی قعده ۱٤۱۰ھ/ جون ۱۹۹۰م، کاتب، سید جعفر صادق

در حقیقت دین : سید شهاب الدین حسینی بن آقا سید علی شاه (م ۱۳۰۲ھ)

برادر آغا خان سوم سرسلطان محمد شاه (م ۱۹۵۷م)

۳۸۰- رساله در حقیقت دین : پروفیسور عباس سبزواری

۱۰٦ص، دی اسماعیلیه ایسوسی ایشن پاکستان کراچی

*****

شمارہ ________

تاریخ ________

دانش

فصلنامہ رایزنی فرہنگی جمہوری اسلامی ایران - اسلام آباد

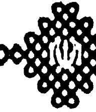
محترم

السلام علیکم

آپ کو یہ سہ ماہی رسالہ "دانش" اعزازی طور پر ارسال کیا جاتا ہے۔ کیا یہ ممکن

دیا کریں ؟ ہمیں اس طرح کا علمی ربط برقرار کر کے خوشی ہوگی اور آپ کے مجلہ سے
علمی استفادہ کرنے کا موقع ملے گا۔ شکریہ

مدیر دانش



CULTURAL CONSULATE OF THE ISLAMIC REPUBLIC OF IRAN
HOUSE NO. 25, STREET NO. 27, F–6/2,
ISLAMABAD—PAKISTAN

منابع

اکثر کتب که دریں فهرست ذکر شده براه راست دیده ام البته بعضی کتاب که براه راست ندیده ام، در قوسین مختلفات منابع را ذکر کرده ام

۱- آصفیه : کتب خانه نواب سالار جنگ کی اردو کتابوں کی توضیحی فهرست، حیدر آباد دکن، ۱۹۵۷م

۲- احوال و آثار : احوال و آثار عبدالله خویشگی قصوری، محمد اقبال مجدّدی، دارالمورخین لاهور، ۱۹۷۲م، اشرف پریس لاهور

۳- اردو شعراء کے تذکرے : اردو شعراء کے تذکرے اور تذکره نگاری، دکتر فرمان فتح پوری، ۱۹۷۲م، لاهور

۴- اردو کتابوں کی ڈائرکٹری لاهور

۵- اردو انسائیکلوپیڈیا، فیروز سنز لاهور، ۱۹۶۸م

۶- پاسداران : پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند، مرکز تحقیقات زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۳۰۶ھ

۷- تحفه جعفری یعنی خلاصه اخلاق ناصری، میرزا محمد جعفر کشمیری، ۱۹۳۱م، لاهور

۸- تذکره حضرت شاه سکندر : تذکره حضرت شاه سکندر کیتهلی، سید خورشید حسین بخاری، میری لائبریری لاهور، ۱۹۷۶م

۹- تذکره علمای اهلسنت و جماعت لاهور، پیرزاده علامه اقبال احمد فاروقی ایم اے، مکتبه نبویه گنج بخش روڈ لاهور، مئی ۱۹۸۷م

۱۰- تذکره مخطوطات، دکتر سید محی الدین قادری زور، ترقی اردو بیورو نئی دهلی، ۱۹۸۳م

۱۱- تلامذه میر، امداد صابری، انقراکادمی چوهزهڑ پال راولپنڈی، ۱۹۶۵م، تعمیر پرنٹنگ پریس راولپنڈی

۱۲- جامعات : جامعات میں اقبال کا تحقیقی اور تنقیدی مطالعہ، دکتر سید معین الرحمن اقبال اکادمی پاکستان لاهور، ۱۹۷۷م

۱۳- ذریعہ : الذریعه الی تصانیف الشیعہ، شیخ محمد محسن المعروف به آقای بزرگ طهرانی

۱۴- شریف التواریخ : سید شریف احمد شرافت نوشاهی (م ۱۹۸۳م) اداره معارف نوشاهیه ساهنپال گجرات، ۱۹۸۳م

۱۵- فقهای هند : محمد اسحاق بهتی، اداره ثقافت اسلامیه لاهور، ۱۹۸۱م

۱۶- قاموس : قاموس الکتب جلد اول و دوم، انجمن پریس کراچی

۱۷- گل کرسٹ : گل کرسٹ اور اسکا عهد :
دکتر محمد عتیق صدیقی ۱۹۷۹م ، دهلی

۱۸- مخطوطات انجمن ترقی اردو جلد اول، انجمن ترقی اردو پاکستان کراچی ۱۹۶۵م

۱۹- مرآة التصانیف جلد اول، مولانا حافظ محمد عبدالستار قادری چشتی، مکتبہ قادریہ جامعہ نظامیہ لاهور

۲۰- مطلع انوار، مولانا سید مرتضی حسین فاضل، خراسان اسلامک ریسرچ سنٹر کراچی، ۱۳۰۲ھ / ۱۹۸۱م، رشید آرٹ پریس لاهور ۱۳۰۰ھ، کمبائن پریس لاهور

۲۱- نجوم السماء : نجوم السماء فی تراجم العلماء مع نبراس النور والضیاء، مولانا میرزا محمد علی کشمیری، مکتبہ بصیرتی قم تهران

۲۲- جهان مسعود : آر بی مظهری، اداره تحقیقات امام رضا کراچی ۱۳۰۵ھ/ ۱۹۸۵م



از دکتر محمد حسین تسبیحی
اسلام آباد

جشن نو روز در پاکستان

در پاکستان جشن نوروز را برپای می داشته اند شاید به مدت هزار سال. در تاریخ شاهجهان نامه وآیین اکبری و اکبر نامه و همایون نامه گلبدن بیگم از جشن نو روز و جشن بهاران و رسیدن گل سرخ و مراسم بزرگداشت آن وآیین برگزاری آن باشکوه و عظمت یاد شده است. هم اکنون هم در بعضی از خاندان های پاکستانی جشن نو روز را آمیخته با مراسم مذهبی و دعا و نیایش برپای می دارند و یا به یاد آن به دیدار یکدیگری می روند و لباس نو می پوشند و خانه ها را تمیز و مصفّا و زیبا می سازند و گل و بوته و نقش و نگاری می کنند. مجالس شعر خوانی و محفل سماع و نمایش قوّالی تشکیل می دهند و سفره می چینند و رقص و شادی بر پای می دارند و حتی برای رحمت و مغفرت و سلامت بودن و سعادت زیستن انواع درودها و ادعیه ها را می خوانند و ختم قرآن می کنند. هرگاه به کتاب هاو دیوان های شاعران نگاه

کنیم و آنها را بخوانیم به ابیاتی بر می خوریم که درست در هنگام نوروز سروده شده است مثلاً اشعار ابوالفرج رونی لاهوری می خوانیم:

جشن فرخندهٔ فرور دین است
روز بازار گل و نسرین است

این ابوالفرج از روستای رون بوده که گفته می شود در نزدیك لاهور واقع بوده است وی در سال ۴۹۲ هـ ق در گذشته است. شاعر دیگر مسعود سعد سلمان است که او راهم اهل لاهور می دانند و در سال ۵۱۵هـ ق در گذشته است و می فرماید:

روز نو روز و ماه فرور دین
آمدند ای عجب ز خلا برین

میتوان گفت همه مردم از هزار سال پیش نو روز را می شناخته اند و آنرا جشن می گرفتند در حقیقت آغاز بر گزاری جشن نوروز خورشیدی را باید با بنیاد فرمانروایی غزنویان در لاهور در قرن پنجم هجری دانست و بهترین دلیل آن شعر های نوروزی ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان دو شاعر برجستهٔ دربار غزنویان می باشد. مسعود سعد، بارها از نوروز و بهار وجشن فرور دین و گل سرخ یاد کرده است و به همین جهت در بعضی از نقاط سرحدی پاکستان، جشن بهاران و جشن گل سرخ دارند که تا داخل افغانستان کشیده می شود و آن ها هم نوروز را، جشن گل سرخ می نامند.

پس از دورهٔ غزنویان همین گونه نوروز بر قرار بوده تا در گذشت قطب الدین ایبك در ۶۰۷ هـ ق که لاهور مرکز ادب و فرهنگ و زبان فارسی بوده است. در کتب تاریخ نشان های فراوان داریم که مسلمانان فارسی پرور

و فارسی دان آغاز سال شمسی را جشن می گرفتند و شگفت اینجاست که غیر مسلمانان هم در همین ماه اسفند و ماه فروردین روزهای بهاری جشن می گرفتند. و به شادی و خوشی می پرداختند. ظهیرالدین محمد بابر بنیانگذار تیموریان در آغاز فروردین ماه در سال ۹۳۲ هـ ق در خطبه ای در روز جمعه ایراد کرد و درآن خطبه گفت:

نو روز و نوبهار و می و دلبری خوش است
بابر به عیش کوش که عالم دوباره نیست

و در حقیقت، تیموریان جشن هنگام آفتاب در برج حمل را همواره، شگون می شمردند، نصیرالدین همایون پادشاه ظهیرالدین محمد بابر که مردی دانشمند و در علوم ریاضی و مهندسی و اختر شناسی و جغرافیه استاد بود و آیین های نوینی را برقرار ساخت که در آنها جشن نوروز را برگزار می کرد ، غیاث الدین محمد خواند میر نویسنده قانون همایونی برای همایون سرود:

تا هر بهار از خودت گردد حمل مشرّف
بادا ترا مُسلّم تخت جهان پناهی
نو روز تا چمن را بخشد لباس خضرا
از خلعت تو بادا، اهـل شرف مباهی

گلبدن بیگم خواهر همایون پادشاه می گوید: بعد از نوروز هفت ده روز همایونی می کردند و لباس های سبز می پوشیدند و قریب سی چهل دختر را حکم شد که لباس های سبز پوشند و برکوه ها برآیند و در یك نو روز برکوه هفت دادایان بر آمدند. اما کسی که جشن نو روز را بسیار خوب برقرار

می داشت جلال الدین محمد اکبر پادشاه بود که در گذشتش به سال ١٠١٤هـ ق می باشد و ذکر برگزاری جشن های نو روز را در طبقات اکبری اینگونه می خوانیم:

ابتدای این سال، روز سه شنبه بیست و هفتم صفر، سنۂ احدی و تسعین و تسعمائه یعنی ٩٩١هـ ق بود. در روز نو روز این سال دیوار و ستون ایوان ها و دولتخانه عام و دولت خانۂ خاص را به امرا تقسیم نموده در قماش ها و پرده های مصور گرفته، کمال زینت داده به نوع آراستند که نظارگیان را از مشاهدۂ آن حیرت به حیرت می افزود. صحن بارگاه دولت خانه هارا به شامیانه های زر دوزی و زربفت وغیره ترتیب داده، تخت از طلا و مرصع به یاقوت و لئالی درآن نهاده، رشك فردوس برین ساختند، شاعری می گوید:

صفحه نه طاق بیاراستند
پردۂ زربفت فلك ساختند
تخت زدند وتتق آویختند
عرش دگر بر زمین انگیختند

مدت هجده روز این منازل دلگشا آراسته بود. شبها به فانوس های رنگی می آراستند و اهل نغمۂ فارسی و هندوی نغمه آرا و بزم آرا بودند. حضرت در روز نو روز بر تخت جلوس فرمودند. روز شرف که آخرین ایام نو روز است نیز به دستورعالی جشن ترتیب یافت. پیکش های بسیار از پارچه هندوستان و خراسان و عراق و مروارید و لعل و یاقوت و طلا آلات و اسبان عربی و عراقی و مغلان کوه پیکر و قطار های شتر نر و ماده و اشتران را به خدمت گزرایند. چنین مقرر شد، که در هر سال در ایام نو روزی مجلس نو

روزی به طریقی که مذکور شد، منعقد شده باشد به همینترتیب در دوره های دیگر هم جشن نو روز برقرار بوده است.

در یك تقویم که از سال ۱۱۹۷هـ ق با قیمانده است و به زبان فارسی می باشد. از نو روز و جشن نو روز سخن گفته است و پس از بیان مراسم نو روز و آداب لباس و غذا و شیرینی و رنگ های گوناگون و فاخته و بلبل و پرندگان خوش الحان، دست به دعا بر می دارد و می گوید که:

هنگام تحویل که اجابت دعاست، به حسن نیت و خلوص عقیدت متوجه به جناب واهب العقلیت گشته، شصت و پنج بار دعای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب خوانده، حاجات خود را مسألت نمایند تا به درجه اجابت پذیرائی شود و از قسم زر و نقره و لباس های منقش به محتاجان هر گوشه نشینان عنایت فرمایند و امید واران دور و نزدیك را بهره ور گردانند تا تمام سال به فرحت گذرد و این شعر در صفحه تحویل سال این تقویم آمده است:

یا رب که ترا همیشه نو روز بود
اقبال به کام بخت فیروز بود
احباب ترا نصرت فیروزی باد
اعدای ترا بخت جانسوز بود

در پاکستان هم اکنون هم تقویم های قطع خشتی چاپ می شود و تقویم را جنتری می گویند در تقویم «اسرار عالم جنتری» و در تقویم «زنجانی جنتری» و تقویم محمدی و تقویم البیرونی و تقویم امامیه خیلی خوب از نو روز و از تحویل سال سخن رفته است و می گوید باید این دعا را کم از کم

۳۶ بار بخوانیم:

یا مقلب القلوب و الابصار یا مدبر اللیل و النهّار یا محول الحولِ و الاحوال حول حالنا الی احسن الحال و بعد اضافه می کند که نماز نو روز بخوانیم مسلمانان را باید که بعداز نماز عشاء، چهار رکعت نماز بخوانند و طریقهٔ نماز خواندن را می گوید.

هم اکنون در پاکستان در لاهور، در پشاور، در بلتستان، در هنزا، در بلوچستان در سند و در آزاد کشمیر در خاندان های مختلف نو روز را برقرار می دارند.در منزل دانشمند و ادیب و خطیب دکتر سید سبط حسن رضوی، من ازبیست و پنج سال شاهد هستم که جشن نوروز عالم افروز را وقت تحویل برپامی کنند و سفره هفت سین را پهن می کنند و جمعی از دوستان و خویشاوندان گرد می آیند و اعمال نورو زرا دسته جمعی ادامی کنند و نماز و تلاوت و اوراد مخصوص را می خوانند. یکی از بزرگان مرحوم استاد بزرگوار دانشمند سید ذوالفقار علی شاه بود که در خانه اش جشن نو روز را برقرار می داشت و اینگو نه می فرمود: از مدتی چشم به راه نو روز می مانیم. آن روز عید بزرگی است. چیدن خوان نو روز از وظایف زنان است. قرآن پاك، شمع، آئینه، علم، و پیالهٔ آب با گل سرخ، سبزه، میوه و گل ها را زیبایی می بخشیدند. قرآن و آئینه و شمع برای آن است که سیرت خود را در روشنی قرآن نظاره کنیم و کارهای نیك و بد سال را بررسی کنیم. علم علامت پرچم اسلام بود که علمداران اسلام چون علی و عباس علیه السّلام در جنگ حق و باطل در دست داشتند. سبزه و میوه و گل برای سرسبزی و آبادی خانه و خانواده و کشور است. همه بهترین لباس ها را زیب

تن می کنند و به هنگام تحویل سال دعا می خوانیم. در خانه بهترین غذا ها را می پزند. بر مزار بزرگان می روند و فاتحه می خوانند. برای باز دید خویشاوندان می روند. بزرگان به فرزندان عیدی می دهند. نگاهی هم به زائچه می کنند تا از آینده آگاه باشند.

طالع نو روز فروردین فرخ نو بهار
باد میمون تا ابد بر مردمِ گردون وقار

*****

معرفی کتاب

※ نگاهی به اقبال(رح)

نوشته دکتر شهین دخت مقدم صفیاری

«نگاهی به اقبال» از انتشارات آکادمی اقبال لاهور به سال ۱۹۸۹م در ۳۶۳ صفحه، با دیباچه دکتر وحید اختر عشرت مدیر معاون مجله ادبی «اقبال شناسی» و پیش گفتار نگارنده مجموعۀ مقالات درباره زندگانی و هنر و اندیشه علامه محمد اقبال(رح) است. بعضی از این مقاله ها قبلاً در مجله های ایران و پاکستان بچاپ رسیده است. عنوان و محتویات مختصر مقاله ها بقرار زیر است.

۱- شناخت اقبال و معرفی سرگذشت نامۀ شاعر

۲- اقبال معمار واقعی پاکستان (خدمات اقبال منوط به تکوین پاکستان)

۳- نقش اقبال در حرکت عظیم اسلامی (یعنی افکار اسلامی اقبال)

٤- شکوه و جواب شکوه (معرفی و ترجمه به فارسی دو منظومه

مهم اردوی اقبال در بابت علل عروج و زوال مسلمانان در مرور ایام تاریخ)

۵- کعبه و حرم در کلام اقبال

۶- شعر فارسی اقبال (حاکی از تأثیر شعرای فارسی در کلام فارسی اقبال است)

۷- مقام زن از دیدگاه اقبال

۸- افکار و فسلفهٔ اقبال (مباحث خودی و بیخودی را تقریباً ناقد است)

۹- علی(ع) بن ابی طالب در سخن علامه اقبال (محتوی مناقب و فضائل شخصیت حضرت علی(ع) است که بنظر اقبال "خود گر و خود شکن و خود نگر" بود)

۱۰- علامه اقبال و حافظ شیرازی

۱۱- چهل سال در خدمت اقبال (معرفی خدمات خادم اقبال علی بخش می باشد متوفی ۲ ژانویه ۱۹۶۹م در فیصل آباد - در سال ۱۹۷۷) استاد دکتر مظاهر مصفاهم درباره علی بخش مقاله ای در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران نوشته بود.

۱۲- علامه اقبال و ملك الشعرای بهار

۱۳- سخن دربارهٔ جاویدان اقبال. (جاویدان اقبال در اردو زنده رود

موسوم است. کتابی است در سه جلد نوشته دکتر جاوید اقبال، فرزند اقبال که اینک یکجا هم منتشر می شود. مؤلفّه این مجموعه آن را باسم جاویدان اقبال، به فارسی ترجمه نموده در ٤ مجلد منتشر نموده است)

رویهم رفته نگاهی به اقبال، محتوی مقالات مفیدی است. خاصه برای فارسی زبانان و خاور شناسان البته نحوهٔ چاپ آن را اندك لفظ و بیشتر صفحه نشان می دهد و الا مطالب آن را می توانستند بجای ٤٦٤ صفحه به کمتر حجم آن بگنجانند.

چون این مجموعهٔ مقالات است و مقاله ها در اوقات متفاوت فرصت نوشته شده، لذا تکرار هایی در بیانات نویسنده دیده می شود. در ترجمهٔ اردو به فارسی هم تسامحاتی دیده می شود و توضیح تلمیحات هم یکنواخت نیست مثلاً در مورد شکوه: ص ١٠٥ سطر ٤٠٣: ترجمه مفهوم و معنی رسانیست و نیز ص ١٠٨ سطر ٨ که کلمات علیٰ و ظاهر پس و پیش گردیده و همچنین امت مرحوم، اصطلاح اقبال است و بمعنی امت «مرده ای» نیست (سطر ١٠ صفحه ١١١ حاشیه ١٤ و سطر آخر از پائین به بالا): امت مرحوم که خداوند برآن مرحمت و رحمت نموده است (امت اسلام)

البته چنین زلتهامهم نیست و مجموعهٔ مورد بحث و نظر مفید و ارزمند است.

(دکتر محمد ریاض)

٭ ملفوظات سدیدیه (اردو)

کتابی است درباره شرح حال و «ملفوظات» خواجه حافظ غلام سدید الدین معظمی عارف و صوفی معاصر سلسلهٔ چشتی و مؤسس «خانقاه معظمیه» در معظم آباد بخش سرگودها در استان پنجاب (متوفی ۱۶ رجب ۱۳۰۹ هـ ق برابر با ۳ اسفند ماه ۱۳۶۷هـ ش. و ۲۳ فوریه ۱۹۸۹م) که نوهٔ وی معین نظامی در ۱۶۰ صفحه در رجب ۱۳۱۰هـ/ فوریه ۱۹۹۰م ترتیب و تألیف نموده است.

چنانکه مولف در «پیش گفتار» توضیح داده است این کتاب اولین کتابی است از جمله سه کتابی که قرار است مؤلف دربارهٔ جدّ خود بنویسد. دو کتاب دیگر بعنوان «مکتوبات سدیدیه» و «حیات سدیدیه» هنوز در دست تألیف است و انشاء الله بزودی چاپ می شود.

در مقدمه کتاب مؤلف مختصراً خواجه معظمی را معرفی نموده است و پس از چهار قطعه تاریخ منظوم بزبان اردو از صوفی خورشید عالم سدیدی و یک قطعه ماده تاریخ به فارسی هر کدام از دکتر محمد حسین تسبیحی «رها» و صاحبزاده فیض الامین فاروقی سیالوی، یک شعر به اردو از شعیب شاهد (نوه خواجه معظمی) و دو شعر فارسی و یک شعر اردو از خود مؤلف، مقالاتی به عنوان «انوار سدیدیه» از مولوی محمد اقبال سدیدی و «اذکار سدیدیه» از محمد اکرم سدیدی و «اقوال قلندری» از حکیم عبدالرحمن مخدوم و «ایک یادگار مجلس» (یک محفل یادگاری) از صفدر حسین حامد، و سپس ملفوظات سدیدیه در دو حصّه (قسمت) ازص ۹۳ تا ص ۱۵۹ از مؤلف آمده است.

بهای کتاب ۳۵ روپیه پاکستانی است و ناشرآن مکتبه سدیدیه، خانقاه معظمیه معظم آباد سرگودها (پنجاب) است. کتاب جالب و مفیدی است برای علاقمندان تصوف و عرفان.

❊ طلوع افکار (اردو)

تازه ترین شماره مجله ماهانه «طلوع افکار» شماره ۱۱ برای ماه نوامبر ۱۹۹۰ است که روی جلد عکس دکتر محمد اقبال لاهور شاعر فیلسوف پاکستان دارد بعلت مصادف بودن روز تولدوی که ۱۱ نوامبر می باشد و همچنین یکی از اشعاروی بعنوان «تنهائی» بخط خودش، قصیده ای به اردو به ستایش او به عنوان «شاعر عهد آفرین» از حسین انجم مدیر مجله و چند مقاله دیگر به عنوان «دیوان غالب بخطّ غالب» از نثار احمد فاروقی، اردو ادب میں جدیدیت کے نقیب (پیشروان جدّت در ادب اردو) از ثاقب رزمی، «تاریخ اور آمریت» (تاریخ و آمریت) از دکتر مبارک علی، و محمد علی صدیقی ایک ترقی پسند نقاد (محمد علی صدیقی نقادی ترقیخواه) از جوگندر پال «و رفیق جابر شاعر کی حیثیت سے» (رفیق جابر از حیث یک شاعر) از افسر ماه پوری، (جمع و خرج وفا) از دکتر راج بهادر گوڑ «قصه موسم موسم کا» (درباره «موسم موسم» مجموعه داستانهای کوتاه از نور الهدی سید) و غزل سهیلی (نقد غزلیات سهیلی) از مجاهد لکهنوی و شعر هایی از قمر هاشمی و دیگران و غزلهایی از طفیل هوشیار پوری وغیره و داستانهای کوتاه از اسرار گاندی و فخر الدین عارفی را شاملست بهای تک شماره ده روپیه و سالیانه ۱۵۰ روپیه می باشد. ناشر: مکتبه دانیال، وکتوریه چمبرز ۲ خیابان عبدالله هارون، کراچی

(دکتر سید علی رضا نقوی)

* مطالعہ بیدل فکر برگسان کی روشنی میں (اردو)

تصنیف : علامہ محمد اقبال(رح)

ترتیب و ترجمہ : ڈاکٹر تحسین فراقی

ناشر : یونیورسل بکس، لاهور ۲

تبصرہ : سید شبیہ الحسن رضوی

کسی کتاب پہ نقد و تبصرہ بسا اوقات اسکی تصنیف یا ترتیب سے زیادہ محنت طلب ہوتا ہے۔ اس ذیل میں ذمہ داری کا احساس اس وقت فزوں تر ہو جاتا ہے جب کتاب کا متن تاریخی اہمیت اور حیثیت کا حامل ہو۔ زیر نظر کتاب علامہ اقبال(رح) کے تحریر کردہ ۳۸ صفحات پر مشتمل ایک مضمون کی توسیعی و توضیحی صورت ہے۔ یوں مرتب و مترجم ڈاکٹر تحسین فراقی کی علمیت نے قطرہ کو دجلہ کی وسعت و وقعت عطا کردی ہے۔

علامہ اقبال(رح) نے بیدل اور برگساں کے فکری تقابلی مطالعہ پر مبنی یہ مضمون انگریزی زبان میں سپرد قلم فرمایا تھا جس کا عنوان تھا:

BEDIL IN THE LIGHT OF BERGSON

اردو ترجمہ میں عنوان طویل تر ہو گیا

مطالعۂ اقبال(رح) کے اس مضمون کی طرف مترجم کو معروف دانشور محمد سہیل عمر نے متوجہ کیا۔ یہ مضمون اقبال میوزیم لاہور میں محفوظ تھا اور علامہ کے اپنے سواد خط میں تحریر تھا۔ ڈاکٹر فراقی نے اس مضمون کی نقل وہاں سے حاصل کرنے کے بعد اسکی ترتیب و تدوین کا گراں قدر فریضہ انجام دیا اور اقبال ریویو (انگریزی) کے شمارہ اکتوبر- دسمبر ۱۹۸۶ء میں شائع کرا دیا۔ بعض احباب کے مشورہ پر انہوں نے اس

مضمون کے اردو ترجمہ کا ارادہ کیا تاکہ قارئین کا وسیع تر حلقہ اس سے استفادہ کرسکے۔

کسی قلمی نسخہ کو صحیح طور پر پڑھ لینا ہی یکے از کارہائے دشوار ہوتا ہے۔ اس کے بعد الفاظ کا درست ترین ترجمہ ھو جو اصل منشاء کو برقرار رکھتے ہوئے ایسے قاری کے لیے بھی معانی کی تفہیم و ترسیل کو ممکن بنادے کہ جس کے لیے ترجمہ کی ضرورت محسوس کی گئی۔ ڈاکٹر فراقی اردو کے استاد اور محقق ہونے کے باعث ترتیب و ترجمہ کے ان پیچ و خم سے بآسانی و بخوبی گذر گئے۔ اگرچہ فلسفیانہ موضوعات و فکری مسائل پر اظہار خیال کے باعث علامہ کا اردو و فارسی، شعری اور نثری اسلوب بھی سہل نہیں، تاہم انگریزی نثر لکھتے ہوئے ان کا طرز تحریر بالخصوص مشکل ہو جاتا تھا اپنی انگریزی نثر میں علامہ عام طور پر لغت کے الفاظ استعمال کرتے تھے اور اس سلسلہ میں ان کی تحریروں سے متعدد اقتباسات پیش کیے جا سکتے ہیں۔ ان کی انگریزی لارنس، آسکر وائلڈ یا کونرڈ جیسی با محاورہ نہیں بلکہ کارلائل اور کولرج کی طرح وہ علمی زبان لکھتے تھے۔ فلسفیانہ موضوعات کو شرح وبسط سے بیان کرنے میں وہ رسل جیسا رواں اور ڈیوراں کا سا شگفتہ نثری اسلوب بھی نہیں رکھتے تھے۔ ان امور کو سامنے رکھتے ہوئے یہ تسلیم کرنا پڑتا ہے کہ ڈاکٹر تحسین فراقی کا ترجمہ بجا طور پر قابل تحسین ہے۔ کتاب کے مندرجات پر تفصیلی گفتگو سے قبل یہ صراحت ضروری ہے کہ زیر نظر مضمون میں علامہ کی نثر روانی اور خوش آہنگی کی حامل ہے۔

مترجم نے ۲۳ صفحات پر مشتمل تعارف کی ابتداء میں علامہ

اقبال کی فکر بیدل سے وابستگی اور شیفتگی کا تفصیلی ذکر کیا ہے۔ اس سلسلہ میں مترجم و مرتب نے یہ بھی بتایا ہے کہ ۱۹۲۶ء میں علامہ اقبال نے بی اے کے فارسی نصاب میں «نکات بیدل» سے کچھ حصہ انتخاب کرکے شامل کیا تھا اور علامہ اسوقت دانش گاہ پنجاب کے فارسی بورڈ کے رکن تھے۔ مترجم نے تعارف میں بیدل و اقبال کی موضوعاتی، ما بعد الطبعیاتی مماثلتوں کے ساتھ ساتھ الفاظ و تراکیب کا اشتراک بھی دریافت کیا ہے۔ تاہم خود اقبال نے فکر بیدل میں «تنزل» کے تصور اور «بعث بعد الموت» کے خیالات پر اپنی تنقیدی رائے درج کی ہے اس لیے مترجم نے تعارف میں اس بعد فکر کا حوالہ بھی دیا ہے۔ مترجم نے «تنزل» کے تصور پر تو یہ جملہ لکھنے کے بعد کہ یہ الگ بحث ھے جس کا یہ موقع نہیں۔ کسی گفتگو سے گریز کیا ہے لیکن «بعث بعد الموت» کے سلسلہ میں وضاحت کو نجانے کیوں ضروری خیال کیا ہے اور ایک غیر منطقی توجیہہ کے بعد یہ جملہ رقم کیا ہے:

> *بھر حال یہ ایسے نازک اور پیچیدہ مباحث ہیں کہ ان پر طول کلام کا شاید کوئی بہتر اور مثبت نتیجہ نہیں نکل سکتا اس لیے قلم کو روکنے ہی میں عافیت ہے۔*

تعارف نگار کو عافیت ایسی ہی عزیز تھی تو بیس سطر پہلے ہی قلم روک لیا ہوتا۔ علمی امور اور فکری مباحث کو بھی «مثبت نتائج» جیسی پر فریب سیاسی اخباری ترکیب سے وابستہ کر دیا جائے تو پھر علم و تفکر کا خدا ہی حافظ ہے۔ ممکن ھے مترجم نے طویل کلام سے اس لیے بھی

گریز کیا ہو کہ «عجائبات فرنگ» کے طول تر مقدمہ کے نتائج نہ رہے ہوں۔ ڈاکٹر تحسین فراقی یہ بات لکھ کر کہ نقش و قالب کی تبدیلی روح کی تبدیلی کو مستلزم نہیں۔ یا تو بحث آگے بڑھاتے یا اُس گاؤں کا نام ہی نہ لیتے جہاں جانا نہیں تھا۔ بہتر ہوتا کہ وہ خود کو تعارف نگار اور مترجم یا مرتب کے فرائض تک محدود رکھتے اور شارح کا منصب نہ سنبھالتے۔ ان کی ذمہ داریوں میں ایک اہم ذمہ داری یہ تھی کہ وہ داخلی اور خارجی شواھد کی مدد سے مضمون کا درست یا معتبر ترین زمانہ تحریر متعین کرتے۔ اس ضمن میں سرسری طور پر «۱۹۱۶ یا اس کے قریبی زمانہ» کا تعین کوئی شان تحقیق نہیں لطف کی بات یہ ہے کہ تعارف کے انگریزی متن میں قالب و روح کے مباحث موجود ہی نہیں۔ تعارف کے انگریزی متن پر تبصرہ ہم ذرا بعد میں کریں گے۔

اسلامی تہذیب پر ایرانی تمدن کے اثرات کے سلسلہ میں اقبال کی فکری تبدیلی کو تعارف نگار نے بخوبی واضح کیا ہے لیکن کیا ایسا نہیں کہ اقبال تاریخ اسلام میں ایران کے تہذیبی و تمدنی اثرات پر تو مسرت کا اظہار کرتے ہیں۔ اور عجمی فکری اثرات کو وحی سے مستنیر نہ ہونے کے باعث رد کرتے ہیں۔ ظاہر ہے کہ اسلام کے تمام تر تصورات اور پیغمبر اسلام(ص) کی تمام تر تعلیمات اشارات وحی کے ماتحت ہیں اس صورت میں ایران و غیر ایران کی کیا قید کہ کوئی بھی فکری اثر قابل قبول نہ ہونا چاہیئے تاہم تہذیبی و تمدنی و معاشرتی اثرات سے مفر نہیں اس لیے اقبال نے دونوں پہلوؤں کو مدِ نظر رکھتے ہوئے اپنے رد عمل کا اظہار کیا۔ ایسے میں کیا ضروری ہے کہ اسے فکری تبدیلی سے تعبیر کیا جائے؟

ڈاکٹر فراقی نے برگساں کے تصورات « جوشش حیات »، « وجدان » اور « مرور محض » کے سلسلہ میں اقبال کے افکار سے مماثلتیں پیش کی ہیں۔ جوشش حیات کے ضمن میں برگساں نے ایک مقام پر فوارہ کی مثال دی ہے۔ یہ مثال اور اقبال کی نظم « فوارہّ » (ہوا ہے زور دروں سے بلند فوارہ) کا اشتراک بالکل سامنے کی بات تھی جو تعارف میں نہیں۔ جوشش حیات کی بجائے وہ وجدان اور زمان کے تصورات کو معرض گفتگو میں لانا زیادہ ضروری خیال کرتے ہیں۔ لیکن ان تصورات پر تعارف میں بحث تشنہ ہے اور فلسفہ سے نا آشنا عام قاری کے لیے قابل استفادہ نہیں جبکہ فلسفہ کی تاریخ سے با خبر قاری کے لیے لائق مطالعہ نہیں۔ بعض حواشی شوق حاشیہ آرائي کے لیے قلم بند کیے گئے ہیں۔ انگریزی اور اردو میں حواشی کی تفصیل مختلف ہے۔ اردو حواشی کےحاشیہ نمبر ١٦ میں برگساں کے « وجدان » کو « غیر معمولی وجدانی قوت » سمجھنے کا معاملہ قابل فہم نہیں۔ تعارف اور اصل متن کے اردو حواشی انگریزی کی نسبت شاید اس لیے زیادہ تحریر کیے گئے کہ انگریزی دانوں کے مقابلہ میں اردو پڑھنے والے کم معلومات رکھتے ہیں۔ اردو و انگریزی کے متون کے یکجائی نے تقابلی مطالعہ کی اس کتاب کو بجائے خود ایک تقابلی مطالعہ بنا دیا ہے۔

انگریزی تعارف میں زبان بہت غیر انگریزی ہے۔ اردو میں سوچ کر انگریزی ترجمہ کرنے کا احساس قدم قدم پر ہوتا ہے۔ بعض جگہ انگریزی محاورہ برتنے کی کوشش مضحکہ خیز ہو گئی ہے۔ اقبال نے اگرچہ اپنا یہ مضموں قابل اشاعت نہیں گردانا۔ اس پہ نظر ثانی بھی نہیں کی حتی کہ بعض ہجے تک ڈاکٹر فراقی نے درست کیے اس کے باوجود دونوں کی

انگریزی میں وہی فرق ہے جو خود ڈاکٹر اقبال اور ڈاکٹر فراقی میں ہے۔ معلوم ہوتا ہے کہ انگریزی تعارف اقبال ریویو کے لیے لکھا گیا اور بعدازاں کتاب میں بجنسہ شامل کر لیا گیا۔ اور اردو تعارف پھیلا دیا گیا۔ ان مندرجات و مشمولات کو انگریزی میں منتقل کرنا اس اعتماد کے تحت ضروری نہیں سمجھا گیا ہوگا کہ قاری کتاب دائیں طرف سے پڑھے گا یا بائیں طرف سے اور ایسا قاری ان کے لیے در خور اعتنا نہیں ہوگا جو بیک وقت دائیں بائیں ہو۔

کتاب میں اشاریہ اور کتابیات بھی موجود نہیں جو ہر علمی کتاب کا اب لازمہ ہیں۔ ہر دو کی شمولیت سے کتاب کی افادیت بڑھ جاتی۔ علامہ اقبالؒ کے مضمون کا اصل قلمی متن بھی کامل عکس کی صورت میں شامل کتاب ہے۔ قلمی متن میں قطع و برید کی کثرت سے ظاہر ہے کہ ایک بڑا دماغ اپنی بات زیادہ وضاحت سے پہنچانے کے لیے کتنی محنت، کیسی احتیاط اور کتنے تامل سے کام لیتا ہے۔ یہ عکس ان صاحبان تصنیف کے لیے آئینہ ہے جو پوری کتاب اتنی بے نیازی سے لکھ دیتے ہیں کہ عادی مبصر کسی کتاب پر تبصرہ بھی اتنی عدم توجہی کے ساتھ نہیں کرتے۔

کتاب کی طباعت اوسط سے قدرے بہتر ہے۔ کتابت اور انگریزی ٹائپ حسن کمال کو کوئی زیادہ تسکین نہیں پہنچاتے۔ جلد البتہ مضبوط ہے۔ کاغذ عمدہ اور سفید، گرد پوش نہیں قیمت ساٹھ روپے مناسب ہے اردو تعارف کا آخری جملہ ڈاکٹر فراقی نے یوں تحریر کیا ہے:

امید ہے کہ اقبالیاتی ادب میں اقبال کا یہ نو دریافت شدہ مضمون اضافہ کا سبب ہوگا۔

اس بات کی صداقت میں کسے کلام ہو سکتا ہے؟

*****

اخبار فرهنگی

نمایشنامه

گروه تئاتر وُل که از ایران بر اساس روابط فرهنگی فی مابین ایران و پاکستان عازم کشور پاکستان گردیده بودند، در شهرهای کویته، لاهور، اسلام آباد و کراچی نمایش خود را باهمکاری وابسته فرهنگی جمهوری اسلامي ایران در پاکستان اجرا نمودند. این نمایشنامه که در اصطلاح هنری پانتومیم یعنی نمایش بدون کلام نامیده می شود، مورد استقبال بی اندازه مردم پاکستان قرار گرفت.

نمایشنامه وُل در اسلام آباد در دو محل دانشگاه آزاد علامه اقبال و خانه فرهنگ ج ۱۰۱۰. راولپندی به اجرا در آمد. در مراسم افتتاحیه این نمایشنامه سفیر جمهوری اسلامی ایران آقای منصوری و آقای قاضی امرجلیل رئیس سابق دانشگاه نور علامه اقبال، و رئیس انجمن ملی هنر پاکستان (P.N.C.) سخنرانی نمودند. وجدو شوق تماشچیان از اجرای این نمایشنامه بحدی بود که پس از پایان نمایش.... به روی صحنه رفته و با خوشحالی تمام از گروه نمایش و اجرای آنان تشکر و قدردانی نمودند. گروه هنری وُل شامل ۳۱

هنرمند بوده است

وِل

گزیده هشتمین جشنواره سراسری تئاتر فجر

کار مشترك ادارهٔ کل فرهنگ و ارشاد اسلامی

نویسنده و کار گردان: سید اشرف طباطبایی

سرپرست گروه اعزامی : حسن قرائی

معاون اجرایی : محمود عطار

مدیر اجرایی : حبیب دهقان نسب

دستیار کارگردان : ابراهیم ابراهیمی

مدیر صحنه : علیرضا بازیار

مشاور کارگردان : محمد جواد مرادی، مجید افشاریان

مدیر تهیه : عبدالوهاب محمدی

موسیقی : غلام رضا لاهوتی، منوچهر یابنده، دار یوش تیموریان، حبیب اله محمدی

وِل

وِل یاکاج کوهی درختی است که در ارتفاعات می روید و پس از تنومند شدن، برگهایش می ریزد، این درخت با از دست دادن برگها، بر اثر

سائیدگی شاخه های خشکش خود بخود آتش گرفته ومی سوزد.

خلاصه نمایش

نمایش با حرکات موزون و رزمی محلی بازیگران نمایش و حرکت روبه جلو پیر مرد و پیرزنی در طرفین آغاز می شود، وجود پیر مرد و پیرزن ذر جلو و حرکات دایره وار بازیگران در ته صحنه حکایت و سوسهٔ حوا و هبوط آدم را نمایش می دهند.

در پس آن زاده شدن تاریخی آدمیان و جنگ فراگیری بر سرکسب قدرت جملگی آنان را بایکدیگر در گیر می کند. در این در گیری که برپایه زور، زر و تزویر بپاشده، یکی از آنان با بهره گیری از تضاد و غفلت دیگران به قدرت می رسد و یکی دیگر که شیفتهٔ قدرت و تخت است، وقتی آن را دست نیافته می بیند به هم جواری با آن، درمقام پیشکار و وزیر بسنده می کند. صاحب قدرت روز بروز قدرتمند تر می شود و زندگی انسانها را به نوعی دگرگون می سازد تا با تاج و تختش همگون شود. کار به جایی می کشد که بت می شود و سزاوار پرستش و تقدیس و وزیر به نگهبانی بت خانه مشغول می شود. علما و متفکرین، نویسندگان و مبارزین می آیند تا مقابله کنند و سر کوب می شوند، آمدن آنها، آگاهی مردم و همراهی مردم و همراهی مردم......

بازیگران

ابراهیم ابراهیمی، داریوش امینی، کوروش امینی، علیرضا بازیار، غلامعباس پلنگی، حجت ا... حسینینژاد، نور محمد حسینی، ماشاله داد

بودی، محمد دلاوری، هجیر رشتمیان،

رحمت ا... رمضانی، زهرا سعیدی، علی نقی صلاحی، غلامرضا لاهوتی، عبدالهادی محمدی، عبدالوهاب محمدی، حبیب الله محمدی، جواد موسوی،محمد جواد مرادی، بهمن نظری، هرمزهاشمی، منوچهر هاشمی، منوچهر یابنده

بازیگران خرد سال:

الهام افشاریان و احسان افشاریان



مراسم هزاره تدوین شاهنامه

بزرگداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی

مراسم هزارهٔ تدوین شاهنامه و بزرگداشت فردوسی از طرف خانه فرهنگ ج ۱۰۱۰ راولپندی و انجمن فارسی راولپندی و اسلام آباد در هتل اسلام آباد بر گزارشد این مراسم رأس ساعت ۳/۵ بعد از ظهر چهار شنبه ۶۹/۹/۲۸ برابر با ۹۰/۱۲/۱۹م با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید توسط قاری خوشی محمد الازهری آغاز شد. سپس آقای دکتر قاسم صافی معاون محترم رایزنی فرهنگی طی سخنانی گفتند: سال ۱۹۹۰ میلادی از

سوي سازمان بین المللی یونسکو سال بزر گداشت فردوسی و هزاره تدوین شاهنامه انتخاب شده است، در این سال برخی از کشور ها با تشکیل کنگره ها و سمینار ها و مجالس بحث و سخنرانی از شخصیت حکیم ابوالقاسم فردوسی حماسه سرای جاودان تجلیل بعمل آورده اند و اندیشمندان بزرگ و چابکسواران میدان سخنوری سعی کرده و می کنند که شاهنامه را بهتر و بیشتر به جهانیان بشناسانند و پیرامون ارزشهای نهفته این اثر عظیم سخنرانیها و قلم فرسایی ها کنند چه فردوسی متعلق به خلق جهان است و در نزد تمام ملل محبوبیت دارد. اثر او یکی از شاهکارهای ادبی و در شمار شناخته ترین آثار حماسی جهان و غنی ترین اثر کلاسیك ادبیات خاور زمین است. فردوسی با تدوین شاهنامه بنیان عظمیی از نظم پارسی بپا کرده و خواسته کتابی بسازد که هم زبان فارسی را بی نیاز و جان دار و ثروتمند کند و هم موضوع آن داستانهای پهلوانان و شاهان و ادبیات پیش از اسلام باشد. شاهنامه پرمایه ترین دفتر شعری است از خرد و گوهر پارسی که خواندن دقیق آن می تواند اندیشه و زبان را بپروراند و ذهن را در هر مورد متوجه نیروی لایزال کردگار گرداند. در قسمت های دراماتیك یعنی در داستانهای پهلوانی و صحنه سازیهای جنگی که برجسته ترین قسمت شاهنامه است و فردوسی پایه سخن را به آسمان برده است هر گونه حقایق و معارف و احساسات لطیف و نکات دقیق درآن فراوان است. یلان ایران در شاهنامه یکتا پرست هستند و بر خداوند توکل می کنند و به دروغ و مکر دست نمی یازند و اصول مردانگی را مراعات می کنند. پهلوانان یك تنه بایك سپاه می جنگند و همه را از میان می برند... پس از سخنان آقای صافی پیام جناب آقای دکتر سیّد محمد خاتمی وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی خطاب به

حضار گرامی بمناسبت بزرگداشت مقام حکیم ابوالقاسم فردوسی و هزارهٔ تدوین شاهنامه توسط جناب آقای دکتر حاج سید جوادی رایزن محترم فرهنگی قرائت شد. متن پیام باین شرح است.

بنام خداوند جان و خرد　　کزین برتر اندیشه بر نگذرد
خداوند کیوان و گردان سپهر　　فروزنده ماه و ناهید و مهر

مقام انسانی و اسلامی شاعر بزرگ حکیم ابوالقاسم فردوسی آنچنان است که امسال سازمان علمی و تربیتی یونسکو سال ۱۹۹۰ را سال بزرگداشت فردوسی اعلام کرده است. مطالب این شاعر بزرگ، بیانگراثری گران سنج در زبان فارسی است که آکنده از موضوعات اخلاقی و پند آموز می باشد. امروز توجه به زبان فارسی و ادبیات عمیق و پر بار آن در شبه قارهٔ پاکستان و هند از اهمیت فوق العاده بر خوردارست.

در عصر هجران ارزشهای اخلاقی و انسانی بازگشت به مواریث ارزشمند فرهنگی که آفریدهٔ متفکران، ادیبان اندیشمندان در طول قرون است یك ضرورت انسانی است و شایان ذکر است که در تمام دورانهای گذشته زبان فارسی نه تنها زبان رسمی بلکه زبان دین و اندیشه مردم در پاکستان و هند بوده است و در مدت درازی که فرهنگ و هنر ایرانی توسط این زبان جامع و لطیف در این شبه قاره تأثیر گذاشته است اما نباید نقش فردوسی و شاهنامه را که امروز رایزنی فرهنگی در پاکستان و نیز خانه های فرهنگ در سراسر پاکستان به آن مناسبت سمینار برگزار می کنند نا گفته بگذاریم، بیش از سایر شخصیتهای ادبی و هنری شاهنامه در پاکستان جای داشته است نسخ خطی متعددی که از شاهنامه در کتابخانه های این منطقه به ویژه در کتابخانه

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان وجود دارد حکایت از نفوذ عمیق و ریشه دار این اثر عالی در بین دانشمندان و مردم پاکستان بوده است.

تأثیر شاهنامه فردوسی بر شاعران و ادیبان پاکستانی نیز واقعیت مهمی است که باید ذکر کرد و سزاوار است توسط محققان وپژوهشگران به دقت مورد بررسی قرار گیرد زیرا دهها شاعر و نویسنده این منطقه از فردوسی تأثیر پذیرفته اند و تألیفات ارزشمند و گران سنگی ارائه کرده اند. در واقع تشکیل این سمینار و مجالسی از این قبیل جهت بحث درباره فرهنگ و ادبیات فارسی و مشاهیر آن یك ضرورت بوده و مایه خوشوقتی جمهوری اسلامی ایران است امیدوارم که ذخایر ذی قیمت و گرانبهای ادبی که حاصل افکار و اندیشه های تابناك شاعرانی همچون حکیم ابوالقاسم فردوسی است که نمونه ای از آن هم اکنون در این محفل با شکوه و جلسات مشابه در دیگر خانه های فرهنگ مطرح می شود مورد توجه و استفاده همه اهل فضل و ادب بویژه نسل جوان قرار گیرد و با پاسداری و بهره گیری از آنها خود به خلق آثاری بپردازند که همواره شیفتگان و دوستداران شعر و ادب را در هر زمان و مکان خوشنود و مشعوف گرداند. و زبان فارسی نیز در مقام و جایگاه رفیع خود در جهان ادب همچنان پایدار و استوار بماند. اکنون که بزرگداشت هزارهٔ تألیف شاهنامه اثر بی نظیر سخنور نامور و شاعر شهیر ایران ابوالقاسم فردوسی را که از بزرگترین مفاخر جهان ادب بشمار می رود ارج می نهیم تابتوانیم اندکی قدر این حکیم والا مقام و ادیب بزرگوار و شاعر توانا و خردستای ایران را پاس بداریم وظیفه خود می دانم بدینوسیله مراتب سپاس و امتنان خویش را از محققین، اندیشمندان، صاحبنظران کشور دوست و برادر

پاکستان ابراز کنم. و السلام علیکم و رحمته الله

پس از پیام آقای خاتمی پرفسور پریشان ختك - عضو کمیسیون دانشگاهی طی سخنانی گفت:

باغ غزنه که در زندگینامه فردوسی نامبرده می شود فقط کسانی می توانند آن را درك کنند که با هوا، محل وقوع و اوضاع غزنه آشنایی دارند و غزنه را دیده‌اند و سابقهٔ زندگی در آن شهر را دارند، یعنی احساس می شود که مردگان آن شهر نیز پیام زندگی می دهند. ابن اثیر در وصف فردوسی می گوید: در زبان عربی هیچ اثری وجود ندارد که در مقابل شاهنامه قرار گیرد. گورا وسله وی را برابر هومر می داند ولی مولانا شبلی نعمانی چه خوب گفته است: فردوسی بزرگترین شاعر جهان است. سخن گفتن درباره چنین شاعری خیلی مشکل است، زبان می لرزد و مایارای ذکروی را نداریم. شاهنامه شهرت جهانی پیدا کرده و بعلاوه فردوسی خیلی نوشته و خیلی کارکرده است. اگر فردوسی شاهنامه نمی نوشت شاید اسم ایرانیها فقط در گوشه ای از تاریخ منزوی می ماند. فردوسی نه فقط مایه افتخار ایرانیها و اسلام است بلکه مایه افتخار همه جامعه بشریت است. اگرچه او مرده ولی نام و اثروی زنده است:

نمیرم از این پس که من زنده ام
که تخم سخن را پرا کنده ام

پس از آن پرفسور مقصود جعفری شعر فارسی با آواز در وصف شاهنامه به سمع حاضرین رساند:

مرا شاهنامه شرابی است ناب
چنان کس ندیده کسی جز بخواب
کسی کو بخواهد کند سروری
بباید که خواند از آن دفتری
کتابش بود پر کمالات فن
که خوش عطر داده به خاك چمن
ببین روزگاران درین جام جم
چو امواج دریا نگر زیر و بم
به شاهنامه فردوسی اندیشه کرد
چه خوش نقل شاهان درآن پیشه کرد
در آنجا شکوه فریدون گذشت
سخن ها زبیداد گردون گذشت
نه محمود و جمشید و ضحاك ماند
که از بود و نابود شان خاك ماند
مرا جعفری تا زوی یاد باد
به فردوسیم جان و دل شاد باد

پس از آن آقای پرفسور کرم حیدری استاد زبان فارسی و شاعر شعری را که به اردو سروده بود خواند. سپس آقای دکتر صدیق شبلی، رئیس دانشکده علوم انسانی - دانشگاه آزاد علامه اقبال مقاله ای تحت

عنوان: "عظمت شاعرانه فردوسی " را قرائت نمود که درآن آمده است:

"تا ۸۰۰ سال فارسی زبان رسمی و علمی شبه قاره بود. شاهنامه

هم محبوبیت خاصی در این منطقه داشته است. نسخ نقاشی شده و تذهیب شده شاهنامه در شبه قاره تهیه شد و تعداد زیادی از نسخ نادر شاهنامه جهان در شبه قاره موجود است. این افتخار نیز نصیب شبه قاره شده است که اولین نسخه چاپی شاهنامه در هند چاپ شد. در کلیه زبانهای شبه قاره قصه های منظوم شاهنامه دیده می شود. سناریو نویس معروف آغا حشر کاشمیری نمایشنامه معروف خود را بنام رستم و سهراب به اردو نوشت، استاد یوسف ظفر مرحوم نمایشنامه منظومی برای رادیو پاکستان راولپندی نوشت. شعر اردو را وجود ظلّی شعر فارسی گفته اند تأثیر شاهنامه در مرثیه و مثنوی اردو دیده می شود. شاهنامه به زبانهای دیگر اسلامی ترجمه شده است. قوام الدین فتح علی ابن محمد البنداری در ٤٢ - ٦٢٠ شاهنامه را به عربی ترجمه کرد. علی آفندی در ٩١٦ شاهنامه را به زبان ترکی با شعر ترجمه کرد. در کشور های همسایه ایران اشعار شاهنامه آنقدر مورد علاقه قرار گرفتند که بقول شبلی نعمانی: تا صد ها سال در نامه های امراء و شاهزادگان اشعار شاهنامه دیده می شود و در مورد شجاعت و جوانمردی و هنگام جنگ بدون اراده اشعار شاهنامه بر زبانها جاری می شد. اسم فردوسی در ترکیه و پاکستان تبدیل به یك افتخار شده است. در کشور های اسلام شهرت فردوسی جزو میراث فرهنگی آنها است، ولی شهرت وی در تمام دنیا گسترش یافته است و امروز هیچ زبان مترقّی جهان وجود ندارد که شاهنامه در آن زبان ترجمه نشده باشد. این خود شاهد مقام بلند فردوسی و شاهنامه است.

لومستر شاهنامه را به انگلیسی و شوف به آلمانی یول مول به

فرانسوی و پیتسی به ایتالیایی ترجمه کرده اند. غربیها هم تحت تأثیر شاهنامه قرار گرفتند و اشعار سرودند. از داستان رستم و سهراب غربیها بیشتر تحت تأثیر قرار گرفتند. این داستان غم انگیزی در قرن ۱۹ چندین بار ترجمه شد ولی میتیو آرنالد بطور مؤثری این داستان را به شعر نوشته. موضوع شاهنامه، ایران باستان و تاریخ آن است. فردوسی توسط داستانهای دلاویز بُعد ادبی شاهنامه را پرارزش کرد.

بعداز سخنان پرفسور شبلی آقای حسنین کاظمی شاعر، شعری را که درباره فردوسی و شاهنامه سروده بودند خواندند.

بعداز شعر آقای حسنین کاظمی، دکتر سید سبط حسن رضوی صدر انجمن فارسی اسلام آباد که روزی پیش از دهلی به اسلام آباد پس از شرکت در سیمینار دو روزه «فردوسی» رسیده بودند، ضمن سخنرانی مختصری، تحت عنوان «اهمیت شاهنامه برای آرایش اخلاق مرد و زن» ارزشهای اخلاقی این اثر عظیم را با ابیات منتخب شاهنامه، بیان نمودند. ایشان افزودند که اخلاق رستمی برای هر کس الگوی کامل است و کتاب شاهنامه در اصل یکی از کتابهای اخلاقی است. نتایجی که فردوسی پس از هر داستان اخذ می کند، برای پرورش کردار و افکار مردم بسی پرازرش است.

هر آن کس که شهنامه خوانی کند
اگر زن بود پهلوانی کند

سپس جناب آقای منصوری سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران که بعنوان مهمان خصوصی در جلسه دعوت شده بودند سخنانشان را با چند بیت شعر از فردوسي شروع کردند:

بنام خداوند جان و خرد　　کزین برتر اندیشه برنگذرد
خداوند نام و خداوند جای　　خداوند روزی ده رهنمای

سپس اظهار داشتند: در شناخت شخصیت فردوسی باید تمامی ابعاد فکری این حکیم مورد توجه قرار گیرد. آنچه که بیشتر در پیرامون شاهنامه و شخصیت حکیم فردوسی گفته شده ابعاد ادبی و تاریخی و همچنین جنبه های سنبلیك در افکار و اشعار فردوسی بوده اما بنظر میرسد که در واقع اگر مابخواهیم فردوسی را آنچنان که بود بشناسیم باید بگوئیم که او بسیار بیش از اینها و بالاتر از اینهاست. زیرا که فردوسی در واقع شعر و استعاره و تاریخ و سمبل ها را برای جاودانه کردن افکار عالی خودش به خدمت گرفت. بنابر این فردوسی شاهنامه نیست بلکه فردوسی حکیمی است بسیار والا مقام که دارای تفکرات بسیار عالی درابعاد مختلف فلسفی، اجتماعی تاریخی و عرفانی بوده است. حکیم ابوالقاسم فردوسی یکی از تحلیل گران عمیق جامعه شناسی و فلسفه تاریخ بوده این که ما تصور می کنیم که فلسفه تاریخ با مارکسیزم شروع می شود جامعه شناسی با اگست کنت شروع می شود این یکی از القائات بزرگ استعمار درمیان مابوده در حالیکه هیچ واقعیت ندارد مانظیر فردوسی ها زیاد داریم ولی بدلیل اینکه اینها را نشناختیم آنچنانکه بودند توجه نکردیم آنچنانکه اهمیت داشتند امروز کار به آنجایی رسیده که ما حقیقتاً فقط از شاهنامه یك وزن و یك نظم و نهایتا سمبل ها را می شناسیم ولی فلسفه عمیق انسان شناسی جامعه شناسی و تحلیل تاریخ که در شاهنامه به کار رفته ما هنوز متأسفانه بی اطلاع هستیم. آنچه که فردوسی بعنوان پهلوان بعنوان جنگ بعنوان پیروزی و شکست مطرح می کند در واقع

تبیین حالات مختلف انسان و تحولات اجتماعی است آنچه که فردوسی در بیان همه اینها در نهایت نتیجه گیری می کند مسائل انسانی است بعنوان نمونه در یک بخشی پس از یک تحلیل وسیع ازمسائل جنگی ورزمی این نتیجه را بیان می کند:

دراز است دست فلك بر بدی
همه نیکویی کن اگر بخردی
همی نیکویی ماند و مردمی
جوان مردی و خوبی و خرمی
چونیکی کنی نیکی آید برت
بدی را بدی باشد اندر خورت
هر آنگه که آید به بد دست رس
ز یزدان بترس و نکن بد به کس
سیاه اندرون باشد و سنگ دل
که خواهد که موری شود تنگ دل
میازار موری که دانه کش است
که جان دارد و جان شیرین خوش است

بعد از سخنان جناب آقای منصوری خانم دکتر معتمدی سخنانی درباره جنبه فرهنگی شاهنامه و توصیفات عاطفی و غنایی فردوسی بیان داشتند و اشعاری در زمینه های مختلف از شاهنامه خواندند.

سپس آقای دکتر تمیم داری رئیس مرکز تحقیقات فارسی طی سخنانی گفتند: دو قرن چهارم و پنجم دو قرن بسیار پر برکت و بسیار پر رونق است از نظر علمی و ادبی شخصیت های بزرگی در این دو قرن پیدا شده اند

بخصوص در خراسان و سر زمین طوس مثل فردوسی، شیخ طوسی، خواجه نظام الملك طوسی، خواجه نصیر الدین طوسی. فردوسی و نظامی و مولوی و سعدی و حافظ پنج تن شاعر بزرگ زبان فارسی هستند. فردوسی بزرگترین شاعر شعر حماسی است و به او پایه گذار شعر حماسی در زبان فارسی گفته اند و همچنین پدر زبان فارسی لقب داده اند. فردوسی پایه گذار فارسی جدید است.

پس از آقای دکتر تمیم داری، صدر جلسه آقای دکتر جمیل جالبی رئیس سازمان ملی زبان اردوی پاکستان سخنرانی نمود. ایشان طی سخنانش گفت: شاهنامه فردوسی یکی از ده کتاب عظیم جهان ادب بشمار میرود. این کتاب بقدری خوب نوشته شده است که حتی بعد از ۱۰۰۰ سال هنوز تازه و قابل درك می باشد. و تمام ادبیات جهان را تحت تأثیر قرار داده است.

دکتر جالبی گفت: فردوسی در شاهنامه فرهنگ سابق ایران را احیاء نمود و آنرا عظمت بخشید و ادبیات را در این اثر خود به اوج ثریا رساند. ایشان در بخشی دیگر از سخنان خود اثرات شاهنامه بر زبان اردو را متذکر شد و گفت: ادبای اردو زبان با تحت تأثیر قرار گرفتن از شاهنامه چند شاهنامه بزبان اردو تصنیف کردند. ایشان در خاتمه از اقدام یونسکو در مورد انتخاب سال ۱۹۹۰ بعنوان سال فردوسی و هزارهٔ تدوین شاهنامه قدر دانی کردند و از اینکه انجمن فارسی راولپندی با همکاری خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران ترجمه اردو شاهنامه را بصورت منظوم بچاپ رسانده و توزیع نموده است سپاسگزاری کرد و از رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران نیز درباره دعوتش بعنوان صدر این مجلس تشکر و

قدردانی نمود.

پس از سخنرانی آقای جمیل جالبی آقای محسنیان مسئول خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران خطبه اختتامیه و تشکر از حاضرین جلسه را که بزبان اردو تهیه شده بود قرائت نمود و پس از آن گروه قوالی خوان عزیز میان ابتدا در ستایش باری تعالی و مدح حضرت رسول الله(ص) و اهلبیت(ع) قوالی خواند و پس از آن یازده شعر انتخاب شده از شاهنامه فردوسی را که قبلاً باو داده شده بود آنها را بصورت قوالی با گروه خواند و بین برنامه قوالی از حضار پذیرایی بعمل آمد و مجدداً برنامه قوالی خوانی ادامه یافت.

* * * * *

به یاد بزرگداشت خواجه حالی

به یاد بزرگداشت هفتاد و ششمین سال در گذشت شمس العلماء خواجه الطاف حسین حالی انصاری از طرف انجمن فارسی آموزان و هنر آموزان خوشنویسی، خانهٔ فرهنگ جهوری اسلامی ایران راولپندی در تالار قرائت خانه خانهٔ فرهنگ با شرکت اعضای انجمن فارسی اسلام آباد راولپندی ساعت ۳/۵ بعد از ظهر دو شنبه ۶۹/۱۰/۱۰ برابر با سیزدهم جمادی الثانی ۱٤۱۱هـ ق مطابق به ۱۹۹۰/۱۲/۳۱ میلادی، مصادف با روز در گذشت شاعر متعهد و دلسوز خواجه حالی که پرچمدار استقلال و آزادی مسلمانان شبه قاره بود، مراسمی با تلاوت آیاتی چند ازکلام مجید آغاز شد.

در این مراسم آقایان وقار سید جعفری، میر حسام الدین قاسمی، دکتر سید علیرضا نقوی، دکتر سید سبط حسن رضوی و دکتر قاسم صافی معاون رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران سخنانی پیرامون این معمار بزرگ شعر و ادب اردو و فارسی ایراد کردند.

خلاصه مطالبی که در این مجلس یاد بود، بیان شده در اینجا برای قاریان دانش تقدیم می کنیم:

خراجه الطاف حسین حالی بلا شك و تردید بنیان گذار شعر جدید أردو و شعر ملی درین زبان می باشد. وی از اولاد پیرهرات خواجه عبدالله انصاری است و نسب وی با ۲۶ واسطه به حضرت ایوب انصاری(رض) می رسد. در ابتدا شاگرد مومن خان مومن بود و سپس به شاگردی مرزا اسد الله خان غالب درآمد. بتوصیهٔ سر سید احمدخان منظومهٔ معروف خود بعنوان «مد و جزر اسلام» و چند شعر دیگر را که متضمن مضامین اخلاقی و ملی بود سرود. حالی نویسندهٔ توانا هم بود و مجالس النساء وحیات سعدی وحیات جاوید در شرح حال سر سید احمد خان و چند مقاله دیگر به اردو و فارسی و عربی نوشت.

خواجه الطاف حسین حالی روح و روان نهضت آزادی مسلمانان شبه قاره بود و به مسلمانان شبه قاره شعور و آگاهی داد تا زنجیر های استعمار را پاره کنند وخود را از بند اسارت برهانند. حالی در حقیقت یك مصلح و متفکر و احیاء کننده ارزشهای اسلامی بود که بعداً راه او را شاعران متعهد دیگر چون اقبال پیروی کردند. این شاعر انقلابی و حماسی برای نجات مسلمین از یوغ بیگانگان مجاهدت نمود تا جائیکه طنز و انتقادش نیز جهت

خارج کردن خون فاسد استعمار از رگهای ملت مسلمان بود. معاصرینش او را حالی فرشته سیرت می نامیدند و بدین طریق او در صف شعرا مقامِ و موقعیت برجسته داشت و اینك چند بیت از «حالی نامه» دکتر محمد حسین تسبیحی که در این مجلس خوانده شد تقدیم خوانندگان گرامی می شود.

الطاف حسین خوش بیان، استاد دانای زمان
آن عارف روشن روان، کاخ سخن را پاسبان
حالی بود او را لقب، روشنگر و دانش طلب
اشعار او همچو رطب، زینت گر شعر روان
در جزر و مد مسلمین، او را مسدّس بهترین
کورا بود علم الیقین، مرد ادیب نکته دان
خورشید علم و معرفت، آن خواجه انصاری صفت
پشت و پناه مملکت، قرآن و حق را ترجمان
آثار حالی را بخوان، اسلامِ مان را ترجمان
لطف و اخوت را نشان، توحید ملت راضمان
خوانده «رَها» آثار او، بوده بسی خوش گفت وگو
نقد سخن را آبرو، سعدی بود در گلستان



وفیات

دکتر غلام حسین یوسفی دعوت حق را لبّیک گفت

دکتر غلام حسین یوسفی استاد ارزنده ادبیات فارسی و محقق ارزنده معاصر روز چهار شنبه چهار دهم آذر ۱۳۶۹ هجری شمسی برابر با پنجم دسامبر ۱۹۹۰ مسیحی و مطابق با ۱۶ جمادی الاولی ۱۴۱۱هـ ق در پی ابتلا به بیماری سرطان ریه دعوت حق را لبیك گفت و به دیار باقی شتافت و در مشهد مقدس، در حرم مطهر حضرت امام رضا(ع) در دارالعباد به خاك سپرده شد.

استاد غلام حسین یوسفی در سال ۱۳۰۶ هجری شمسی در مشهد مقدس تولدیافت و قریب نیم قرن سمت استاد دانشگاههای مشهد و تهران را عهده دار بود فرهنگ و ادب ما از منبع این استاد عارف بهره ها برد و دانشجویان خارجی هم از محضرش استفاده نمودند که یکی از آنان دکتر گوهر نوشاهی معاون "مقتدرة قومی زبان" (سازمان زبان ملی) اسلام آباد است.

تنوّع و گستردگی آثار دکتر یوسفی اعم از تألیف، ترجمه و تصحیح

متون اسلامی، عرفانی جایگاه رفیعی برای استاد فقید در جامعه ادبی به وجود آورده است از آثار منتخب استاد، دیداری با اهل قلم، رسائل در دستور زبان فارسی، تصحیح بوستان سعدی، تصحیح قابوسنامه، تصحیح گلستان سعدی، انسان دوستی در اسلام می باشد. آخرین اثر استاد یوسفی نقد ادبی «چشمه روشن» بود که اخیراً منتشر شده است. فصلنامهٔ دانش درگذشت استاد دکتر غلام حسین یوسفی را به جامعه ادبیات و باز ماندگان آن مرحوم تسلیت می گوید.

قطعه ماده تاریخ

از دکتر محمد حسین تسبیحی رهّا

دریغا که رفت از جهان یوسفی
گلستانِ او شد خزان یوسفی
فسُوُسا که آن عارف خوش سخن
ز مُلك جهان شد روان یوسفی
دلم شد شکسته زفقدان او
تو گویی که مه شُد نهان یوسفی
چو زلف سخن را هَمُو شانَه زد
خُراسان از او شد غمان یوسفی
هنرمند و دانا و روشن رَوان
فِسُرد آن گل بوستان یوسفی
چو رفت از جهان بهر تاریخ او
حروف جمَل شد بیان یوسفی
«بُوَد یوسفی فیض گنجور دل»
۱۳۶۹ هـ ش

که شد ساکن مُلکِ جان یوسفی
«بجو بخشش ایزدی یوسفی»
۱٤۱۱ هـ ق

سر ایندهٔ خاوران یوسفی
ولی «یوسفی خسته دل گشته» بود
۱۹۹۰ هـ ق

هم آوای دل خستگان یوسفی
آنهی بُود هم نشین حسین(ع)
غلام حسین در جنان یوسفی
«رها» شد حسین چون که او درگذشت
بهشتش شده جاودان یوسفی



درگذشت استاد فقه و ادب

استاد علامه علی حسنین شیفته، عالم و محقق و خطیب و ادیب و شاعر و نویسندهٔ متعهد پس از عمری تلاش در راه شناخت میراث اصیل فرهنگ اسلامی به منظور احیای تفکر دینی در عصر حاضر صبحگاه روز جمعه ۱۵ فوریه ۱۹۹۱ (۲۹ رجب ۱٤۱۱ هـ ق) دعوت حق را لبیک گفت و به دیدار معبود شتافت. از وی در حدود صد اثر اعم از تألیف و ترجمه که از معروف ترین آنها ترجمه کلام ابی طالب مجموعهٔ اشعار دینی، تحفة الواعظین، علم الحدیث، حدیث غدیر، مقصد حسین، مقام مرتضی، ترجمه کتاب المومن (از عربی به انگلیسی) ترجمه مذهب اهل بیت (از عربی به

اردو)، سیرت امام حسن است و همچنین چند اثر دیگر زیر چاپ یا آمادهٔ چاپ هست از جمله جواب تحفهٔ اثناعشریه و چندین ترجمه دیگر می باشد.

استاد شفیعه دستی قوی و اطلاعاتی وافر در زیر و بم های تاریخ اسلام داشت. در عالم استادی نیز همواره همان معلم دلسوز، فعّال و پر حوصله بود، بی هیچ دریغی از آموختن دانسته ها، باروی و روحی گشاده و بی تزویر و بر خاسته از شیفتگی، چنین بود که جز به تیغ اجل که بس بناگاه فرود آمد از اشتیاق توانفرسای معلمی پیوند نبرید. باوجود اشتغال به تتبعات و تألیفات و تصحیحات و گرفتاریهای آموزشی همیشه برای وعظ و خطابه و روضه خوانی آماده بود و از زبان و قلم هر دو افکار و ارزشهای اسلامی را تبلیغ می نمود.

فصلنامهٔ دانش ارتحال این عالم و محقق را به جامعهٔ علمی و فرهنگی و خانوادهٔ محترم وی تسلیت می گوید. یادش گرامی باد.



شعر فارسی و اردو

[illegible] الله خان غالب

نعت

حق جلوه گر ز طرزبیان محمد (ص) است

آری کلام حق بزبان محمد (ص) است

آئینه دار پرتو مهر است ماهتاب

شأن حق آشکار زشان محمد (ص) است

تیر قضا بر آئینه در ترکش حق است

اما کشاد آن ز کمان محمد (ص) است

دانی اگر به معنیٔ لولاك وارسی

خود هر چه از حق است ازآن محمد (ص) است

هر کس قسم بدانچه عزیز است میخورد

سوگند کردگار به جان محمد (ص) است

واعظ حدیث سایه طوبی فرو گذار

کاینجا سخن ز سرو روان محمد (ص) است

بنگر دو نیمه گشتن ماه تمام را

کان نیمه جنبشی زبنان محمد (ص) است

ور خود زنقش مُهر نبوت سخن رود

آن نیز نامور ز نشان محمد (ص) است

غالب ثنائے خواجه به یزدان گذاشتم

کان ذات پاك مرتبه دان محمد (ص) است



دکتر غلام حسین یوسفی

در دشت نا پیدا کران شب

امشب مرا حالی است دگر

با اختران در گفتگویم

گویی پیامی آورد از سوی یزدان

هر پرتوی کز آسمان آید به سویم

گیتی فروخفته است در دامان مهتاب

نه ناله ای، نه بانگ مرغی، نه صدایی

نه کوچه گرد باده نوشی

نه نغمه ای، نه هی هی مستانه ای، نه همنوایی، نه رهگذاری

نه گاه گاهی محو و مبهم آید از کوی آواز پایی

در این سکوت محض

در این فروغ پاک

در دشت نا پیدا کران شب

گویی خدا را

چون نوشخند اختران با خویش بینم

چون عمر شب تا صبح عمر ما شود

تنها خدا را

پاینده و از هر چه دانم بیش بینم

دکتر سید محمد اکرم "اکرم"

گلشن وصل

(این غزل در جواب غزل جناب آقای دکتر محمد مهدی ناصح استاد اعزامی ایران به دانشگاه پنجاب سروده شد.) لاهور ۲۴ ژانویه ۱۹۹۱

ز پیرهن همه ظاهر بود بلور تنت
دلم فدای تن و جان فدای پیرهنت
مشام اهل وفا سر به سر معطر شد
به باغ ناز چو بشکفت یاسمین تنت
به شمع روی تو پروانه وار می سوزم
اگر ز لطف شبی ره دهی به انجمنت
کجا تو آهوی وحشی، کجا من بیدل
امید وصل تو از من خطاست در ختنت
به بند عشق تو آزادئی من زار است
مرا رها مکن از دام زلف پر شکنت
بیا به باغ امید ای بهار جان افزا
که غنچه دل من وا شود ز آمدنت
کسی به یاد نمی آورد ز قند و عسل
سخن چو می رود از شکّر لب و دهنت
اگر به گلشن وصلت مرا بود گذری
نسیم وار ببوسم تن چو یا سمنت
بیا که از تو بود زندگانی "اکرام"
خدای ساخته آب حیات بهر منت

مولانا علی حسن اختر

انجمن فارسی

انجمن ای رشته ایران و پاکستان ما
ارتباط هر دو ملت جان ما ایمان ما
انجمن هر نجم تو رخشنده و تابنده باد
در دل هر نجم یادت زنده و پاینده باد
بهر احیای ادب طرح نو ما افکنده ایم
تا توان گفتیم پیش غیر ماهم زنده ایم
صدر توای انجمن اعضای تو ارکان تو
حافظ فرهنگ پاکستان هم ایران تو
ای چراغ راه اردو شمع فرهنگ عجم
گرمیان ما تونی از رهزنان ماراچه غم
در گلستان ادب تازه گل رنگین ما
مصلح فرهنگ ما آداب ما آیین ما
تازه و شاداب ماند این گل رنگین تو
بر لب "اختر" بماند نغمه رنگین تو
بهر زلف عنبرینت انجمن ماشانه ایم
زنده بادای شمع محفل ماهمه پروانه ایم



دکتر سید اکرام حسین عشرت

آمدِ بهار

بهار آمد بهر سو بادخوش رفتار می رقصد
نسیم مشکبو در وادی و کهسارمی رقصد
شباب نو گرفته سبزه و شاخ و نهال و گل
عروس یاسمن بر سینه گلزار می رقصد
میٔ کهنه جوان شد از لباس شیشه و ساغر
بچنگ و تار و بربط ساقیٔ هشیارمی رقصد
صبا در وجد آورده خم هر زلف مشکین را
بگوش ماهر ویان گوهر شهوار می رقصد
پیام زندگی شد رستخیز نغمه شادی
ز شوق جلوه فرمائی تن هر خار می رقصد
هوا ازجانب کوه و دمن دیوانه وار آید
مثالِ مستِ بیخود ابر گوهر بار می رقصد

*****

دکتر محمد اجمل

شاخ بلند تاك

باید یقین محکمت و سواس را ربید
شاید ز خاك تو نوی شخصی بیافرید
بیرون ز خود بیاو بین دیگر جهان خویش
صبحی دمید و گل بشگفت و صباوزید
دستی نمی رسد سر شاخ بلند تاك
پیر مغان! بگوچسان ساقی از و کشید
هر چه بجام داری فقط آن شراب تست
مالِ زمین بگشت آن قطره کز و چکید
عجب است صید گاهِ مَحبّت به مُرغِ دل
او می تپدبه دامی وارسته هم تپید
لافی زند خرد که او داند همه ز زیست
جُز این که آمد از کجا، آخر کجا رسید
هر شخص مدعیست که یك است حرف یار
هر شخص حرفِ دیگری گوید که او شنید
این هم غنیمت است تو هستی به بزم یار
در بندِ این مباش بتودید یا نه دید



رئیس نعمانی

صلا و دعا

مباش بی خبر ازعرض و جان و خانه خویش
که باز آتش فتنه کشد زبانهٔ خویش
در آستین حریفان نهفته آتشهاست
که آورند بجا عزم طاغیانه خویش
نظا میان که بدست اسلحه همی دارند
گزیده اند سرت را پی نشانهٔ خویش
به هیچ گوشهٔ کشور پناه گاهی نیست
کجاست راه فرارت ز آشیانهٔ خویش
بیا ز محبسِ آسودگی بیا بیرون
که تا بگوش خودت بشنوی فسانهٔ خویش
صلای جبههٔ پیکار را نمی شنوی
ز خواب خیز به عزم مجاهدانه خویش
مکن که پیش عدوت نگون شود یارب!
سری که بینی به سجده بر آستانهٔ خویش
به فضل خود به ستم دیدگان مدد فرمای
بگیر اهل ستم را به تازیانهٔ خویش
به مشرکان کنونی هم آن معامله کن
به ابرهه که نمودی ز بهر خانهٔ خویش



اعظم چشتی

غزل

چون خمار افتد بگیرم جام را
من ندانم وقت صبح و شام را
بسته ام دل با سر زلف کسی
دانم این آغاز بی انجام را
چون نهادم پا به راه عاشقی
سوختم سامانِ ننگ و نام را
یا قفس را از نگاهم دور کن
یا قریب آشیان نِه دام را
رندی و مستی زهشیاران مجو
کی دهند این راز مرد خام را
گر توانی گه به درمانم بیا
شاد کن این بندهٔ بی دام را
بگذر ای اعظم ازین زهد ریا
چاك کن این خرقه بد نام را

*****

عاصی کرنالی

غزل

لطفاً درونِ سینهٔ ما دل نهاده اند
تخمِ قیامتی ست که در گلِ نهاده اند
طغیان اشك بسته بد امانِ چشمِ ما
صد بحر بیکران سرِ ساحل نهاده اند
شب دیده ام بخواب که باور نکردنی ست
بر قبرِ کُشتگان سرِ قاتل نهاده اند
رخ بی نقابُ چشم من از کار میرود
خورشید ها به ذرّه مقابل نهاده اند
هان! مشکلاتِ اهل وفا بین و خنده زن
در خندهٔ توَ حلّ مسائل نهاده اند
بنگر که اهلِ حسن به هر طاقِ مجلسی
شمع و ستاره و مه کامل نهاده اند
آسان رویم راه که جان دادگانِ شوق
از خونِ دل چراغ به منزل نهاده اند
صد صندلی بدر گه نازش بیك قطار
بی امتیازِ ناقص و کامل نهاده اند
اجرِ هنر مخواه که این رسم بوده است
صدقاتِ مال برکفِ سائل نهاده اند
عاصی! نصیب عشق نباشد لقای دوست
دیدی بدشتِ قیس که محمل نهاده اند

*****

پروفیسور سید وحید اشرف

قصیده صفتِ علم و مذمّتِ جهل

چون شود خاکِ زمین نار زتـاب نـیر
باد صر صر چو شود مثل نفسهای سقر
همه ویران ز غضبناکی چشم خورشید
کشت زار و چمن و دشت و همه وادی و بر
همه سوزان زشرر بـاری مـهر جانسوز
کوچه و شـاهره و باد یـه و راهگذر
همـه بیچاره زبی مهری باد مسموم
همـه افکنده ز دستِ ستمش پای سپر
مضطرب روح که خورشید ربوده هر سه
خنکی از آب، تری از شجر و هوش زسر
در چنین حـال سحاب آید و سایه فگند
خـاك تـا آب بـگیـرد ز هـوای آذر
روحِ تازه فگند در همه اجسام زمـین
دهـد آرایشی از لؤلؤ و مرجان و گهر
مـایهٔ خویش بگیرند همـه از فیـضش
نکهت و رنگ و طراز و نشه و مستی و فـر

برده بی مایگیِ فرش زمین سیبِ سحاب
داده زیبندگی و زندگی و فرحت و فر
اینکه گفتم بشما حالِ بهار و گر ما
منطبق میشود این حال برِ این کشور
چهل وسه سال کم از نوزده صد بود که گشت
کشورِ ماهدفِ جورِ فرنگی لشکر
جُرم ما اینکه گرفته علمِ استقلال
طلبِ داد بکردیم ز دست داور
زرهِ حریت خود چو نمودیم قیام
تهمت غدر برما زده روباه سیر
بعد از آن آنچه شد از یاد آن احوال هنوز
دیده پرُ خون شود و پاره دل و چاك جگر
بوده از خاك زمین خون شهیدان پیدا
در دم موج هوا آهِ یتیمان مضمر
جان بدادند و ندادند رهِ بیم بدل
لکشمی بائی و نانا و شهنشاه ظفر
فضل *حق را که بداد از قلمش حکم جهاد
دولت انگلسیه از و طنش کرد بدر
حال مسلم که زبون بود زبون تر گشته
بختِ ایشان که بدُی بد شده اکنون بدتر
این سیه بخت که بودند نگهبانِ وطن
شده در میهن خود اجنبی و مستنکر
همه بیچاره و مجبور ز بدبختیِ خود
نی دلیل ره و نی راه نه منزل نه مقر

ترسان از حال خود و بی خبر از مستقبل
او فتاده به چه خواری و مانده احقر
کشتهٔ یأس و گرفتار جمود و ویلان
در چنین حال بود زندگی از مرگ بتر
بود یك مرد درین دوره بنام احمد
لقبش خان، نسبش سید و موصوف به سر
دلی درد آشنا میداشت سر حق اندیش
بود صاحب نظر و باخبر و حق پرور
او بدید از چه مسلمان بخواری افتاد
چون شده انگلیسان سرخرو و نیك اختر
اینکه تنبل شده از راحت و غافل ز عمل
آنکه سر گرم عمل هم به عَسَر هم به یَسَر
اینکه برگشته زراه و روش پیشینان
آنکه از خواندن تاریخ ملل دانا تر
اینکه از جهل شده خوار و ضعیف و کهتر
آنکه از علم سرافراز و قوی و مهتر
چون بدید این همه انجام زجهل است، بشد
در پی معرفت و دانش و آیین و هنر
پس بنا کرد بصد رنج و محن مدرسه ای
قوم مسلم بشود تا زهنر دانشور
شود آگاه ز فرهنگ و علوم مشرق
بهره ور هم ز همه مغربی آیین و هنر
اکنون گویند همان مدرسه را دانشگاه
شهره اش در همه آفاق و وجودش اشهر

روح تازه به تن ملتِ خواب آلوده
بدمید از ره این مدرسه آن مرد زفر
فیض این مدرسه بوده ست که آوازۂ هند
رفت تا باختر از طرف زمین خاور
اشرف از واسطه و فیض همین دانشگاه
قند ایران بچشید ست و ببارد شکرّ

*****

شرافت عباس بلوچستان

قطعه

دل بـآئین وفـا بستم و کـشتم خـود را
مـن چه جوینده ی بودم کـه نـه جستم خود را
گـوش دادم بـصدایی کـه کسی گـوش نـداد
حیف صد حیف که اما نـه شنفتم خود را

غزل

در بیابان محمل زر تار را گم کـرده ام
من درینِ شهر حریفان یـار را گم کـرده ام
ساقـیا لطف تو فـرخ باد که در بزم تو
جبهٔ و عـمامهٔ و دستار را گم کرده ام
شیخ ظاهر بیـن کجا داند شـکست جام را
مـن مـگر آئیـنهٔ پندار را گـم کـرده ام
ای صبا گر بگذری از کـوی خو بانم بـگو
در غمت لطف گل و گلزار را گم کرده ام
من نَـیَم که هر که پیش آمـد خـوش آمد گفتمش
مفتخر هستم رهِ دربـار را گم کـرده ام
تو مرو از پهلوی مـن ای شب هجران مرو
کندرت من طـالع بیدار را گم کرده ام

یوسف ظفر

غزل اردو

شکستہ حال ہے اک گور بےنشاں کی طرح
یہ سر زمین مجھے پالا ھے جس نے ماں کی طرح
جس آئینے میں جوانی کے خواب دیکھے تھے
وہ گر کے ٹوٹ گیا عمرِ رائگاں کی طرح
میں دیکھتا ہوں مگر کچھ دکھائی دے تو سہی
وہ تیرگی ہے کہ ھے ہر یقیں گماں کی طرح
جدا ہے لفظ سے معنی کوئی کہے بھی تو کیا
ہر ایک صورت احوال ھے بیاں کی طرح
گزرتا وقت گزرتا نہیں قیامت ہے
ہر اک طرف نظر آتا ھے آسماں کی طرح
غبارِ راہ جو سر پر چلا گھٹا بن کر
سمٹ کے بیٹھا ھے منزل پہ کارواں کی طرح
نکل گیا ھے بدن سے جو رُوح کی مانند
وہ میری جان تھا اک یارِ مہرباں کی طرح
ہزار جاں سے وطن پر نثار ہو جاؤں
"ظفر" یہ ایک تمنائے دل ہے جاں کی طرح



پروفیسر ممتاز حسین
کراچی.

امیر خسرو دهلوی اور شیخ نظام الدین اولیاء بدایونی کے تعلقات کی نوعیت

امیر خسرو دهلوی کے جو تعلقات حضرت نظام الدین اولیاء بدایونی سے تھے، ان کو سمجھنے کے لئے سب سے پہلے همیں یه متعین کرنا هے که ان دونوں کی عمر میں کیا تفاوت تھا۔ اور وہ دونوں کب، کہاں اور کس سن و سال میں ایک دوسرے سے متعارف هوئے اور اس تعارفی زمانے میں ان کے تعلقات کی نوعیت کیا تھی۔ پروفیسر محمد مجیب مرحوم نے اپنے ایک توسیعی لیکچر میں جسے انهوں نے دهلی یونیورسٹی دهلی میں ۱۹۷۰ء میں حضرت نظام الدین اولیاء کی زندگی اور کارناموں پر دیا تھا، ان کا سال ولادت میر خورد کے حوالے سے ٦٣٦ هجری قرار دیا هے(۱) لیکن اپنے اس بیان کی تائید میں ، انهوں نے سیر الاولیاء کے کسی

مطبوعہ یا غیر مطبوعہ نسخے کا حوالہ نہیں دیا ھے۔(۱) حالانکہ اسی مطبوعہ لیکچر کے ایک حاشیے میں انہوں نے یہ بھی تحریر کیا ھے کہ "سیر الاولیاء (مرتبہ چرنجی لال مطبوعہ ۱۸۸۵ء) کی ایک جلد مسلم یونیورسٹی میں تھی۔ میں نے اس کو تین چار دفعہ پڑھا، لیکن ھر صفحہ الٹنے سے پھٹ جاتا تھا، اس لئے کتاب بیکار ھوگئ۔ پروفیسر نظامی کے پاس سیرالاولیاء کا نسخہ ھے اور انہوں نے کتاب تیار کرنے کےلئے مجھے اپنی کتاب مستعار دی، لیکن میں اس کو استعمال کرنے سے ڈرتا ہوں غالباً سبب وہی خستگی کا ھوگا کہیں کہیں میں نے غلام احمد بریان کا ترجمہ (سیر الاولیاء) استعمال کیا ھے ۲۰)

محولہ بالا حاشیے کے مطالعے سے یہ بات بالکل واضح ہوجاتی ھے کہ پروفیسر حبیب نے یہ باور کرکے کہ بریان نے ترجمہ اصل متن کے مطابق کیا ہوگا، یہ بات بریان کے حوالے سے نہیں بلکہ برخورد کے حوالے سے لکھہ دی کہ شیخ نظام الدین کا سال ولادت ۶۳۶ ہجری ہے۔ یہاں یہ بتانا ضروری ھے کہ اب جبکہ سیرالاولیاء (مرتبہ چرنجی لال مطبوعہ ۱۸۸۵ء) کی عکسی نقل شائع ہوچکی ھے(۳) یہ بتانا دلچسپی سے خالی نہ ہوگا کہ مذکورہ بالا سیر الاولیاء کے فارسی متن میں، شیخ نظام الدین کا کوئی سال ولادت لکھا ہوا نہیں ملتا ھے اور جہاں بریان کے ترجمے میں ان کا سال ولادت لکھا گیا ھے وہ الحاقی ہے، (۴) مگر بات یہیں پر ختم نہیں ہوجاتی ہے، صوفیاء کے بیشتر تذکرے، سنین و واقعات کی صحت کے معاملے میں غیر مستند ہیں، جس طرح صوفیاء سے متعلق بہت سے تذکروں میں شیخ فریدالدین مسعود شکر گنج کا سال وفات ۵ محرم ۶۷۰ ہجری دینے کے

بجائے جیسا کہ سیرالاولیاء میں رقم ہے۔، ۵ محرم ۶۶۴ ہجری لکھا ہوا ملتاہے۔ اسی طرح شیخ نظام الدین اولیاء کا سال ولادت بھی اخبار الاخیار اور سفینتہ الاولیاء میں وہی ۶۳۶ ہجری لکھا ہوا ملتا ہے چنانچہ ان تذکروں کی پیروی میں بہت سے وہ لوگ جو صوفیاء کے احوال لکھتے رہے ہیں انھی سنیٖن کی پیروی کی ھے لیکن اب جبکہ سیرالاولیاء کا ایک معتبر نسخہ طبع ہوچکا ہے جو شیخ نظام الدین اولیاء کی سوانح حیات کا معتبرترین تذکرہ ہے۔ ان غلطیوں کا ازالہ ایک طرح سے ضروری سا ہوگیا ہے جو شیخ کی زندگی، ان کے پیرو مرشد کی زندگی، ان کے احباب اور خلفاء کی زندگی سے متعلق مختلف تذکروں اور مختلف جگھوں میں راہ پاچکی ہیں۔

بھر حال اب میں اصل مسئلے کی طرف لوٹ رہا ہوں۔ سیرالاولیاء کے مطبوعہ نسخے کے اصل متن یا کسی حاشیے میں، جیسا کہ میں نے اوپر ذکر کیا ہے کہیں بھی شیخ نظام الدین اولیاء کا سال ولادت لکھا نہیں‌گیا ہے بس میر خورد نے اس سلسلے میں صرف اتنا لکھا ہے کہ سلطان المشائخ "در عالم صغر بودہ" کہ ان کے والد ماجد خواجہ احمد علی کا انتقال ہوگیا۔ اس صغر سنی کی تاویل مختلف تذکرہ نگاروں نے اپنے اپنے وجدان کے مطابق کی ہے لیکن جو وضاحت کہ میر خورد نے سیرالاولیاء میں کی ہے وہ یہ ہے کہ جب وہ کچھ بڑے ہوئے تو ان کی والدہ نے انھیں مکتب میں بھیجا اور وہ پندرہ برس کی عمر تک وہیں بدایون میں، تعلیم حاصل کرتے رہے لیکن جب سولہ سال کی عمر کو پہنچے تو قاضی بننے کی غرض سے، اصول فقہ، تفسیر کی تعلیم حاصل کرنے کے لئے وہ دلی گئے۔ میر خورد نظام الدین اولیاء کے زبانی بیان کے حوالے سے لکھتے ہیں۔

"چون شانزده (١٦) ساله شدم عزیمت دهلی شد، عزیزی عوض نام همراه شد۔ چون در شهر آمدم، سه چهار سال تعلیم و تجهد کردم "(٥) چنانچه اگر ان کی تعلیم کا زمانہ چار سال کا مانا جائے تو یہ کہا جا سکتا ہے کہ وہ بیس سال کی عمر تک اصول فقہ، علم فقہ، احادیث اور تفسیر کا درس مختلف اساتذہ سے حاصل کرتے رہے، اس زمانے میں ان کا خطاب "مولانا نظام الدین بحاث و محفل شکن "تھا نہ کہ شیخ نظام الدین(ان کا اصل نام محمد تھا، نظام الدین لقب تھا) لیکن اسی زمانے میں جبکہ وہ تعلیم و تجهد میں مشغول تھے، ان میں ایک قوی جذبہ شیخ فریدالدین مسعود شکر گنج کی پابوسی کا پیدا ہوا در اثنائے تعلیم آرزوئے پابوسیٔ شیخ العالم فریدالدین نوراللہ مرقدہ غالب شد۔ دراجود هن رفتم، روز چهار شنبه بود که سعادت پابوسیٔ شیخ کبیر حاصل کردم۔ همدرین روز بخدمت شیخ بیعت کردم "(٦) اور جب ان سے پوچھا گیا کہ آپ کس عمر میں اپنے پیر کے مرید ہوئے تو انہوں نے بتایا کہ بیس سال کی عمر میں (٧) اور وہیں اس امر کی بھی وضاحت کردی گئ ہے کہ اس پہلی ملاقات کے بعد جب کہ وہ شیخ کبیر کی بیعت سے مشرف ہوئے ہیں، تین بار سال میں ایک دفعہ کی پابندی سے ان سے شرف ملاقات و تعلم کے لئے وہ اجودھن جایا کرتے۔ اس سلسلے میں میرخورد نے شیخ نظام الدین کی زبانی ان کی آخری ملاقات کو یوں بیان کیا ہے۔

"سہ کرت از دہلی بخدمت شیخ شیوخ العالم رفتم بعدہ،۔ یکروز خواجہ طلبید، سیزدهم ماه رمضان سنہ تسع و ستیسن و ستمایہ بود(١٣ رمضان ٦٦٩ ہجری) و فرمود کہ نظام یادداری، آنکہ گفته بودم، "گفتم آرے"

فرمود کہ کاغذ بیارید اجازت نامہ بنویسند، کاغذ آوردند، اجازت نامہ نبشتند" (۸)

منقولہ بالا عبارت میں جو یہ جملہ ہے "فرمود کہ نظام یادداری آنکہ گفتہ بودم" کا اشارہ پہلی ملاقات کے موقع پر اس وعدے کی طرف جو انہوں نے نظام الدین اولیاء سے انہیں اپنا خلیفہ بنانے سے متعلق کیا تھا۔ "تاترا خلیفۂ خود گردانم" (۹) چنانچہ ہم یہ دیکھتے ہیں کہ ابوشکور سالمی کی کتاب "تمہید المہتدی" کے درس دینے کا اجازت نامہ اور، اور اپنا خلیفۂ بنانے کا حکم نامہ، ایک ہی دستاویز میں موجود ہے، جسے عربی میں اور اس کے فارسی ترجمے کے ساتھ، سیرالاولیاء میں نقل کیا گیا ہے۔ (۱۰) چنانچہ ان دونوں ، یعنی اجازت نامے اور خلافت کے حکم نامے کی تاریخ تحریر ایک ہی قرار پائے گی یعنی ۱۳ رمضان ٦٦۹ ہجری۔

شیخ نظام الدین اس اجازت نامے کے ساتھ بمع حکم نامۂ خلافت، ماہ شوال میں دہلی آئے، اور پھر اس خلافت نامے کو ، حسب ہدایت شیخ کبیر، شیخ جمال الدین ہانسوی کو دکھانے کےلئے ہانسی پہنچے۔ شیخ جمال الدین نے اسے دیکھ کر یہ شعر پڑھا جس کا مفہوم ہے کہ حق بہ حق دار رسید

خدائے جہان را ہزاران سپاس
کہ گوہر سپردند بہ گوہر شناس

مگر یہ ایک عجیب حادثہ ہے کہ اسی سیرالاولیاء کے شروع کے صفحات میں، یعنی مذکورہ بالا تفصیلات سے قبل، فارسی کے اعداد میں یہ بھی لکھا ہوا ملتا ہے کہ شیخ فریدالدین مسعود شکر گنج کا سال وفات

"شش صد و شصت و چهار ٦٦٣ ہجری (۱۲) ہے۔ چونکہ سیرالاولیاء میں جہاں کہیں‌بھی کسی کی وفات یا پیدائش یا واقعات وغیرہ کا سال لکھا گیا ہے وہ عربی ملفوظی ہندسے میں ہے اور یہ سال وفات فارسی الفاظ میں درج کیا گیا ہے، اس لئے اخلاق حسین دہلوی نے "سوانح حضرت محبوب الٰہی" (۱۳) میں اس تحریر کو الحاقی قرار دیا ہے، چونکہ اسی سیرالاولیاء کے آگے سے،شیخ فریدالدین مسعود شکر گنج کا سال وفات "٥ محرم ٦٧٠ ہجری" تحریر کیا گیا ہے اس لئے٦٦٣ ہجری کو غلط قرار نہ دیئے جانے کا کوئی جواز باقی ھی نہیں رہتا ہے، تاہم ایک آدھ مزید تاریخی ثبوت اور چند تذکروں کا حوالہ بھی اتمام حجت کےلئے ضروری معلوم ہوتا ہے۔

(۱) تاریخ فیروز شاہی کا مصنف ضیاء الدین برنی لکھتا ہے کہ شیخ فریدالدین مسعود شکر گنج، غیاث الدین بلبن کی شاہیت کے دور میں زندہ تھے۔(۱۴) غیاث الدین بلبن کی شاہیت کا آغاز ماہ جمادی الاول ٦٦٤ہجری سے ہوتا ہے۔ اگر شیخ فرید کی وفات ٥ محرم (اس تاریخ اور مہینے پر سب کا اتفاق ہے اور اسی تاریخ میں ان کا عرس بھی منایا جاتا ہے) ٦٦٣ہجری میں واقع ہوئی ہوتی، تو وہ بلبن کی شاہیت کے دور میں کیونکر زندہ رہ سکتے تھے؟

(۲) مخبرالواصلین (۱۵) میں کئی قطعات تاریخ شیخ فریدالدین مسعود شکر گنج کے سال رحلت سے متعلق درج کئے گئے ہیں ان میں سے ایک قطعہ تاریخ یہ ہے

بی گمان پنجم محرم بود
که فرید از زمانه نقل نمود

روز تسرویح اوسه شنبه دان
کان درین نیست حرف شك و گمان
بی گمان است سال رحلت او
"زجهان شه فرید آه" بگو ٦٧٠ ہجری

چنانچہ ان سارے داخلی اور خارجی شواہد سے یہ بات پایہ ثبوت کو پہنچتی ہے کہ ماہ محرم ٦٧٠ہجری میں، جو شیخ کبیر، فریدالدین مسعود شکر گنج کا سال وفات ہے،شیخ نظام الدین کی عمر ۲۴ (چوبیس سال) کی تھی۔ اس اعتبار سے شیخ نظام الدین کا سال ولادت ٦٣٦ ہجری قرار پائے گا اور چونکہ وہ ماہ صفر کے آخری چہار شنبہ کے روز پیدا ہوئےتھے اس لئے یہ کہا جا سکتا ھے کہ وہ ٦٣٦ ھجری کے ماہ صفر کے آخری بدھ کے روز پیدا ہوئے یا کہ ہوئے ہوں گے۔ مگر اخلاق دہلی نے ان کا سال پیدائش ۲۷ صفر ٦٣٥ہجری قرار دیا ہے۔(١٧) چونکہ فرق، ان دونوں تاریخوں میں صرف سال بھر کا ہے، اس لئے اس پر حجت بیکار ہے۔

اب یہ دیکھنا ہے کہ امیر خسرو دہلوی اور شیخ نظام الدین بدایونی کے درمیان بڑائی چھوٹائی کتنے برس کی تھی، امیر خسرو غرۃ الکمال کے دیباچے میں لکھتے ہیں کہ میں بیس سال کا تھا کہ میرے نانا راوت عرض عمادالملک کا انتقال ۱۱۳ سال کی عمر میں ہوا، امیر خسرو کا سال ولادت ٦٥١ہجری ہے، اور ایک حساب سے ٦٥٠ہجری بھی پڑتا ہے، چنانچہ یہ کہا جاسکتا ہے کہ راوت عرض کا انتقال یا تو ٦٧١ہجری میں ہوا،۔ یا ٦٧٠ہجری میں، جبکہ امیر خسرو بیس برس کے تھے، اس اعتبار سے

دیکھا جاے تو یہ بات سامنے آئے گی کہ نظام الدین اولیاء امیر خسرو سے ۵، یا ٦ سال سے زیادہ عمر میں بڑے نہ تھے۔

اب ہم اس امر کی طرف رجوع کریں گے کہ شیخ نظام الدین اولیاء کی ملاقات دہلی میں کس سنہ ھجری میں اور کن حالات میںہوئی۔

میر خورد شیخ نظام الدین کے بیان کو نقل کرتے ہوئے لکھتے ہیں کہ جب وہ سولہ سال کی عمر میں بغرض تعلیم دلی میں وارد ہوئے تو وہ سرائے میانبازار میں جسے سرائے نمک بھی کہتے تھے، اترے۔ اپنی والدہ اور ہمشیرہ کو تو اسی سرائے نمک میں ٹھہرایا، لیکن خود اس کے بالمقابل بلال قواس کی بارگاہ یا ایک بڑے ہال میں قیام پذیر ہوگئے، میر خورد لکھتے ہیں کہ اسی محلے یعنی سرائے نمک میں امیر خسرو کا بھی مکان تھا اور ان کے نانا راوت عرض عمادالملک کی حویلی، اس سے قریب برج حصار دہلی سے متصل مندہ پل کے دروازے کے پاس تھی۔(١٨) چنانچہ نظام الدین اولیاء دوران تعلیم، بلال قواس کی بارگاہ میں قیام پذیر رہے، لیکن ٦٧٠ یا ٦٧١ ہجری میں بعد وفات راوت عرض وہ امیر خسرو کے وسیلے سے "بوسیلۂ امیر خسرو" راوت عرض کی حویلی میں اس وقت منتقل ہوگئے جبکہ وہ حویلی بہ این معنی خالی ہوئ تھی کہ راوت عرض کےصاحبزادگان اپنی جاگیر پر گئے ہوئے تھے۔(١٩) اس حویلی میں شیخ نظام الدین نے کم و بیش دو برس تک قیام کیا، اس حویلی کی تفصیل اور وہاں شیخ نظام الدین کے قیام کی جو تفصیلات میر خورد نے لکھی ہیں، وہ بھی قابل توجہ ہیں، یہ حویلی تین منزلہ تھی، نیچےکی منزل میں یعنی فرش کی منزل میں بعد وفات شیخ کبیر فریدالدین شکر گنج ان کے مرید خاص

میر خورد کے دادا، سید محمد کرمانی، اجودہن سے دلی آن کر نظام الدین اولیاء کے ساتھ اسی حویلی میں رہنے لگے تھے۔ وہ اٹھارہ برس تک شیخ کبیر کے ساتھ اجودہن میں رہے، بارہ سال تک شیخ نظام الدین کے ساتھ رہے، اس کے بعد غیاث پور میں شیخ نظام الدین کے جماعت خانے سے قریب ایک مکان میں رہنے لگے تھے۔ درمیانی منزل میں شیخ نظام الدین رہا کرتے اور اس سے اوپر کی منزل میں، طعام خانہ تھا۔ مگر افسوس کہ اس حویلی میں شیخ نظام الدین کے قیام کی مدت دو سال کی بھی پوری نہ ہونے پائی تھی کہ راوت عرض کے صاحبزادگان اپنی جاگیروں سے واپس آگئے اور انہوں نے اس قدر عجلت اور تانا شاہیت کے ساتھ شیخ نظام الدین سے وہ حویلی خالی کرالی کہ انہیں اس کا موقع بھی نہ دیا کہ وہ کوئی دوسرا مکان تلاش کر سکتے چنانچہ وہ وہاں سے مجبوراً "مسجد چھپردار" میں منتقل ہوگئے۔ لیکن میرخورد لکھتے ہیں و الله اعلم با الصواب، کہ خدا کا کرنا ایسا ہوا کہ اسی رات راوت عرض کے مکان میں آگ لگ گئی اور وہ رفیع درجات عمارت جل کر راکھ ہوگئی۔(۲۰)

ایسا محسوس ہوتا ہے کہ حویلی خالی کروانے کے موقع پر امیر خسرو، دہلی میں نہ تھے ورنہ کچھ مداخلت ضرور کرتے، امیر خسرو لکھتے ہیں کہ وہ راوت عرض کے انتقال کے بعد ملک چھجو ابن کشلیخان کے ملازم ہوگئے، (دیباچہ غرۃ الکمال) اور ان کی مثنوی، "شکایت نامہ مومن پور عرف پٹیالی" کے مطالعے سے پتہ چلتا ہے کہ اول اول وہ "بزمرہ سواران"(۲۱) پٹیالی کے قلعے میں اس وقت متعین تھے"۔ جسے بلبن نے، سلطنت کی باگ ڈور سنبھالنے کے بعد وہاں تعمیر کیا تھا، (تاریخ فیروز

شاہی)

بہر حال ان تفصیلات میں یہاں جانے کی ضرورت نہیں۔ سیرالاولیاء کے مطالعے سے پتہ چلتا ہے کہ امیر خسرو اور شیخ نظام الدین کے تعلقات دہلی میں اس وقت سے پہلے ہی استوارہوچکے تھے جبکہ شیخ نظام الدین راوت عرض کی حویلی میں منتقل ہوئے، کیونکہ وہ "خسرو ہی کے وسیلے سے" ان کی خالی حویلی میں منتقل ہوئے تھے۔

شیخ نظام الدین سولہ سال کے تھے جبکہ وہ دہلی بغرض تعلیم تشریف لائے۔ یہ زمانہ ٦٦٢ہجری کا تھا، اس وقت امیر خسرو کی عمر کم و بیش بارہ سال کی تھی۔ خسرو کی طبیعت موزوں اسی سن و سال میں اپنا جوہر دکھانے لگی تھی چنانچہ وہ اپنے پہلے دیوان تحفۃ الصغر (جس میں انیس بیس سال کی عمر تک کلام ہے اتفاق سے تحفۃ الصغر میں خسرو کا وہ مرثیہ بھی ہے جو انہوں نے اپنے نانا راوت عرض کی وفات پر لکھا تھا) کے دیباچے میں لکھتے ہیں کہ

"عمارت عمر در خانہ دوازدہ بود کہ بنائے ارکان بیت، بنیاد تقطیع رباعی در (زار) خانہ آب و گل این حالی، اساس یافت"۔ (۲۲)

یعنی وہ بارہ سال کی عمر سے، رباعی کی بحر میں کلام موزوں کرنے لگے تھے اس کی ایک مثال بھی انہوں نے پیش کی ہے، ان کے استاد یا اتالیق جو ایک مشہور خطاط بھی تھے، سعدالدین محمد عرف قاضیٔ خطاط، وہ انہیں ایک روز ایک بزرگ خواجہ عزالدین کے یہاں اپنے ساتھ لے گئے اور ان سے یہ کہا کہ اس طالب علم نے عجیب و غریب ذہن پایا ہے،

کتنے ہی اہمل اور بے جوڑ الفاظ ہوں، انہیں یہ رباعی کی صورت میں موزوں کر دیتا ہے۔ ذرا اس کا امتحان تو لیجئے۔ چنانچہ خواجہ عزالدین نے چار اہمل بے جوڑ الفاظ۔۔ مو، بیضہ، تیر، خربزہ خسرو کو دیئے کہ میاں ذرا انہیں موزوں تو کرنا چنانچہ انہوں نے فی البدیہہ چند لمحات میں ایک رباعی کی صورت میں انہیں موزوں کر دیا وہ رباعی یہ ہے۔

ہر موی کہ در زلف خم آن صنم است
صد بیضہ عنبرین بر آن موئ صنم است
چون تیر بدان راست دلش را زیرا
چون خربزہ، دندانش درون شکم است (۲۳)

مگر جب وہ سولہ سال کی عمر کو پہنچے تو اس قسم کی مشق سخن کو، جسے انہوں نے دقت بینی، یا دور کی کوڑی لانے کے مترداف قرار دیا ہے خیرباد کہا اور اس کا کوئ نمونہ بجز رباعی مذکور، جو دیباچے میں درج ہے، انہوں نے تحفۃ الصغر میں شامل نہیں کیا، اور سنجیدہ شاعری کی طرف مائل ہو ئے۔ چنانچہ انہوں نے اپنےدوسرے دیوان "وسط الحیات" کے دیباچے میں، اپنی شاعری کے ایک نئے موڑ کو ان الفاظ میں بیان کیا ہے

"چون عین علم را، از خانہ شانزادہ نظری بدست آمد، صدقۂ صداقت را بصری نور افزای حاصل و مقولۂ مقالات را نظری دور نمائ حاصل گشت و آئینۂ مثنوی را (؟) برغبت مخدومی (شیخ نظام الدین والحق) نمودند، وقت نمودار خیالات در آئینۂ باریک پنہان نوشتہ بود و طبیعتان صافی و صافاِ (؟) و آن را روئ آوردہ و مرد مان، مسودات سپاہانی در چشم می کشیدند

بنده نیز بر حکم تتبع آزادگان آن سکه را خریداری کرد و آن سعادت را مشتری شد و یکان یکان چہارگانی به طریق اصفہانی به اصحاب کمال (اشارہ کمال اصفہانی کی طرف ھے) نمودم"۔ (۲۳)

اب یہ دیکھئے کہ خسرو کے ان بیانات کی تائید میر خورد کے اس ترجمۂ خسرو سے کیونکر ہوتی ہے جو انہوں نے سیرالاولیاء میں، شامل کیا ہے۔ اگر کوئی فرق ہے تو وہ جزوی ہے

"چون خسرو بحد بلاغت رسید، بشرف ارادت سلطان المشائخ گردید و انواع مراحم و شفقت مخصوص گردید، و نظر خاص ملحوظ شد۔ در آن ایام کہ سلطان المشائخ در خانہ راوت عرض جد مادرین امیر خسرو، نزدیک دروازہ منده پل می بود، امیر خسرو در آن ایام در آغاز شعر گفتن بود و ہر نظمی کہ گفت بہ خدمت سلطان المشائخ گزرایند۔ تاروزی سلطان المشائخ فرمود به طرز صفاہا نیان بگوئ یعنی عشق انگیز و زلف و خال آمیز۔ از آن روزباز، که امیر خسرو در زلف وخال بتان پیچیده آن صفات دل آویز را بہ نیابت رسانید، بعده دیوان مبتدی و منتهی برابر قاضی معزالدین پانچه، پدر مولانا رفیع الدین پانچه به سلطان المشائخ به تمام گزرانید و رموز و اشارات آن تحقیق کرد"۔ (۲۵)

یہاں یہ چیز واضح ہوجاتی ہے کہ جیسا کہ خود خسرو نے بھی لکھا ہے خسرو کی تعلیم و تربیت میں شیخ نظام الدین اولیاء نے پوری طرح حصہ لیا بہت سی چیزیں ان سے سبقاً سبقاً پڑھیں، اور انوری، خاقانی اور سنائؔ وغیرہم کے مشکل اشعار کی تفہیم بھی ان سے حاصل کی اور سب سے بڑی بات یہ ہے کہ انہیں کے مشورے سے انہوں نے کمال اصفہانی کے طرز

میں، زلف و خال کے استعاروں میں شعر کہنا شروع کیا۔ نظام الدین اولیاء سے ان کے تعلقات کتنے گوناگون تھے، اس پر مزید روشنی ڈالی جائے گی۔ فی الحال میں اس مسئلے کو لے رہا ہوں کہ کیا امیر خسرو ان کے مرید تھے؟ اس سوال کو میں نے اس لئے اٹھایا ہے کہ ارادت رکھنا، ارادت کیش یا اردات مند ہونا، مرید ہونے سے ایک مختلف شے ہے اور چونکہ بالعموم یہی تصور کیا جاتا ہے کہ امیر خسرو نظام الدین اولیاء کے مرید تھے، اس لئے اس کی وضاحت بہت ضروری ہے اول تو یہ بات کہنی ہے کہ میر خورد نے سیرالاولیاء میں جو ترجمہ امیرخسرو کا پیش کیا ہے، اسے انہوں نے مریدوں کے ذیل میں نہیں رکھا ہے بلکہ احباب کے ذیل میں رکھا ہے۔ ثانیاً یہ کہ انہوں نے دست بیعت یا مرید کا لفظ خسرو کے ضمن میں کہیں نہیں استعمال کیا ہے بلکہ یہ لکھا ہے "چون بحد بلاغت رسید بشرف ارادت سلطان المشائخ گردید"۔ میر خورد نے جہاں کہیں بھی اس قسم کا جملہ لکھا ہے "چون بحد بلاغت رسید" مفہوم سن بلوغت تک پہنچنے سے ہے، (۲۶) چنانچہ اس کے معنی یہ ہوئے کہ جب وہ بالغ عمری کو پہنچے، ان کو شیخ نظام الدین سے شرف ارادت حاصل ہوا، لیکن اس کے یہ معنی نہیں ہیں کہ خسرو نے ان کے ہاتھ پر بیعت کی یا کہ وہ ان کے مرید ہوئے۔ ہم لوگوں کے دیار میں بالغ ہونے کی عمر بالعموم چودہ سال لڑکوں کی بتائی جاتی ہے خواہ وہ لڑکا اس سے قبل بالغ ہو جائے یا اس کے بعد، چنانچہ ہمیں یہ تصور کرنا چاہیے کہ خسرو بھی ان کے ارادت کیش اسی عمر کے آس پاس ہوئے ہوں گے۔ اور اگر اس عمر کو، مابین چودہ اور سولہ سال قرار دیا جائے تو کچھ غلط نہ ہوگا اور ہم یہ بتاچکے ہیں کہ قبل اس کے کہ شیخ نظام الدین اولیاء، خسرو کے نانا راوت عرض کی حویلی میں، انکی رحلت کے

بعد منتقل ہوئے، ان دونوں کے تعلقات استوار ہوچکے تھے، کیونکہ خسرو ہی کے وسیلے سے وہ راوت عرض کی خالی حویلی میں منتقل ہوئے تھے ہم یہ بھی بتاچکے ہیں کہ بقول انکے خسرو نے ضیاء الدین اولیاء سے درس حاصل کرنے اور اپنا کلام دکھانے کا سلسلہ سولہ سال کی عمر سے شروع کر دیا تھا، اس لئے ہمارا یہ قیاس یا حساب غلط نہیں ہے کہ خسرو شیخ نظام الدین کی ارادت سے، ٦٦٤ہجری یا اس کے پاس کے زمانے میں مشرف ہوئے ہوں گے، اس وقت شیخ نظام الدین شیخ کبیر فریدالدین مسعود شکر گنج کے مرید ہوچکے تھے مگر ان کے خلیفہ نہیں بنے تھے اور جب تک کہ کوئی مرید اپنے پیر کا خلیفہ نہ بن جائے وہ کسی کو اپنا مرید بنانے نہ کا تو مستحق ہوتا ہے اور نہ کوئی جواز ہی رکھتا ہے۔ چنانچہ ہم یہ دیکھتے ہیں کہ نظام الدین اولیاء کی ارادت کیا، شیخ سے محبت اور مودت میں تو اضافہ ہوتا رہتا ہے لیکن وہ کسی بھی عمر میں شیخ نظام الدین اولیاء کے مرید اصطلاحی معنوں میں نہیں بنے، یہ حکایت خاصی طویل ہے قبل اس کے کہ اس کا کچھ حصہ بیان کیا جائے، ارادت، مرید، اور مراد، ان تینوں الفاظ کے اصطلاحی معنوں کے فرق کو جو وضاحت میر خودر نے رسالہ قشیری کے حوالے سے کی ہے، اس کو دہرانا ضروری معلوم ہوتا ہے۔ میر خورد لکھتے ہیں:

"مرید، موجب اشتقاق، همان معنیٔ ارادت دارد، یعنی مرید آن ست که مراُورا ارادتے باشد، چنانکہ عالم آن ست که مراورا علمی باشد، فامّا در طریقت، مرید اورا گویند که مراُورا ارادتی نباشد تا آن غایت که مجرد از اردات نباشد، مرید نگویند۔ یعنی مرید آن ست که اختیار خود در باقی کند و بارضائے حق بسازد

ما قلم در سر کشیدم اختیار خویش را
اختیار آنست که او قسمت کند درویش را (۲۷)

مندرجہ بالا عبارت کا مفہوم اردو میں یہ ہے کہ ارادت اور مرید کا مادہ ایک ہے لیکن طریقت کی دنیا میں کسی ارادت مند کو مرید اس وقت تک نہیں کہتے ہیں، جب تک کہ وہ اپنا اختیار پیر کے ہاتھوں میں سونپ نہ دے۔ بیع نہ کردے (بیعت بیع کرنے سے ہے) اور اپنے کو راضی بہ رضائے حق نہ کرلے۔

امیر خسرو ان معنوں میں نہ تو کبھی شیخ نظام الدین اولیاء کے مرید ہوئے اور نہ کبھی ایسا ہوا کہ شیخ نے انہیں اہل دنیا سے متصور نہ کیا ہو۔ میر خورد نے امیر خسرو کو ان کے بڑھاپے میں دیکھا تھا، میر خورد لکھتے کہ جب میں پیدا ہوا تو میرے دادا اور نانا دونوں مجھے نظام الدین اولیاء کے پاس برائے تجویز نام لے گئے، شیخ نے میرا نام اپنے نام پر محمد رکھا (۲۸) میر خورد کے دادا سید محمد کرمانی کا انتقال بقول میر خورد ۷۱۱ہجری میں ہوا۔ (۲۹) اس کے یہ معنی ہوئے کہ میر خورد اپنے دادا کی وفات ۷۱۱ ھجری (۳۰) سے قبل پیدا ہوئے تھے اس کے بعد کے وہ واقعات کو بیان کرتے ہوئے لکھتے ہیں کہ "چون بنده بحد بلاغت رسید" (۳۱) تو میرے نانا مولانا شمس الدین دامغانی جو نظام الدین اولیاء کے ہم سبق تھے، شیخ نظام الدین والحق کے پاس لے گئے، شیخ نے اپنا دست بیعت میرے ہاتھ میں دیا اور میرے سر پرٹوپی رکھی،یعنی میں ان کا مرید بنا، اگر ان دونوں واقعات کو سامنے رکھا جائے تو یہ بتانا بعید از قیاس نہ ہوگا کہ میر خورد ۷۱۰ ہجری یا اس کے آس پاس پیدا ہوئے ہوں گے، اور وہ

شیخ نظام الدین کی وفات (٧٢٥ ہجری) سے قبل کم و بیش چودہ برس کی عمر میں ان کی بیعت سے مشرف ہوئے ہوں گے۔ ان حالات کے پیش نظر یہی کہا جا سکتا ہے کہ میر خورد نے امیر خسرو کو رقص کرتے ہوئے ان کی کہن سالگی میں دیکھا ہوگا۔ اس عمر میں شیخ نظام الدین اولیاء کا یہ کہنا کہ خسرو تم اہل دنیاسے ہو تمہیں یہ زیب نہیں دیتا ہے کہ تم ہاتھ کھول کر رقص کرو۔ (٣٢) اس پر میر خورد کا یہ مشاہدہ کہ "امیر خسرو دستہا گرد آورد و مشت بستہ رقص کردے کرأت کاتب حروف این معنی از امیر خسرو در رقص مشاہدہ کردہ است"۔ (٣٣) اس بات کی دلیل ہے کہ امیر خسرو نے اپنی عمر کے کسی بھی دور میں اس طرز زیست کو اختیار نہیں کیا جو چشتیہ سلسلے کے صوفیوں اور ان کے مریدوں کا تھا۔

اس سلسلے میں مزید تفصیلات جو میں بہم پہنچاؤں گا اس سے یہ بات ثابت ہوگی کہ وہ شیخ نظام الدین کے مرید، کبھی نہ ہوئے۔ ہر چند کہ ان کی محبت اور مودت اپنے شیخ سے عاشقی کے درجے کو پہنچی ہوئی تھی جیسا کہ میر خورد نے بھی لکھا ہے "بہ اعتقاد صادق درمحبت سلطان المشائخ بحدے کوشید کہ شایان محرمیت اسرار آن حضرت گشت"۔ (٣٤) لیکن مرید اور محب، دونوں کے مراتب اور درجات بڑے مختلف ہوتے ہیں۔

پہلے ہم اس بات کو لیں گے کہ ان کا تصوف سے علاقہ کس حد تک تھا اور اپنے زمانے کے عرف عام کے صوفیوں کے بارے میں ان کی کیا رائے تھی اور کس زمانے میں وہ تصوف کی طرف از خود مائل ہوئے ہیں۔ مگر اس روش کے ساتھ کہ بندگئ شاہ کو انھوں نے کبھی ترک نہ کیا۔ یہ بات سب ھی کو معلوم ہے کہ امیر خسرو، سلطان غیاث الدین تغلق شاہ کے

ہمراہ بنگالہ سے دہلی کو واپس آرہے تھے کہ راستے میں انہوں نے نظام الدین اولیاء کی وفات کی خبر سنی(۳۵)، چنانچہ بہ عجلت تمام بعد وفات سلطان غیاث الدین تغلق شاہ (۳۶) وہ دلی پہنچے اور اپنے شیخ الشیوخ نظام الدین اولیاء کے مرقد پر حاضری دی۔ میر خورد لکھتے ہیں کہ اس حاضری کے چھ مہینے بعد (۳۷)، نہ کہ شیخ کی وفات کے چھ مہینے بعد، امیر خسرو کا انتقال ہوا، مگر اس چھ مہینے کی زندگی میں بھی خسرو نے بندگیِ شاہ ترک نہ کی وہ محمد ابن تغلقشاہ کے دربار سے بھی وابستہ رہے۔(۳۸)

میر خورد نے سیرالاولیاء میں جہاں ترجمہ امیر خسرو کا لکھا ہے، وہاں یہ لکھنے کے بعدکہ "باطنے صاف داشت طریقۂ اہل تصوف در صورت و سیرت او پیدا بود اگرچہ تعلق بہ بادشاہان داشت"، ان کا ایک شعر پیش کیا ہے، مگر اس کا صرف ایک مصرعہ لکھا ہے۔ بریان نے وہ پوراشعر نقل کر دیا ہے۔ اس سے خسرو کے اس نقطہ نظر کی وضاحت ہوتی ہے کہ وہ تصوف کو ایک روحانی تجربے کی شے سمجھتے، نہ کہ ظاہری طور طریقے، کی شے، اور جس طرح اس کو ایک ادارے کی شے، ایک مسلک اور مذہب کی شے بنایا گیا تھا جس میں ترک دنیا کا تصور غالب تھا وہ اس کے مخالف بھی تھے،اور اگر اس کے باوجود انہیں نظام الدین اولیاء سے بڑی عقیدت تھی، اور ان کی محبت درجہ انتہا کو پہنچی ہوئی تھی تو، اس کے دوسرے اسباب تھے جن کو ذیل میں بیان کیا جائے گا فی الحال ان کا وہ شعر ملاحظہ ہو جس کا صرف ایک مصرعہ آخر چرنجی لال کے فارسی نسخے میں پیش کیا گیا ہے اور اس کا پہلا مصرع بریان نے کہیں اور سے نقل کر کے پوری بیت مکمل کر دی ہے وہ بیت یہ ہے۔

مراد اہل طریقت لباس ظاہر نیست
کمر بخدمت سلطان به بند و صوفی باش (۳۹)

چنانچہ ہم یہ دیکھتے ہیں کہ جہاں وہ تصوف کے ارادے کی تنقید کرتے ہیں، وہاں وہ صوفیوں کے لباس ظاہر اور ان کے طور طریقے کا بھی مذاق اڑاتے ہیں۔ خسرو نے اپنے قصیدہ "حلق الاشعار" میں مرید ہونے کے موقعے پر سر منڈانے یا مخلوق کئے جانے کی جو رسم تھی اس کا مذاق دل کھول کر اڑایا ہے، اس نظم کی چند ابیات ملاحظہ ہوں۔

ز سر که موئے فگندم نه این طریق صفاست
از آن که در ته ہر موسیاہئ برخاست
مراست چو سر مخلوق پر خیال فساد
نه اینست کاسۂ سر بلکه طاسک صباست (۴۰)

اب اینست کے چند اشعار ایسے ملاحظہ ہوں جہاں انہوں نے اپنے زمانے کے عرف عام صوفیوں کی مذمت میں کہے ہیں۔

آه از این طایفۂ زرق ساز
آستیں کو ته و دست دراز
پشم سیۂ شان نه زا گاہی ست
رام سیه از پئے ده ماہی ست
زشت بود صوفی و میل زرش
موئ نئ، کوه گران بر سرش
موچه تراشی بسر بار سخت
خود شوی اصلح چو گرانست رخت (۴۱)

اب ان کے چند اشعار کچھ قاضیان شہر کے بارے میں بھی ملاحظہ ہوں۔

قاضیان اند (...)
همه کافر مزاج و رشوت خوار
علم ایشان بر نسبت جبه
فضل ایشان به بندش دستار
نزد قاضی برند ظلم همه
ظلم قاضی کے کند اظهار
آن رسید از جفائے شان برخلق
که به غزنین زکافران تتار (۴۲)

حقیقت، طریقت اور شریعت کے رشتوں کے بارے میں ان کی رائے یہ تھی کہ

عین شریعت به حقیقت درست
شرع اگر عین نباشد شر ست

جہاں تک توحید سے متعلق ان کے نظریات کا تعلق ہے، وہ علی الاعلان وحدت الوجودی تھے اور اپنے صوفیانہ رویے میں ایک قلندرانہ ذوق رکھتے تھے، جو صوفیانہ ذوق سے قدرے مختلف شے ہے، ہر چند کہ مذہب عشق، نظام الدین اولیاء کا بھی تھا، لیکن جو رندانہ انداز مذہب عشق کا، خسرو کے یہاں ملتا ہے وہ نظام الدین کے یہاں نہیں ملتا ہے۔

ما عاشق دردیم و دوا رانشناسم
ما تشنۂ دردیم و صفا رانشناسم

گر ساقیٔ بت رویٔ، دهد باده به مسجد
مستانه بنوشیم که جارا نشناسم
باشاہد و میٔ برسر بازار برآیم
کنج ورع و کویٔ ولا رانشناسم
دیوانۂ عشقم گسسته رسن عقل
جز سلسلۂ زلف دو تارا نشناسم (۴۳)

خسرو کے اس قلندرانہ ذوق عشق اور وحدت الوجودی نقطہ نظر کے شواہد ان کے ان اشعار میں بھی ملتے ہیں جن میں انہوں نے کوئی تلمیح حسین بن منصور حلاج کی استعمال کی ہے۔ میر خورد کے بیان کے مطابق شیخ نظام الدین اولیاء نے ایک بار اس استفسار کے جواب میں کہ آپ کی رائے حلاج کے بارے میں کیا ہے، انہوں نے ان کو مردود کے لقب سے یاد کیا۔ (۴۴) حالانکہ جب منصور کو پھانسی دنیے کا ذکر آیا کرتا تو شیخ شیوخ العالم فریدالدین شکر گنج یہ رباعی پڑھا کرتے۔

از نور جلال، مرد مطلق خیزد
از شوق خدا نگرچه رونق خیزد
این خاطر مردان چه عجائب بحرے ست
چون موج زند، ہمه اناالحق خیزد (۴۵)

یہ چند باتیں میں نے اس لئے بیان کی ہیں تا کہ یہ اندازہ ہو سکے کہ خسرو کے صوفیانہ خیالات اور شیخ نظام الدین کے صوفیانہ خیالات میں بڑا فرق تھا، ایک کو دوسرے کے خیالات کے آئینے میں پڑھنا نہیں چاہیے، امیر خسرو کی شخصیت ایک شاعر، ایک دانشور کی تھی، وہ شاعری کے

بارے میں صوفیانہ طرز شاعری اور ناصحانہ شاعری کو سخت نا پسند کرتے اور حکمت کے اشعار کو پیش کرنا اپنے لئے باعث فخر سمجھتے۔

چو شعر مایۂ حکمت بود بقول رسول
نہ بندہ کم ز فلاطون و بو علی سینا ست (٤٦)

اور ان کے جو عاشقانہ خیالات ہیں ان کا اظہار انہوں نے قلندرانہ ذوق کے ساتھ کیا ہے،اور کہیں سے بھی یہ احساس نہیں ہوتا ہے کہ وہ آدمی اور آدمی کے درمیان تفریق مذہب و ملت و کفر و ایمان کی کرتے۔ ان کا مذہب عشق ساری دنیا کے انسانوں کو ایک خاندان اور ایک کنبے میں متحد کرنے کا تھا۔ اس سلسلے میں ان کے بے شمار اشعار ان کے مختلف دواوین سے پیش کئے جا سکتے ہیں۔ چنانچہ راقم السطور نے اپنی کتاب "امیر خسرو دہلوی، حیات اور شاعری" میں اس قسم کے بے شمار اشعار پیش کئے ہیں اور ان کے نظریۂ شاعری سے بھی بحث کی ہے جو صوفیاء کے نظریہ شاعری سے بہت ہی مختلف ہے۔ اس سلسلے میں راقمِ السطور نے امیر خسرو کی زندگی، ان کے مشاغل زندگی، ان کی جو دلچسپی سرود و ساز مشاغل سرخوشی، اور عشق و عاشقی سے تھی ان ساری چیزوں کو ان کے خطوط کی نظم و نثر اور ضیاء الدین برنی کے بیانات سے واضح کئے ہیں اور یہ بتایا ہے کہ آغاز جوانی سے لے کر جلال الدین خلجی کے عہد تک ان پر تصوف کا کوئی خاص اثر نہ تھا۔ وہ دنیا کی لذتوں اور اس کی رنگینیوں سے لطف اندوزی میں مشغول رہے۔ لیکن علاءالدین خلجی کے عہد میں جس کا ذکر بعض تذکروں میں بھی ملتا ہے بوجوہ اور باتوں کے علاءالدین خلجی کے عہد کے اولین چار برسوں میں وہ خدمت شاہ اور اس کے جود و سخا سے

محروم رہنے کے باعث بھی، وہ تصوف کی طرف مائل ہوئے۔ چنانچہ تقی اوحدی اپنے تذکرے "عرفات العاشقین" میں لکھتے ہیں "مدتہا در ملازمت علاءالدین محمد بادشاہ ہندوستان بود و در اواخر یکبار از ملازمت و ے سرتافتہ ارادت بخدمت شیخ آورد و از شرف صحبت وی ابواب تحقیقات بر رخ جانش کشودہ شد، و شیخ تاغایت معتقد و ے بودہ کہ در دعا می گفت الٰہی مرا بسوز سینۂ این ترک بہ بخش"۔(۴۷)

مانا کہ اس تذکرے میں بھی واقعات کو صحیح طور سے، یعنی تاریخی ترتیب کے ساتھ پیش نہیں کیا گیا ہے لیکن ایک بات جو خسرو کے تمام کلام کے مطالعے سے پایۂ تحقیق کو پہنچتی ہے وہ یہ ہے کہ وہ علاءالدین خلجی کے عہد میں، نہ کہ اس سے قبل کے عہد میں تصوف کی طرف زیادہ راغب ہوئے، اس موضوع پر تفصیلی بحث راقم الحروف نے اپنی کتاب "امیر خسرو دھلوی حیات اور شاعری" میں پیش کی ہے اور انکی مختلف مثنویات اور دیگر نظموں کے حوالوں سے اس کی وضاحت بھی کی ہے، اس سلسلے میں یہ بتانا بھی ضروری ہے کہ خسرو کی شاعری ان کی ذات پر پردہ نہیں ڈالتی ہے بلکہ ان کی ذات کو بے نقاب کرتی ہے، ان کی شاعری بھی دنیا کے دوسرے حقیقی شعرا کی شاعری کی طرح منکشف ذات ہے۔ اب ان کے چند اشعار، اس حوالے سے ملاحظہ ہوں۔

بسے خواستم کین تن ارجمند
بہ زندان عصمت کنم شہر بند
ولے چون ندارم زتوفیق نور
زمن کے شود ظلمت نفس دور

درون سوئے شہوت گرائی کنم
بروں دعوئے پارسائی کنم
بہ پنجاہ نزدیکم آمد حیات
ہنوزم نشد توبہ زین تربات
آئینہ سکندری (تالیف ٦٩٩ ہجری) (٤٨)

اب ستر سال کی عمر میں کہے ہوئے ان کے چند ایسے اشعار ملاحظہ ہوں جن کا تعلق اسی قسم کے انکشاف ذات سے ہے۔

عمر از شصت شد بہ ہفتاد قریب
نیست دل را زبہ افتاد نصیب
تنی از طاعت دین بیگانہ
کعبۂ بیرون و درون بتخانہ
نفس با من کہ چومہ با قصب است
مانع خیر چو مہ بازنب است
رسم مہر است کہ باہر کا میخت
اثر صحبت خود در او ریخت
من ہمانم کہ ز نفس منحوس
گشتہ ام زاغ کہ بودم طاؤس
مثنوی نہ سپھر مولفہ ٧١٨ ہجری (٤٩)

اوپر میں نے جو چند اشعار ان کی مثنوی نہ سپھر سے پیش کئے ہیں، اس کے آخری دو اشعار خاصے دلچسپ ہیں ان کا خلاصہ یہ ہے کہ رسم آفتاب ہے کہ اس کی کرنیں جس پر پڑتی ہیں انہیں بھی روشن کر دیتا ہے،

لیکن میرا منحوس نفس ایسا ہے اس پر کسی کی صحبت کا اثر کچھ نہیں ہوتا ہے بلکہ ترقی معکوس ہے، میں پہلے طاؤس تھا اور اب اپنی بدبختی سے زاغ بن گیا ہوں۔ ان دو اشعار کی طرف میں نے آپ کو متوجہ اس غرض سے کیا ہے کہ شاعری کو مبالغہ جس کا زیور ہے، بالکل حقیقت نہیں تصور کر لینا چاہیے۔ خسرو نے بہت کچھ اثر اپنے حبیب شیخ نظام الدین اولیاء کی محبت میں عاجزی و انکساری کا قبول کیا تھا اور جہاں تک کہ ان کے سوز درون کا تعلق ہے، جو روحانیت کی اساس ہے، جب تک کسی کا قلب رقیق نہ ہو، وہ کسی کا دکھ درد محسوس نہیں کر سکتا ہے اور نہ وہ کائنات کی وسعت میں، اپنی ہیچ میرزی کو محسوس کر سکتا ہے، اس بات میں شیخ نظام الدین اولیاء خود ان کے سوز درون کے قائل تھے، چنانچہ جہاں انہوں نے خسرو کو ترک اللہ (٥٠) کا خطاب دے رکھا تھا وہاں بارگاہ خداوندی میں ان کے سوز قلب کے صدقے میں اپنی نجات کے طالب ہوتے، میں یہ دو باتیں درمیان میں اس لئے لایا ہوں تاکہ یہ محسوس کیا جاسکے کہ خسرو کی شخصیت کی تعمیر میں شیخ نظام الدین کی صحبت کے اثرات کو خاصا دخل ہو گیا تھا، وہ ان کے مرید و مقلد نہ سہی، آزاد طبع، آزاد فکر، آزادہ رو اور قلندرانہ مذاق زیست کے قائل سہی۔

ترک ہر مذہب گرفتم زانکه نزد پیر دیر
ذکر مذہب لاابالی، ز اختلاف مذہب است (٥١)

لیکن انہوں نے اس سے انکار بھی نہیں کیا ہے کہ صحبت شیخ نے مجھ میں کوئی اثر پیدا نہ کیا۔ وہ اپنے چوتھے دیوان بقیہ نقیہ میں جہاں شاعری کے میدان میں اپنی دروغ بافی وغیرہ کا ذکر کرتے ہیں وہاں وہ نظام

الدین اولیاء کی محبت با برکت کے اثر کا بھی ذکر کرتے ہیں کہ (اُو)۔

مرا مسکنت آموخت و طینت بندہ از سرشت طیب اوست کہ اخلاقم از دم طیب او مطیب گشتہ است۔ و ہمہ خیر ہا پروردۂ انفاس اوست۔ (۵۲) اس کے بعد جب اپنے چوتھے دیوان بقیہ نقیہ کی خصوصیت بیان کرتے ہیں تو ان کا ذکر کرنا نہیں بھولتے ہیں کہ "این دیوان ہم کہ خسرو دیوانہاست کہ کلک بندہ با یمن قدوم شیخ الشیوخ خود کہ راہ نمون من است" (۵۳) الغرض یہ کہ انہوں نے شیخ نظام الدین سے نہ صرف عاجزی و انکساری سیکھی بلکہ شاعری کی دنیا میں بھی راہنمائی حاصل کی۔ اور اس کی طرف میں اشارہ پہلے بھی کر چکا ہوں کہ شیخ نظام الدین اولیاء خسرو کے استاد کئ معنوں میں تھے، چنانچہ سیرالاولیاء میں یہ بھی بتایا گیا ہے کہ شیخ نظام الدین نے خسرو کے نام، چند مکتوبات ذوقیات کے موضوع پر بھی لکھے تھے، (۵۴) جواب دستیاب نہیں ہیں۔

وہ لوگ جو خسرو کو صرف شیخ نظام الدین اولیاء کے حوالے سے جانتے تھے، اور اب بھی جانتے ہیں ان میں سے اکثریت ایسے لوگوں کی ہے جو نظام الدین اولیاء کو صرف ایک صوفی کی حیثیت سے جانتے ہیں وہ لوگ یا تو انکے گوناگوں ذوق، ذوق شاعری، ذوق نغمہ، ذوق رقص اور ذوق حسن پرستی سے نابلد ہیں یا کہ ان مشاغل کو من زمرۂ ذوقیات تصوف نہیں سمجھتے ہیں۔ چنانچہ یہی سبب ہے کہ وہ لوگ خسرو اور نظام الدین کے تعلقات کو صرف تصوف کے رشتے یعنی پیری اور مریدی کے رشتے سے دیکھتے اور اس کے لئے طرح طرح کی ایسی حکایتیں گھڑ رکھی تھیں جن کا کوئ ذکر سیرالاولیاء یا ان کے معاصر تذکروں اور کتب تواریخ میں نہیں

ملتا ہے۔ اب جبکہ تحقیق کا ذوق لوگوں میں بڑھ گیا ہے ضرورت اس امر کی ہے کہ امیر خسرو اور نظام الدین اولیاء کے تعلقات کو بھی تاریخی حقایق اور ایسے استاد کی روشنی میں دیکھا جائے جو ان کے معاصرین چھوڑ گئے ہیں اور آج دستیاب ہیں۔ چنانچہ یہ مضمون اسی کوشش کی جانب ایک قدم ہے۔ اب میں تصوف سے قدرے ہٹ کر، اس بات کی طرف آپ کو متوجہ کرنا چاہوں گا کہ خسرو اپنے زمانے میں زیادہ تر لوگوں کے درمیان یا تو ایک ندیم شاہ، نکتہ سنج، بذلہ گو اور شاعر بے مثال کی حیثیت سے مشہور تھے (خسرو نے اپنی مثنوی شکایت نامہ مومن پور عرف پٹیالی میں یہ لکھا ہے کہ میری صحبت زیادہ تر ظرفا کے ساتھ رہا کرتی اور یہ بات ضمناً بتائی جا چکی ہے کہ چیستان گوئی کا ذوق ان میں بچپن ہی سے تھا، چنانچہ وہ صرف ہندی ہی میں نہیں بلکہ فارسی میں بھی چیستان لکھا کرتے۔ غرۃالکمال میں اس کے نمونے دیکھے جا سکتے ہیں۔ خسرو نے سودا کی طرح کے ہزلیہ قصاید اور اشعار بھی لکھے ہیں) یا پھر ایک گائیک اور نائیک کی حیثیت، اور اس کے لئے کسی خارجی شواہد کی ضرورت نہیں انہوں نے خود یہ لکھا ہے کہ میری تصانیف موسیقی اتنی ہیں کہ اگر ان کو جمع کیا جائے تو تین دفاتر تیار کئے جا سکتے ہیں۔ (۵۵) سیرالاولیاء میں انہیں ایک خوش لحن اور پرسوز شعر خوان کی حیثیت سے بھی پیش کیا گیا ہے۔ چنانچہ آج قوالوں کی برادری امیر خسرو کو جو ایک نایک یعنی استاد موسیقی، اور قول تلبانے اور ترانے میں اور مختلف راگوں کے امتزاج سے کسی نئے راگ کا موجد قرار دیتے ہیں تو وہ کچھ بے وجہ نہیں ہے۔ سوال یہ پیدا ہوتا ہے کہ کیا نظام الدین اولیاء فن موسیقی سے نابلد تھے؟ اور کیا خسرو ان کو اس لئے عزیز نہ تھے کہ وہ فن موسیقی میں ید طولیٰ رکھتے اور ان کی

محفل سماع کی جان ہوا کرتے؟ اس سلسلے میں ایک آدھ اقتباس سیرالاولیاء سے شیخ نظام الدین کے ذوق سماع اور فن موسیقی کی مہارت سے متعلق ملاحظہ ہو۔ میر خورد لکھتے ہیں۔

"خوب طبعان عالم، از شعرائے بے نظیر و ندیمان دلپذیر و جوانان لطیفہ گو" (امیر خسرو میں یہ ساری خوبیاں تھیں وہ ایک شاعر بے نظیر ایک ندیم دلپذیر ایک جوان لطیفہ گو تھے)

ہمہ سر بر آستان حضرت سلطان المشائخ نہادہ بودند۔ و از دولت او ہر کسے بہ اندازہ طبع خویش در ہر قسم کہ می بودند، ذوقہا در سینہ خود احساس می کردند۔ وہ قوالدن خوش گوئ کہ چاکران آن حضرت بودند۔ و سائر قوالان شہر نظر برلطافت طبع آن بادشاہ عشق۔ واضع علم موسیقی گشتہ دمبدم غزلے جدید، و صورت نو، می آوردند و کار سرود را بعلوم علوی می رسانیدند "۔ (٥٦)

محولہ بالا عبارت سے جہاں یہ بات واضح ہوتی ہے کہ علم موسیقی میں خواجہ نظام الدین اولیاء کو بڑا درک حاصل تھا، جب بھی کسی قوال سے، کسی شعر خوان سے، یا ہندی بول گانے والوں سے، راگ راگنیوں کے برتنے میں خطا سرزد ہوتی تو وہ ٹوک دیا کرتے اور جب کوئ شخص عالم وجد میں ان کے ساتھ رقص کرتا اور اس کی پاکوبی، غیر اصولی ہوتی تو وہ اسے رقص سے منع کر دیا کرتے۔ اس کی مثالیں سیرالاولیاء کے حوالے سے دی جا سکتی ہیں۔ اختصار مانع ہے، اس سلسلے میں یہ بھی جاننا ضروری ہے کہ موسیقی ہو یا رقص، جو اظہار آہنگ کے دو مختلف ذرایع ہیں ان کا ذوق عشق ہی کی دولت سے کسی کی شخصیت میں رونما ہوتا ہے

چنانچہ شیخ المشائخ کہا کرتے، "عشق را مطرب از درون باشد"۔ (۵۷) اور ایک موقع پر جب ان سے یہ پوچھا گیا کہ شیخ بدرالدین تو بہت ضعیف اور عمر رسیدہ تھے، وہ کیونکر رقص کیا کرتے، اس پر شیخ نے فرمایا کہ "او نمی رقصد، عشق می رقصد ۔ ہر کرا عشق است در رقص است ۔(۵۸)

میرخورد نے شیخ نظام الدین اولیاء کو جو بادشاہ عشق کا لقب دیا ہے، وہ کچھ بے وجہ نہیں ہے۔ ان پر جذبہ عشق بچپن ہی سے غالب تھا۔ ایام کودکی میں، وہ اپنے شہر بدایون میں ایک پسر شحنہ پر بُری طرح عاشق ہو گئے تھے کہ اس کے عشق میں ایک دن اپنے جامنے کو چاک چاک کر ڈالا۔ (۵۹) چنانچہ ان میں غلبہ عشق پیری تک قایم رہا اور اگر یہ کہا جائے کہ ایک بادشاہ عشق دوسرے بادشاہ عشق پر عاشق تھا تو خسرو اور نظام الدین اولیاء کی محبت اور عقیدت کو سمجھنے میں آسانی ہو سکتی ہے۔ پیری مریدی کا رشتہ، اطاعت شیخ اور راضی بہ رضائے الٰہی ہونے کا رشتہ ہے، اس کے برعکس عاشقی کا رشتہ ناز فرمائی و بے نیازی کا رشتہ ہے، تمام انسانی رشتوں میں یہ رشتہ، اکمل رشتہ انسانیت ہے کہ یہ رشتہ دو آزاد شخصیتوں کے انجذاب باہمی اور افتراق باہمی کا رشتہ ہے۔ یہ سارے رشتوں پر غالب آنے کا رشتہ ہے، آزادہ روی و وارستگی اخوت و محبت اور اخلاق مروت کی باہمی کشاکش و ہم آہنگی کا رشتہ ہے۔ اس کی منطق ہی جداگانہ ہے۔ اسکا اظہار کیونکر ہوا کرتا، اس کو میر خورد نے امیر خسرو کو شیخ المشائخ کا محرم راز بتا کر چھوڑ دیا ہے۔ لیکن ایک محفل سماع کی جو تصویر کھینچی ہے، اس سے کچھ کچھ شیخ کی اس محبت کا اندازہ ہوتا ہے جو انہیں خسرو سے تھی، ایک موقع پر حسن بہدی یا پہدی قوال نے

شیخ اوحدی کرمانی کی ایک غزل چھیڑی، اس پر شیخ کو گریہ آیا اور وہ عالم وجد میں آگئے لیکن جب خسرو نے دیکھا کہ ان کے ذوق سماع کی تسکین خاطر خواہ اس سے نہ ہوپائی تو انہوں نے یہ غزل چھیڑ دی۔

رخ جملہ را نمود، مرا گفت تو مبین
زین ذوق مست بے خبرم کین سخن چہ بود

اس پر میر خورد اپنی یاد داشت کی بنا پر لکھتے ہیں کہ "ہمینکہ این بیت بسمع مبارک حضرت سلطان المشائخ رسید او بگوشہ چشم کہ چشمہ محبت بود سوئے امیر خسرو دید باز ہمان حال و ہمان گریہ بر سلطان المشائخ مستولی شد"۔ (٦٠) یعنی ان کے لئے خسرو فیضان محبت کی بھی ایک شخصیت تھے۔

غزل ایک ایسی صنف سخن ہے کہ جس کے سارے اشارات عمومی حیثیت کے ہوتے ہیں اور یہ نہیں کہا جا سکتا ہے کہ فلاں شعر میں جو اشارہ ہے وہ فلاں شخصیت سے تعلق رکھتا ہے۔ تا وقتیکہ بداہۃً کوئی اشارہ نہ کیا گیا ہو۔ امیر خسرو کی ایک غزل ایسی بھی ہے جس کے اشارات، نظام الدین کی طرف معلوم ہوتے ہیں لیکن اس غزل سے چند اشعار پیش کرنے سے قبل یہ بتانا ضروری سمجھتا ہوں کہ خسرو کو ا پنے کلام میں شیرینی پیدا کرنے کے لئے اپنے دہن میں شیخ نظام الدین کے لعاب دہن پانے کی بڑی خواہش تھی۔ چنانچہ وہ وسط الحیات کے دیباچے میں ایک بیت میں کہتے ہیں۔

یا رب آن معنی کہ در کام محمد ریختی
جرعہ ای برمن چکان آبی ازآن برمن رسان

معلوم ایسا ہوتا ہے کہ اس کے بعد کے زمانے میں وہ اپنی اس خواہش کو پوری کرنے میں کامیاب ہو گئے تھے، چنانچہ وہ اپنی مثنوی نہ سپہر میں شیخ کی مدح میں لکھتے ہیں۔

من از وے لعاب دہن یافتم
کہ زین گونہ آب دہان یافتم (۶۱)

اب اس شعر کو سامنے رکھتے ہوئے ایک غزل کے چند اشعار ملاحظہ ہوں۔

آن کیست کہ می آید، صد لشکر دل، با او
درویش جمالش ما، سلطان دل ما او
بی صبح شبی خواہم کہ او غم خود گویم
من گویم و او خندد، تنہا من و تنہا او
مہتاب چہ خوش بودی کہ او بودی و من تنہا
لب بر لب و رو بر رو، او بامن و من با او
من خسرو و اُو زیبا، بنگرکہ چہ تنگ است این
دیباچہ دلہا من، آئینہ جا نہا اُو

خسرو نے نظام الدین اولیاء کی وفات پر ایک مرثیہ کہا تھا اور جس میں انہوں نے شیخ نظام الدین کی تاریخ وفات بھی نظم کی ہے، اور جس کا حوالہ میر خورد نے سیرالاولیاء میں دیا ہے۔ (۶۲) وہ مرثیہ خاصا طویل ہے، بارہ بارہ ابیات کے گیارہ بندوں پر مشتمل ہے، ہر بند کی آخری بیت میں ردیف اور قافیہ بدل جاتا ہے۔ گیارہویں بند کی آخری دو بیتیں ملاحظہ ہوں۔ (۶۳) ان دونوں اشعار میں نظام الدین اولیاء کے اس عشق کی

وضاحت ملتی ہے جو ان کو خسرو سے تھی۔

چو عشق پاک را، ز آلایش شہوت نیا لودی
وصال جاوداں از قرب رب العالمین بادت
چو در دیدا ر چشم آرزو را در کشاد آری
دران حالت ز حال خسرو بیچارہ یاد آری



ماخذ اور تعلیقات

۱۔ نظام اردو خطبات، ۱۹۷۰ء، حضرت نظام الدین اولیاء حیات اور تعلیمات، صفحہ ۲۳۔ پروفیسر محمد مجیب مرحوم، اشاعت اول ۱۹۷۲ء شائع کردہ شعبہ اردو، دہلی یونیورسٹی دہلی۔۷

۲۔ غلام احمد بریان نے میر خورد کی تصنیف سیرالاولیاء کا ترجمہ اردو میں ۱۹۲۳ء لاہور سے شائع کروایا تھا، یہ ترجمہ بھی کمیاب ہو گیا تھا اب اس کی عکسی نقل، لاہور سے الکتاب ناشرین نے ۱۹۷۸ء میں شائع کی ہے، حوالہ اسی عکسی نقل سے دیا جائے گا۔

۳۔ سیرالاولیاء کے متعدد قلمی نسخوں کی نشان دہی مختلف جگہوں میں کی گئی ہے، لیکن ان میں سے صرف ایک کا متن شائع ہوا ہے اسے چرنجی لال جینی (رئیس قدیم درگاہ نظام الدین اولیاء واقع غیاث پور متصل دہلی) نے نہایت جانفشانی سے مرتب کر کے، ۱۳۰۲ء ہجری / ۱۸۸۵ء میں شائع کرایا تھا، اس کی عکسی نقل حال ہی میں مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (واقع اسلام آباد) نے ۱۹۷۸ء میں

شائع کردی ہے، اس کتاب میں سیرالاولیاء کے اس فارسی نسخے سے جتنے بھی حوالے دئے جائیں گے ان کے سامنے "س" لکھ کر صفحات کے نمبر درج کردئے جائیں گے۔

۴۔ ترجمہ سیرالاولیاء از بریان ۔ ص ۱۶۲ ۔ آ گے کے صفحات میں بریان لکھ کر صفحہ نمبر لکھ دیا جائے گا۔ وہ الحاقی عبارت یہ ہے، جو ایک تشریحی عبارت ہے اور متن سے بالکل ہٹی ہوئی ہے۔ "واضح ہو کہ جناب سلطان المشائخ قدس سرہ ۔۔۔ آپ کی ولادت ۶۳۶ ہجری میں ہوئی"۔ فارسی کے متن میں یہ سارے جملے نہیں ہیں۔

۵۔ س۔ ص ۔ ۱۱۰

۶۔ ایضاً ۔ ص۔ ۱۱۶

۷۔ ایضاً ۔ ص ۔ ۱۱۷

۸۔ ایضاً ۔ ص ۔ ۱۲۶

۹۔ ایضاً۔ ص ۔ ۱۲۶

۱۰۔ ایضاً ۔ ص۔ ۱۲۷ ۔ ۱۲۹

۱۱۔ ایضاً ۔ص ۔ ۹۹

۱۲۔ ایضاً ۔ ص۔ ۱۰۱

۱۳۔ مطبوعہ۔ کتب خانہ انجمن ترقی اردو، اردو بازار دہلی (بار دوم)

۱۴۔ تاریخ فیروز شاہی اُردو ترجمہ مرکزی اردو بورڈ لاہور، ۱۹۶۹ء ، ص ۱۹۳ ۔

۱۵۔ مولفہ ابوعبداللہ محمد فاضل بن سید احمد بن حسن حسینی ترمذی۔ مخزونہ انجمن ترقی اردو کراچی کیٹلاگ نمبر ف ۱۰/۳

۱۶۔ س ۔ ص ۔ ۳۹۷

۱۷۔ سوانح حضرت محبوب الٰہی، اخلاق حسین دہلوی

۱۸۔ س ۔ ص ۔ ۱۱۸

۱۹۔ ایضاً ۔ ص ۔ ۱۱۸

۲۰۔ ایضاً ۔ ص ۔ ۱۱۹

۲۱۔ من کہ از زُمرہ سوارانم، ازتھی دست اشک بارانم (کلیات خسرو، انڈیا آفس لائبریری کیٹلاگ شمارہ ۱۱۸۸ دیوان تحفۃ الصغر کی آخری نظم، اس سے بھی پتہ چلتا ھے کہ مثنوی شکایت نامۂ مومن پورعرف پٹیالی خسرونے بیس اکیس برس کے سن یعنی ۶۷۱، یا ۶۷۲ ھجری میں تصنیف کی اُس زمانے میں وہ پٹیالی میں تھے۔

۲۲۔ دیباچہ تحفۃ الصغر ۔ کلیات خسرو، شمارہ Add. 21104 برٹش میوزیم لائبریری لندن ف (۵، ۶، ۷)

۲۳۔ ایضاً

۲۳۔ دیباچۂ وسط الحیات، کلیات خسرو، شمارہ Add, . 21104 برٹش میوزیم لائبریری لندن

۲۵۔ س ۔ ص ۔ ۳۱۱

۲۶۔ ایضاً ۔ ص ۔ ۳۶۷ «چوں بندہ بحد بلاغت رسید»

۲۷۔ ایضاً ۔ ص ۔ ۳۳۱

۲۸۔ ایضاً ۔ ص ۔ ۳۶۷

۲۹۔ ایضاً ۔ ص ۔ ۲۲۰ «شب جمعہ سنہ احدے و عشر و سبعمایہ

۳۰۔ ایضاً ۔ ص ۔ ۳۶۷،(جب وہ پیدا ہوئے تھے تو ان کے دادا سید محمد کرمانی زندہ تھے)

۳۱۔ ایضاً ۔ ص ۔ ۳۶۷

۳۲۔ ایضاً ۔ ۵۱۶ «امیر خسرو را پیش خود طلبید و فرمود کہ توتعلق بہ دنیاداری ترانشاید کہ دستہا بالا کردہ در رقص در آئی»

۳۳۔ ایضاً ۔ ص ۔ ۵۱۷

۳۴۔ ایضاً ۔ ص ۔ ۳۱۱

۳۵۔ ایضاً ۔ (۱۸ ربیع دوم، ۷۲۵ ھجری) ۔ ص ۔ ۱٦۵

۳٦۔ پهلی جمادی الثانی ۷۲۵ ھجری ۔ امیر خسرو دھلوی اور شاعری (مرتبہ پروفیسر ممتاز حسین) مطبوعہ نیشنل بک فاؤنڈیشن ۱۹۷٦ء ۔ ص ۔ ۳۱۰

۳۷۔ س ۔ ص ۔ ۳۱۳ ۔ ۳۱۵

۳۸۔ امیر خسرو دھلوی، حیات اور شاعری (مرتبہ پروفیسر ممتاز حسین) ۔ ص ۔ ۳۱٦ ۔ ۳۱۷

۳۹۔ اردو ترجمہ سیرالاولیاء (برہان) ۔ ص ۔ ۲۹۹

۴۰۔ دیوان نهایت الکمال مطبوعہ ۔ ص ۔ ۱۵, ۲۲

۴۱۔ مثنوی قرآن السعدین ۔ مطبوعہ علی گڑھ ۔ ص ۔ ۸۸ ۔ ۸۹

۴۲۔ غرة الکمال، کلیات خسرو، کیٹلاگ شمارہ Add. 21104 برٹش میوزیم لائبریری لندن ف ۳۱

۴۳۔ ایضاً ۔ ف ۔ ۲۲۵

۴۴۔ س ۔ ص ۔ ۳۳۷

۴۵۔ ایضاً ۔ ص۔ ۳۸٦

۴٦۔ (دیوان نهایت الکمال ۔ قصیدہ حلق الاشعار)

۴۷۔ عرفات العاشقین از تقی اوحدی ۔ مخطوطہ ۔ ص ۔ ۲۱۳، سنہ تالیف ۱۰۲۳ ھجری کیٹلاگ شمارہ H. L. no 229 خدا بخش اورینٹل پبلک لائبریری، پٹنہ، ھندوستان

۴۸۔ مطبوعہ علی گڑھ ۔ ص ۔ ۲۸۰ ۔ ۲۸٦

۴۹۔ مرتبہ ڈاکٹر وحید مرزا ۔ ص ۔ ۳۳۷ ۔ ۳۵۵

۵۰۔ س ۔ ص ۔ ۳۱۳

۵۱۔ کلیات غزلیات خسرو ۔ مطبوعہ پیکیجز لمیٹڈ لاہور

۵۲۔ دیباچہ دیوان بقیہ نقیہ ۔ کلیات خسرو، Add. 21104 برٹش میوزیم لائبریری لندن

۵۳۔ ایضاً

۵۴۔ س ۔ ص۔ ۳۱۲

۵۵۔ کلیات خسرو ۔ ب، م ۔ شمارہ ۲۱۱۰۳

نظم را کردم سه دفتر ور به تحریر آمدی

علم موسیقی سه دفتر بود ار باور بود

۵۶۔ س ۔ ص۔ ۵۲۰۔ ۵۲۱

۵۷۔ ایضاً ۔ ص۔ ۵۲۰ ۔ ۵۲۱

۵۸۔ ایضاً ۔ ص ۔ ۵۱۵

۵۹۔ ایضاً ۔ ص ۔ ۳۸۹

۶۰۔ ایضاً ۔ ص ۔ ۵۲۶

۶۱۔ مرتبہ ڈاکٹر وحید مرزا ۔ ص ۴۷

۶۲۔ س ۔ ص ۔ ۱۶۵۔ "امیر خسرو رحمتہ اللہ علیہ در مرثیہ سلطان المشائخ تاریخ نقل (رحلت) در بیت آوردہ است۔

ربیع دوم و هژده زمه در ابر رفت آن مه

زمانه چون شمار بیست دارد پنج و هفصد را

۶۳۔ یہ مرثیہ نایاب ہوگیا تھا جو نہایت الکمال کے بعض نسخوں میں ملتا ہے، اتفاق سے پنجاب یونیورسٹی کی لائبریری میں نہایت الکمال کے ایک نسخے میں یہ مرثیہ دستیاب ہو گیا چنانچہ ڈاکٹر آفتاب اصغر

نے یونیورسٹی کے مجلہ "تحقیق" جلد اول شمارہ خاص ۳ ۳ (۱۹۷۸ ۔ ۱۹۷۹)
میں تعلیقات کے ساتھ شائع کردیا ہے۔ یہ اشعار وہیں سے نقل کیئے گئے ہیں۔



ڈاکٹر آصفہ زمانی
اُستاد، شعبہ فارسی
دانشگاہ لکھنؤ

برصغیر میں فارسی تحقیق کے عناصر اربعہ

حقائق کی تلاش و جستجو کا دوسرا نام تحقیق ہے تحقیق علم و فن کا ایک نہایت اہم شعبہ ہے، یہ ایک ایسا لائحہ عمل ہے جس کا عالمانہ طور پر اور محتاط طریقہ سے کوئی حل پا لیا گیا ہو، ایمانداری، بے تعصبی، ذہانت و قابلیت صبر و استقلال وسیع مطالعہ اور ژرف نگاہی اس کے اہم اجزاء ہیں، لیکن ذوق طلب تلاش و جستجو کا بنیادی عنصر ہے یہی وہ جذبہ ہے جو انسان کو دانہ چینی کے لئے آمادہ کرتا ہے، ابو طالب کلیم ہمدانی نے اسی بات کی ترجمانی شعر کی زبانی یوں کی ہے۔

هیچ گه ذوق طلب از جستجو بازم نداشت
دانه می چیدم من آن روزی که خرمن داشتم

کسی بھی ادب پارے کی پرکھ کے لیئے تحقیق و نقد کا سہارا لیا جاتا ہے اگرچہ نقد و تحقیق کے اصول جداگانہ ہیں۔ لیکن ادبی تحقیق، تنقید کے اکثر نتائج سے ہم آہنگ ھوتی ھے۔ جبکہ نقد کے ساتھ ضروری نہیں کہ اس میں تحقیق کا عنصر بھی موجود ھو۔

فارسی ادبیات میں بیسوی صدی سے پہلے تحقیق کی کوئی باقاعدہ اور منظم صورت نظر نہیں آتی. ہاں ارادی یا غیر ارادی طور پر اس کی ابتدائی شکل ہمیں فارسی تذکروں، فرہنگوں، خطوط وانشاء، ملفوظات اور شروح و حواشی وغیرہ میں دیکھنے کو ملتی ہے یہ کہنا غلط نہ ہوگا کہ فارسی ادبیات کی تحقیق کا کام بیسویں صدی میں زیادہ مستحکم، اصولی اور علمی طریقہ پر انجام پایا اس کا یہ مطلب نہیں کہ سنجیدہ ذہن و دماغ اسی صدی کی دین ہیں بلکہ اس کی اصل وجہ اصول اور مسایل تحقیق کا بڑی حدتک مدون ہونا ، فنی سطح پر اسے موضوع بحث بنایا جانا تحقیق کو باقاعدہ شعبہ علم تسلیم کیا جانا ، نیز یونیورسٹی کی اعلی سطح پر تحقیقی مقالوں کا لکھا جانا شامل ہے۔

ادبیات کے سلسلہ میں اور خصوصاً فارسی ادبیات کے سلسلہ میں تحقیق و نقد کا جس قدر کام اس صدی میں ہوا ، اس سے قبل نظر نہیں آتا ، اس لئے بیسویں صدی کو « تحقیق کی صدی » کہا جائے تو بے جا نہ ہوگا۔

بیسوی صدی میں تحقیقی کام کی نوعیت کے اعتبار سے محققین کی ایک اچھی تعداد دیکھنے کو ملتی ہے جنہوں نے مختلف نوعیتوں کے اعتبار سے مختلف تحقیقی کارنامے انجام دئے ہیں، ان میں،

مولانا محمد حسین آزاد(۱)

خواجہ الطاف حسین حالی(۲)

مولانا شبلی نعمانی(۳)

شمس العلماء پروفیسر محمد عبدالغنی(۴)

بانی موئسسۂ انجمن ایران وایڈیٹر مجلہ انڈو ایرانیکا

ڈاکٹر محمد اسحق، پروفبسر محمد شفیع(۵)

پروفیسر محمد اقبال (اورئنٹل کالج لاہور)

شیخ محمد اکرام(۶)

پروفیسر زبیر احمد صدیقی(۷)

عبدالرزاق کانپوری(۸)

پروفیسر مسعود حسن رضوی(۹)

شیخ محمد اکرام، پروفیسر ہادی حسن، قاضی عبدالودود، مولانا امتیاز علی عرشی، پروفیسر رضا احمد بدایونی پروفیسر وحید مرزا(۱۰)

پروفیسر نجیب اشرف ندوی، سید صباح الدین عبدالرحمن(۱۱)

پروفیسر نذیر احمد پروفیسر سید حسن، پروفیسر امیر حسن عابدی اور پروفیسر نورالحسن انصاری (۱۲)

کے اسمائے گرامی قابل ذکر ہیں۔

ہم نے اپنے مقالہ کی بحث میں محققین کی اس فہرست سے چار ایسے بر جستہ ترین محققین کا انتخاب کیا ہے، جو تحقیق کے کسی نہ کسی خاص میدان کے شہسوار ہیں وہ ہیں مولانا شبلی نعمانی، پروفیسر حافظ محمود شیرانی، پروفیسر نذیر احمد اور پروفیسر امیر حسن عابدی، یہ فارسی تحقیق کے وہ عناصر اربعہ ہیں جنہوں نے کسی حدتک جادۂ تحقیق کی کسی ایک شاہراہ کا انتخاب کیا ہے اور اسے درجۂ کمال تک پہنچایا ہے نوعیت کے اعتبار سے ان محققین نے تحقیق کا ایک تسلی بخش معیار قائم کیا ہے اور اپنے گراں قدر تحقیقی کارناموں سے آئندہ نسلوں کے لئے کچھ مخصوص جگہوں کا تعین کیا ہے۔

فارسی ادبیات کی باقاعدہ تحقیق و نقد کا اولین نقش شبلی نعمانی کی شعر العجم ہے شعر العجم سے قبل باضابطہ اور منظم طور پر ہمیں تحقیق و نقد کا کوئی دوسرا کارنامہ نظر نہیں آتا، اس لئے شبلی کا تخصص بانی نقد و تحقیق کے اعتبار سے اہم ھے اور بنیان گزار نقد و تحقیق کا تاج انہیں کے سرکی زینت ہے۔

مولانا شبلی نے ۱۹۰۷ء میں شعر العجم کی پہلی جلد تصنیف کی اس کے بعد یکے بعد دیگرے اس کی چار جلدیں اور سامنے آئیں، اس میں شک نہیں کہ شبلی نے انتہائی تلاش و تفحص اور عرق ریزی کے بعد بالتفصیل پہلی بار نہ صرف فارسی کے شعری عناصر کی تحقیق و تنقیدی بحث دنیائے فارسی کے سامنے پیش کی بلکہ تحقیق کے اس ابتدائی دور میں جبکہ آج کل کی طرح آسانیاں بھی فراہم نہ تھیں، محدود مأخذ کے باوجود رودکی سے لے کر ابو طالب کلیم ھمدانی تک فارسی کے ممتاز شعراء و ادبا

کا باعتبار ادوار، تاریخ وار ایک ایسا منظم و مبسوط مواد پیش کیا جو بلا شبہ آج بھی ہمارے لئے ہر لحاظ سے ایک سنگ میل کی حیثیت رکھتا ھے بلاشک و تردید، تحقیق و تنقید کو سمت اور رفتار عطا کرنے میں شعر العجم کا مرتبہ اپنی جگہ مسلم ہے۔

بعد کی تحقیق نے شبلی کے اس تحقیقی و تنقیدی کام سے کسی حد تک بے اطمینانی کا اظہار کیا، ان معترفین میں حافظ محمود شیرانی کا نام سر فہرست ہے جنھوں نے تنقیدی شعرالعجم لکھ کر شعرالعجم کی تاریخی و تنقیدی فروگذاشتوں اور کوتاہیوں کی جانب پہلی بار اہل نظر کی توجہ مبذول کرائی، تنقید شعرالعجم کی پہلی قسط اکتوبر ۱۹۲۲ کو منظر عام پر آئی اس کے بعد اس بحث نے اس موضوع پر اظہار خیال کا دروازہ کھول دیا، ان میں بالترتیب مولانا عبدالحلیم شرر (جون ۱۹۲۳م) سید سلیمان ندوی (فروری ۱۹۲۳) عبدالسلام ندوی (مابین ۳۰، ۱۹۲۵م) تبصرہ نگار "برھان" دھلی (فروری ۱۹۳۳) عبداللطیف اعظمی ۱۹۳۵م)، ماہر القادری (ستمبر ۱۹۶۰م) شیخ محمد اکرام (۱۹۷۱م)، ڈاکٹر آفتاب احمد صدیقی (بنگلادیش) اور پروفیسر نذیر احمد (۱۹۸۰،م) کی نگارشات سامنے آئیں، جس میں اس موضوع کی تائید و تردید میں مختلف خیالات کا اظہار کیا گیا جواب الجواب کے اس سلسلہ میں اگرچہ کوئی حتمی اور فیصلہ کن رائے قائم نہیں کی گئی تاہم مولانا شبلی کے ساتھ یہ اختلافی نظریے بہ لحاظ تحقیق فالِ نیک ثابت ہوئے اسلئے کہ اس بحث سے شعرالعجم کے مرتبہ میں تو کوئی کمی واقع نہیں ہوئی البتہ ان اختلافات اور اُن غلطیوں کی نشاندھی کی روشنی میں "شعر العجم" کی بھرحال ایک

ایسی صاف ستھری اور تحقیق شدہ شکل ضرور نکھر کر سامنے آگئی جس کی افادیت پہلے سے زیادہ مسلم ہے اور میں سمجھتی ہوں کہ تحقیق کے سلسلہ میں یہ ایک مثبت قدم ہے۔

ادبی تحقیق میں استشہاد کو کافی دخل ہے شہادتیں دو طرح کی ہوتی ہیں اول "خارجی شہادت، دوم داخلی شہادت، خارجی شہادتوں میں تاریخیں، تذکرے ، ادبی تحریریں، سیاحت نامے خطوط اور ڈائریاں وغیرہ شامل ہیں جبکہ داخلی شہادتوں میں شاعر یا مصنف کے کارناموں، زبان و بیان الفاظ و محاورات اصطلاحات و فقرات کی ساخت سے کسی خاص عہد کا تعین کیا جاتا ہے اس قسم کی شہادتیں خارجی شہادتوں کے مقابلہ میں زیادہ مفید اور معتبر مانی جاتی ہیں یہ ایک طرح کا کتابی پوسٹ مارٹم ہے جس میں ایک ایک لفظ ایک ایک محاورے اور ایک ایک کلمہ پر دقت کے ساتھ نظر کرنی ہوتی ہے اور پھر اس طریقہ کار سے کلام کی آمیزش اور ملاوٹ کا پتہ لگایا جاتا ہے گویا داخلی شہادت ایک ایسا آلہ ہے جس سے دودھ کا دودھ اور پانی کا پانی علیحدہ کیا جاسکتا ہے۔

حافظ محمود شیرانی اس سلسلہ میں اجتہاد کا درجہ رکھتے ہیں، ان کی تحقیق کا ایوان عموماً داخلی شہادتوں پر قائم ہے، انہوں نے اس بنیاد پر بعض چونکا دینے والے کارنامے انجام دیے ہیں، «تنقید شعرالعجم» اور "فردوسی اور شاھنامہ" سے متعلق ان کی تحقیق خالص داخلی شہادتوں بر منحصر ہے۔

تنقید شعر العجم میں رودکی سے لے کر نظامی تک یوں تو بقول شیرانی "جہاں جہاں شبلی کے طاقتور قلم نے لغزشیں کی ہیں داخلی شواھد

کی روشنی میں انہوں نے ان کی اصلاح کی حتی الامکان کوشش کی ہے لیکن انوری اور عطار سے متعلق ان کی تفصیلی بحث خاص طور پر داخلی شہادتوں سے لبریز ہے، داخلی شواهد کی روشنی میں انوری سے متعلق سات آٹھ قصاید کے الحاقی ہونے کی نشاندہی اور ساتھ ہی سعید نفیسی کے اس قول کی تردید بھی کہ یہ قصاید سید سراج الدین سگزی (قرن هفتم) سے متعلق نہیں بلکہ سلطان شمس الدین التتمش۔(۶۰۷, ۶۳۳ ھ) اور اس کے فرزند رکن الدین فیروز شاہ کے زمانے سے تعلق رکھتے ہیں اور ایک قدیم ہندوستانی شاعر تاج ریزہ نامی کی یادگار ہیں، نیز فرید الدین عطار سے منسوب کتابوں کی صحیح باز یافت جیسی مثالیں ان کی ژرف بینی پر دلالت کرتی ہیں۔

"فردوسی اور شاهنامہ" سے متعلق ان کی تمام تر تحقیق داخلی شواہد کی مرہون منت ہے، داستان "بیژن و منیژہ" میں الف اشباع کی کثرت استعمال کو بنیاد بنا کر یہ ثابت کرنا کہ یہ داستان شاهنامہ سے قبل کی اور سب سے پہلی داستان ہے داخلی شہادت کی اعلی مثال ہے(۱۳) شاهنامہ کی تکمیل کے پینتیس(۳۵) سالہ مدت کے نشیب و فراز کو اشعار کی رو سے فردوسی کی سر خوشی و اضمحلال کو بنیاد بناکر اشعار کے نشیب و فراز کو پہچاننا اور اسی بنیاد پر شاهنامہ کی داستانوں کو ادوار کے لحاظ سے "زمانہ طوس" اور «زمانہ غزنی» کے عنوانات کے تحت تقسیم کرناً بھی داخلی شواہد هی کی مثالیں ہیں، شاهنامہ سے متعلق صدیوں پرانے **اس** تصور کو که شاهنامہ سلطان محمود غزنوی کی خواہش پر **کسی صلہ یا** معاوضے کی امید پر نظم کیا گیا رد کرنا اور اسے فردوسی **کے جذبہ حب**

الوطنی کا باعث قرار دنیا بھی داخلی شہادتوں پر ھی مبنی ہے هجو سلطان محمود سے متعلق نظامی عروضی سمر قندی اور دیباچہ قدیم کی روایت سے انحراف کرتے ہوئے شاھنامہ کے اشعار کی روشنی میں محمود کی ناراضگی کی اصل وجہ اختلاف مذھب نہ قرار دینا، فردوسی سے منسوب هجو کوسراسر بہتان ثابت کرنا، نیز هجویه اشعار کی کثرت کو الحاقی ثابت کرنے میں بھی انھوں نے داخلی شہادتوں کو ہی بنیاد بنایا ہے۔

مثنوی "یوسف زلیخا" کو فردوسی سے منسوب کرنے کی روایت کے سلسلہ میں مغربی مستشرقین کے عقیدوں کو باطل قرار دیتے ہوئے مثنوی میں مستعمل الفاظ و کنایات و محاورات و اسماء و زبان کی مثالیں دیکر ثابت کرنا بھی داخلی شواھد کی اعلی مثال ہے۔

داخلی شہادت کی بنیاد پر ان کا ایک چونکا دینے والا کارنامہ خواجہ معین الدین چشتی سے منسوب فارسی دیوان کی نشاندہی ہے، دیوان میں مستعمل مخصوص زبان والفاظ کی تکرار کی بنا پر یہ نتیجہ اخذ کرنا که اس کا قایل کوئی واعظ رہا ہوگا اور پھر واعظین کی صف سے اس واعظ کو ڈھونڈ نکالنا نیز اس کے دوسرے آثار مثلاً "معراج النبوت" سے ثابت کردینا که مذکوره دیوان خواجہ معین الدین چشتی(رح) کا نہیں بلکہ سلطان ابوالغازی حسین کے عہد کے ایک زبردست فاضل مولانا معین الدین ابن مولانا شرف الدین حاجی محمد الفراھی سے وابستہ ہے شیرانی کی وسعت مطالعہ، ان کی اعلی استعداد و صلاحیت اور ژرف بینی کی عمده مثال ہے، اسی طرح خط املا کی بنیاد پر مثنوی "عروة الوثقی" کے متعلق اس خیال کو رد کرنا کہ یہ مثنوی شہاب مہمره، استاد خسرو کی تصنیف ہے اور یہ ثابت

کرنا کہ یہ ہندوستان کے ایک نا معلوم شاعر شہابی تخلص کی یادگار ہے، داخلی شہادت کی بین مثال ہے۔

غرضیکہ پروفیسر شیرانی نے مضبوط داخلی شہادتوں کی بنیاد پر مفروضات کے بڑے بڑے بت توڑے ہیں، تحقیق کے میدان میں ان کی یہ بت شکنی اور جسارت بلا شبہ قابل تحسین ہے۔

پروفیسر محمود شیرانی کو تحقیق کے اس میدان کا سر خیل کہا جائے تو بے جانہ ہوگا۔

ادبی تحقیق کے سلسلہ میں صحت متن کا مسئلہ ایک انتہائی اہم مسئلہ ہے۔

اس کام کو ہم متنی تحقیق کہہ سکتے ہیں "متنی تحقیق" کے سلسلہ میں ایک محقق کو چند بنیادی امور کو ذہن میں رکھنا ضروری ہوتا ہے تبھی وہ متنی تحقیق کے فرائض سے عہدہ برآ ہو سکتا ہے مثلاً متن کی ہئیت یعنی حدود کا تعین، ترتیب متن اور کتابت متن کی تاریخی اہمیت حاشیہ نگاری، اصلاحی حواشی(۱۳) تقابلی حواشی اور تعلیقات متن وغیرہ فرہنگ و دواوین تذکروں اور خطوط و انشا کے نثری شہ پاروں کی صحت کے وقت متنی تحقیق بروئے کار لائی جاتی ہے۔

متنی تحقیق بڑی صبر آزما چیز ہے اور شاید جادۂ تحقیق کی دشوار گذار منزل تک اس راستہ سے گذرنا سہل الحصول طبیعتوں کا کام نہیں اس شاهراه سے تو کچھ وہی لوگ گذر سکتے ہیں «سخت کوشی» جن کا مذہب اور «کوہ کندن» جن کا ایمان ہو اس دشوار گذار منزل کو جس شخص نے اپنی

زندگی کا مقصد بنالیا، تحقیق کی دنیا میں وہ معتبر نام ہے پروفیسر نذیراحمد کا۔ اگرچہ انہوں نے اپنی چالیس سالہ ادبی زندگی میں مختلف تحقیقی و تنقیدی مضامین لکھے کہ جن کی بدولت خود تحقیق گراں بار ہے لیکن «متنی تحقیق» کے سلسلہ میں ان کی عرق ریزی اور دقت نگاہی کا مقابل ملنا مشکل ہے تلفظ، لہجے، املا اور الفاظ کی صحت پر آپ نے بیسیوں مضامین لکھ کر بار بار ذہنوں کو اس طرف متوجہ کیا ہے۔ جس میں غالب اور ذال فارسی، «دساتیر پر ایک نظر» (جس میں هزوارش کی بحث قابل توجہ ہے) جیسے مضامین انتہائی پرارزش ہیں۔

تحریری فروگذاشتوں اور قلمی لغزشوں کے سلسلہ میں آپ کا خیال ہے کہ:

کسی بھی تحریر کے لکھتے وقت غلطیوں کا احتمال حد بھر موجود رہتا ہے اور نقل کرتے وقت اسکا احتمال اور بھی بڑھ جاتا ہے اس عنوان پر گفتگو کرتے ہوئے آپ نے "پارسائی" ربائی، "روشنائی" کی ردیف میں کہی ہوئی عراقی کی غزل کے ایک مصرع "بشرارۂ قلندر بزن ارحریف مائی" کی طرف توجہ مبذول کراتے ہوئے فرمایا کہ "بشرارہ" دراصل "پسرارہ" کی تحریف زدہ شکل ہے جو قلم کی زد میں آکر کسی وقت "بشرارہ" میں تبدیل ہو گیا اور عرصہ تک اسی طرح پڑھا اور پڑھایا جاتا رہا متنی تحقیق کے سلسلہ میں آپکی چند گراں مایہ تحقیقی کام حسب ذیل ہیں:

۱۔ مکاتیب سنائی (۱۵): یہ تقابلی تحقیق کا بہترین نمونہ ہے، پروفیسر نذیر احمد نے مکاتیب سنائی کے پانچ معتبر نسخوں کی مدد سے ان کے اختلاف کو درست کرنے کے بعد ایک صحیح اور معتبر متن تیار کیا ہے

اس میں مستعمل آیات قرآنی و احادیث نبوی کو قرآن و حدیث کی روشنی میں جانچنے اور پرکھنے کے بعد اسے پاورقی میں دیا گیا ہے فقرات و محاورات، اقوال اور ضرب الامثال وغیرہ کی، دیوان در حدیقہ سنائی کی روشنی میں تصحیح کی گئے ھے نیز عربی اشعار کو بھی شعراء کے دواوین سے مقابلہ کرکے صحت کے ساتھ پاورقی میں لکھا گیا ہے۔

۲۔ دیوان حافظ: پروفیسر نذیر احمد کا دوسرا پرارزش کام دیوان حافظ کے صحیح اور معتبر انتقادی متن کی ترتیب و تنظیم ہے، دیوان حافظ کا پہلا ایڈیشن ۱۷۹۱ء میں کلکتہ سے شائع ہوا تھا اس کے بعد ایران و مصرو ترکی سے اسکے متعدد نسخے شائع ہوئے لیکن ان اشاعتوں کے باوجود دیوان حافظ کا کوئی مکمل انتقادی متن ایسا شائع نہ ہوسکا جو معتبر ترین کہا جاسکے البتہ اس درمیان ۸۲۷ ھ کے کتابت شدہ نسخے کو جو حافظ کی وفات کے تقریباً ۳۵ سال بعد ترتیب دیا گیا تھا، بنیاد بنا کر عبدالرحیم خلخالی نے ۱۹۲۷ء میں ایران سے شائع کیا، اسی نسخہ کو مرحوم ڈاکٹر قاسم غنی اور علامہ قزوینی نے اپنے نسخہ کی اساس بنایا، پروفیسر نذیر احمد نے ۸۲۴ ھ کے کتابت شدہ نسخے کو جو سید ہاشم علی سبز پوش (گورکھپور-یوپی۔ ہند) کے کتب خانہ من موجود تھا۔ اور جو قدامت کے لحاظ سے نسخہ خلخالی سے بھی تین سال قدیم تھا، ڈاکٹر محمد رضا جلالی نائینی کے تعاون سے تہران سے شائع کرایا ابتک کی تحقیق کی رو سے اس نسخہ کاشمار معتبر ترین نسخوں میں کیا جاسکتا ہے نسخہ کے متن میں شرح و حواشی موجود ہیں لیکن اس نسخہ میں وہ "مقدمہ جامع" موجود ہے جو اب تک مختلف نسخوں میں "گل اندام" کے نام سے منسوب

رہا ہے، اس مقدمہ پر مبسوط حواشی پیش کئے گئے ہیں، لیکن گل اندام کا نام مقدمہ میں حذف ہے محققین کو اس نام کے الحاقی ہونے کا شبہ ہے اس کے الحاقی ہونے کے سلسلہ میں یہ دلیل پیش کی جاتی ہے کہ چونکہ گیارہ قدیم ترین نسخوں میں سے سات نسخوں میں یہ نام نہیں ملتا اسلئے گمان غالب یہ ہے کہ یہ نام الحاقی اور فرضی ہے۔

اس سلسلہ میں "دیوان سراجی" اور "دیوان مهندس" وغیرہ بھی قابل ذکر ہیں۔

۳۔ فرهنگوں کے انتقادی متن:

پروفیسر نذیر احمد نے کچھ معتبر ترین ہندوستانی فرهنگوں کے بھی انتقادی متن تیار کئے ہیں۔ فرہنگ نویسی کا معاملہ ذہانت کے ساتھ فرهنگوں اور ادبی متون کے بے پناہ مطالعہ کا متقاضی ہے پروفیسر نذیر احمد یہاں بھی بیجد سلامت روی سے گذرے ہیں، آپ نے جن فرهنگوں کے انتقادی متن تیار کئے ہیں وہ حسب ذیل ہیں:

(الف) فرہنگ قواس: تالیف فخرالدین مبارک شاہ قواس غزنوی (۶۹۵ھ) یہ علاءالدین خلجی (۶۹۵ ۔ ۷۱۵ ھ) کے عہد کا ادیب اور شاعر ہے فارسی کی قدیم ترین فرہنگ لغت فرس اسدی طوسی (وفات ۴۶۵ ھ) ہے فرہنگ قواس کا نمبر قدامت میں اس کے بعد آتا ہے، اس میں پانچ بخش ہیں اس لئے اسے «پنج بخشی» بھی کہتے ہیں، اس کا ایک ہی ناقص الاول و آخر نسخہ دریافت ہوسکا ہے جو ایشیاٹک سوسائٹی بنگال کے کتاب خانے میں موجود ہے اس کی رو سے پروفیسر نذیر احمد نے اس کا انتقادی متن

تیار کیاہے (یہ فرہنگ بنگاہ ترجمہ و نشر کتاب تہران سے ۱۹۷۴ء میں شائع ہوئی۔

(ب) دستور الافاضل: تالیف مولانا رفیع (المعروف بہ حاجب خیرات دھلوی) ۷۴۳ھ عہد تغلق کی یادگار ہے اس کا شمار ہندوستان کی قدیم ترین فارسی فرہنگوں میں قدامت کے لحاظ سے دوسرا ہے اس کا ایک ناقص نسخہ معلوم ہوسکا ہے جس کی رو سے پروفیسر نذیراحمد نے اس نسخہ کی ترتیب و تصحیح کی (بنیاد فرہنگ تہران کی طرف سے ۱۹۷۵ء میں شائع ہوا)

(ج) فرہنگ زُفان گویا (۱۶): تالیف قبل ۸۳۷ھ اسکا شمار بھی فارسی کی قدیم ترین فرہنگوں میں ہوتا ہے اس فرہنگ کا پورا نام "زفان گویا وجہان پویا" ہے اس کا مؤلف بدرابراھیم ہے۔ پوری کتاب میں سات بخش اور ایک خاتمہ ہے سات بخشی کی رعایت سے اسے «ھفت بخشی» بھی کہتے ہیں اس کا ایک مخطوطہ کتابخانہ خدابخش بانکی پورپٹنہ نیز دوسرا ناقص الاول نسخہ لینن گراڈ میں موجود ہے۔

۔(د) نقد قاطع برھان: بقول پروفیسر نذیر احمد: نقد قاطع برھان غالب ک مشہور تصنیف "قاطع" کے بعض مندرجات کو تحقیق کی کسوٹی پرکسنے کی کوشش ہے (۱۷)پروفیسر نذیر احمد نے فارسی کی قدیم فرہنگوں مثلا فرہنگ قواس دستورالافاضل، زفان گویا، بحرالفضایل وغیرہ کی روشنی میں پہلی بار اختلاف آرا مسایل پر تنقیدی نظر ڈالی ہے، پروفیسر نذیر احمد نے ثابت کیا ہے کہ برھان قاطع (محمد حسین تبریزی) کے سلسلہ میں مرزا غالب کے اکثر اعتراضات درست نہیں ہیں، انہوں نے

دساتیر کی جعلی حقیقت اور هُزوارش کی طرف بھی توجہ مبذول کرائی ہے، جس کی طرف بقول پروفیسر نذیر احمد «غالب کی نظر نہیں تھی» اس کے دوسرے حصے میں شامل پانچ ضمیمہ جات نے اس کی قدرو قیمت میں اضافہ کردیا ہے جس کی آشنائی کے بغیر بقول پروفیسر نذیر احمد فرہنگ نگاری کے اصول کی شناخت ممکن نہیں، یہ ضمیمہ جات اس طرح ہیں: دساتیر پر ایک نظر، برھان قاطع،غالب اور صاحب برھان قاطع میں اتحاد نظر، غالب اور ذال فارسی (١٨) تصحیفات اور لغات فارسی، یہ کتاب ١٩٨٥ء میں غالب انسٹی ٹیوٹ نئی دھلی سے شائع ہوچکی ہے۔

ان فرھنگوں کے انتقادی متن کے علاوہ فرھنگ ناموں سے متعلق آپ نے تحقیقی مضامین بھی تحریر کئے ہیں جو انتہائی وقیع هیں، مثلاً۔

"بحر الفضایل" (تالیف ٨٣٧ ھ) مطبوعه مجله معارف ١٩٦٧ء۔

"تحفة السعادة"، (تالیف ٩١٦ھ) مطبوعہ مجله علوم اسلامیہ علی گڑہ۔

"فرھنگ شیرخانی": (تالیف دسویں صدی ھجری) مطبوعہ مجلہ غالب نئی دھلی جون ١٩٨٣ء "فرھنگ قواس" کا ایک جعلی نسخہ بھوپال میں :" وغیرہ وغیرہ۔

متنی تحقیق کے سلسلہ میں آپ کی کاوشیں برابر جاری ہیں ترجمہ "اعجاز خسروی" اور "پادشاہ نامہ" پر بعض دانشمندوں کے تعاون سے کام جاری ہے۔

بلاشبہ ہر انسان کے مزاج اور ذہن کی ایک ساخت ہوتی ہے اسی کے

تحت اس کی دلچسپیاں قرار پاتی ہیں پروفیسر نذیر احمد کا ذہن تحقیق اور خصوصاً متنی تحقیق کے لئے انتہائی موزوں ہے وہ اس کام کو بوجھ نہیں سمجھتے بلکہ اس میں پوری لذت محسوس کرتے ہیں انہیں خوب معلوم ہے کہ یہ راہ جس پروہ گامزن ہیں رومی دریا سلسبیل قعر دریا آتش کے مصداق انتہائی دشوار گذار ہے لیکن پھر بھی وہ اس پرخار وادی سے جس سلامت روی سے گذر جاتے ہیں بلاشبہ اس میں پروفیسر "نذیر" کی "نظیر" ملنی مشکل ہے۔

ہندوستان کی علمی و ادبی فضا پر فارسی زبان تقریباً آٹھ سو سال تک چھائی رہی،۔ اس طویل عرصہ میں پھیلے ہوئے انمول ادب پاروں کی تلاش و جستجو اگرچہ اپنی جگہ پرارزش اور لایق ستایش ہے لیکن اس کام کی جانب معدودے چند غیر معمولی ذہین اور وطن دوست ہستیاں ہی مائل ہوئی ہیں، ان میں پروفیسر امیر حسن عابدی کا نام نامی سر فہرست ہے

پروفیسر امیر حسن عابدی بیسویں صدی کے ان محققین میں سے ہیں جنھوں نے اپنی زندگی کے بیش قیمت لمحات ہندوستانی فارسی ادب کے بحرذخار کی شناوری میں صرف کئے ہیں۔

آپ قدرت کی طرف سے ایک تجسس بھرا دل لے کر آئے ہیں انہیں ہندوستانی فارسی ادبیات کے خزانے سے انمول موتیوں کو ڈھونڈ نکالنے کا شوق جنون کی حد تک ہے، اس تلاش و جستجو میں آپ کا طریقہ کار یہ رہا ہے کہ جہاں کہیں فارسی کی نادر و نایاب کتب یا مخطوطات کے ملنے کا ذرہ برابر بھی امکان ہو آپ سفر کی صعوبت کو محسوس کئے بغیر انتہائی شوق سے ادھر کا رخ کرتے ہیں اور انتہائی دلچسپی اور بڑے انہماک سے اس

کا مطالعہ کرتے ہیں۔ ایسے وقت میں بڑی بڑی رکاوٹ بھی اس کام میں ان کے مانع نہیں ہوتی اس سلسلہ میں فارسی کے مشہور و معروف شعراء کے غیر مطبوعہ کلام کی تلاش و جستجو اور اشاعت کی طرف رجحان زیادہ غالب رہا ہے جوش ملیح آبادی نے ایک جگہ لکھا ہے کہ "میں نے زندگی کے ایک ایک لمحہ کا "رس" نچوڑا ہے یہ بات پروفیسر عابدی کے لئے تھوڑے سے ردوبدل کے ساتھ یوں کہی جا سکتی ہے کہ انہوں نے زندگی کے ایک ایک لمحے کو "وصول" کیا ہے ہندوستان کے علاوہ افغانستان، ایران ، ترکی اور پاکستان کے اہم کتابخانے آپ کی نظر سے گذر چکے ہیں۔ وہاں بھی آپ عمداً ان کتابوں کی تلاش میں زیادہ سرگرداں رہے ہیں جو ہندوستان سے تعلق رکھتی ہوں اس بات کی شہادت میں خود ان کا قول ملاحظہ ہو فرماتے ہیں۔

"مجھے ترکی کے سفر اور وہاں کے کتاب خانوں میں مطالعے کے وقت برابر یہی خیال رہا کہ ایسی نادر اور گمنام کتابوں اور قلمی نسخوں کا پتہ لگایا جائے جو ہندوستان اور ہندوستانی تہذیب سے متعلق ہوں۔"(۱۹)
آپ کی بعض اہم تالیفات حسب ذیل ہیں:۔

(۱) وکرم اروشی:

کالیداس کے اس ڈرامہ کا ترجمہ جرمنی (۲۰) اور انگریزی میں ہو چکا ہے۔ مرحوم مولوی محمد عزیز میرزا نے کالیداس کے حالات زندگی اور اس ڈرامہ کی مبسوط شرح کے ساتھ اردو زبان میں اس کا ترجمہ کیا تھا جو ۱۹۲۳م میں لکھنو سے شائع ہوا۔ پروفیسر عابدی صاحب نے سنسکرت کے دوسرے منابع نیز اردو و انگریزی کے ترجموں سے استفادہ کرتے ہوئے تمام

اشتباہات کو دور کرنے کے بعد اس کا فارسی میں ترجمہ کیا ہے۔

(۲) پنچاکیانہ:

آداب سلاطین اور رسم آئین ملوک سے متعلق و شنو شرما کی سنسکرت میں لکھی ہوئی کتاب "پنج تنتر" جس کا انوشیروان عادل کے زمانے میں برزویہ نے پہلوی میں ترجمہ کیا جو عہد عباسی میں "کلیلہ دمنہ" کے نام سے عربی میں منتقل ہوئی ، رودکی نے جسے پہلی بار فارسی شعر کا قالب عطا کیا (یہ ترجمہ پہلوی ترجمہ کی طرح مفقود سمجھا جاتا ہے) اکبر کے زمانے میں دسویں صدی کے نصف آخر میں جس کا ترجمہ ابوالفضل نے "عیار دانش" کے نام سے کیا اسی صدی کے آخیر میں مصطفی خالقداد عباسی نے جو سنسکرت زبان کے اچھے ماہر تھے نیز سنسکرت کی دوسری کتابوں کا بھی ترجمہ کر چکے تھے اسے "پنچاکیانہ" کے نام سے اصل سنسکرت متن سے فارسی میں منتقل کیا جو گیارھویں صدی کے آغاز میں مکمل ہوا۔ اس کا منحصر بہ فرد نسخہ دہلی میوزیم میں موجود تھا۔ پروفیسر عابدی نے ڈاکٹر تارا چند کے تعاون سے ایک عالمانہ اور تحقیقی مقدمہ کے ساتھ اسے مسلم یونیورسٹی علی گڑھ سے ۱۹۷۳ م میں شائع کرایا۔ (اس میں محمد رضا امیر تیمور و سفیر کبیر ایران در ہند دہلی نو کا دیباچہ شامل ہے۔)

(۳) گلزار حال یا طلوع قمر معرفت:

شری کرشن مسرا کا تمثیلی ڈرامہ (بہ شکل مثنوی) بنام "بر بود چندر اودے" جو بہ لحاظ موضوع بدی پر نیکی کی فتح سے متعلق ہے

گیارھویں صدی عیسوی میں سنسکرت میں لکھا گیا۔ اسے دارا شکوہ فرزند شاہجہان کے حکم سے اس کے منشی بنوالی لال ولی (یابنواری لال ولی) فرزند ہیرامن نے ۱۰۷۳، میں "گلزار حال" کے نام سے فارسی نثر کا قالب عطا کیا۔ اس میں یہ نقص تھا کہ بعض سنسکرت ابیات کا ترجمہ نہیں کیا گیا تھا، نیز بعض جملات اور فقرات بھی حذف کر دیے گئے تھے چنانچہ پروفیسر عابدی نے ڈاکٹر تارا چند کے تعاون سے اس ترجمہ اور سنسکرت کے اصل متن سے موازنہ کے بعد اس کو ایک مبسوط مقدمہ، ضمیمہ اور فرہنگ لغات سنسکرت و ہندی کے ساتھ علیگڑھ مسلم یونیورسٹی سے شائع کرایا۔

(۴) جوگ و ششٹ:۔

ہندوستان کی ایک مقدس کتاب جس میں ہندوستان اور کابل کے راجہ کی داستان ہے۔ وششٹ جی، رام چندر جی کو یہ داستان سناتے ہوئے نصیحت کرتے ہیں کہ جس طرح یہ دونوں راجہ معرفت کرنے کے بعد بھی سلطنت کے امور انجام دیتے رہے اسی طرح آپ بھی معرفت حاصل کریں لیکن ساتھ ہی ساتھ راج کاج بھی سنبھال لیں۔

(۵) داستان پدمادت:

تصحیح و ترتیب فارسی (مطبوعہ: بنیاد فرہنگ ایران ۱۹۷۲ م۔

(٦) مثنویات فانی کشمیری:

(مطبوعہ جموں و کشمیر اکادمی آف آرٹس کلچر اینڈ لینگویجز ۱۹٦۴ م۔

(ح) ضمیمہ تغلق نامہ امیر خسرو:

اس کی ترتیب و تصحیح ڈاکٹر مقبول احمد کی همکاری سے کی گئ ھے (مطبوعہ انڈوپرشین سوسائٹی دہلی ۱۹۷۵ م۔

ان تالیفات کے علاوہ آپ نے صدہا تحقیق مقالات قلمبند کئےجو بیشتر ہندوستان کے شعراء و ادبا اور یہاں کے تہذیب و تمدن سے متعلق ہیں۔ ہندوستانی داستانوں اور سوانح عمریوں، نیز ہندؤں کی مقدس کتابوں کے فارسی تراجم، فارسی کتب کے ہندوستانی زبانوں میں تراجم وغیرہ پر آپ نے اپنے مقالات میں تفصیل سے روشنی ڈالی ہے ہندوستان کے نادر قلمی نسخوں کا تعارف نیز ہندوستان کے غیر معروف و گمنام فارسی شعرا کا تعارف بھی آپ کی دلچسپی اور تحقیق کا موضوع رہا ہے مثلاً شاھجہانی دور کا شاعر سعداللہ ساعی پنڈت زندہ رام موبد کشمیری ، جلیس المشتاق (تالیف ۷۸۰ھ / ۱۳٦٦ء۔ وغیرہ پر کیا گیا کام تحقیقی لحاظ سے نہایت پر ارزش ہے۔

بحیثیت مجموعی، مولانا شبلی، پروفیسر شیرانی، پروفیسر نذیر احمد اور پروفیسر عابدی بلا شبہ تحقیق کے وہ "عناصر اربعہ" ہیں جن کی کاوشوں پر اس برصغیر کی بیسویں صدی کی فارسی تحقیق کا ایوان قائم ہے ان میں سے ہر ایک کی شخصیت اپنی جگہ ایک مستحکم ستون کی سی ہے اور جو بحیثیت محقق، مختلف نوعتیوں کے لحاظ سے تخصص کے علمبر دار ہیں۔ بیسویں صدی کے نصف آخر تک تو یہ سلسلہ کامیابی کے ساتھ جاری رہا ہے لیکن ان محققین کے بعد ایسا کوئی پایہ کا فارسی محقق نظر نہیں آتا جس کی شمولیت "عناصر خمسہ" کی تشکیل کا باعث ھو۔ اگرچہ

فارسی تحقیق کا مستقبل ہندوستان میں مایوس کن نہیں ھے، کیونکہ محققین کی ایک تسلی بخش تعداد بہر حال سرگرم تحقیق ہے لیکن یہ دور ابھی تشکیلی دور ہے اس درمیانی خلا کو پر کرنے میں ابھی وقت درکار ہے۔

حواشی

(١) تحقیقی کتب "سخندان فارس" اورنگارستان فارس

(٢) "حیات سعدی" تصحیح متن مع مقدمہ"سفر نامہ ناصر خسرو"

(٣) "شعرالعجم"

(٤) ہندوستان میں مغلوں سے قبل فارسی ادب" ، تاریخ زبان و ادب فارسی در عہد گورکانیان (و بزبان انگریزی)

(٥) ترتیب و تنظیم "تذکرہ میخانہ" (عبدالنبی فخرالزمانی) تصحیح مثنوی "وامق و عذرا" (عنصری بلخی) وغیرہ۔

(٦) "شعرالعجم فی الهند"

(٧) مصحح "تاریخ نامہ ہرات"

(٨) مؤلف ترجمہ سفر نامہ ناصر خسرو"

(٩) فیض میر"ترتیب وتصحیح با مقدمہ و ترجمہ اردو چاپ ١٩٢٩م)

(١٠) امیر خسرو احوال و آثار

(١١) "بزم تیموریہ" و "بزم مملوکیہ" ، بزم صوفیہ"

(١٢) فارسی ادب بعہد اورنگ زیب "امیر خسرو احوال و آثار،فارسی کی دلکش داستانیں" "مآثر محمود شاهی" از شہاب حکیم، "تحفتالهند" از

میرزا خان وغیرہ۔

(۱۳)الف اشباع کا استعمال اس داستان میں محمود شیرانی کی تحقیق کے مطابق سینتیس بار ہوا ہے۔ باقی شاھنامہ میں پندرہ بار اسکا استعمال ہوا ہے اس بنا پر محمود شیرانی نے یہ اندازہ لگایا کہ فردوسی کی یہ داستان اس کے انداز خاص قائم کرنے سے پیشتر لکھی گئی۔

(۱۴) اصلاحی حواشی کی ایک اچھی خاصی طویل فہرست پروفیسر شیرانی نے تذکرہ مجموعہ نغز کے دیباچے میں پیش کی ہے۔

(۱۵) چاپ اول ۱۹۶۰ء علی گڑھ، چاپ دوم ۶۲ ,۱۹۶۱ افغانستان

(۱۶) پروفیسر سید حسن (مرحوم) (پٹنہ) نے "فارسی کی ایک قدیم فرھنگ زفان گویا" کے عنوان سے ایک مقالہ قلمبند کیا ہے۔ جس میں انہوں نے خدا بخش کے مخطوطہ کا تعارف کرایا ہے۔ یہ مضمون اول مجلہ "فکر و نظر" علی گڑھ بعداً ان کے مجموعہ مقالات سلک کلک (۱۹۷۳ء۔ پٹنہ) میں شائع ہوا۔

(۱۷) پیش گفتار نقد قاطع برھان غالب انسٹی ٹیوٹ نئی دھلی ۱۹۷۳ء

(۱۸) "غالب اور ذال فارسی" کے عنوان سے قاضی عبدالودود کا مقالہ مجلہ" آجکل" دہلی میں شائع ہو چکا ہے بعد میں یہ مضمون "گنجینہ غالب" میں شامل کیا گیا قاضی صاحب نے "حافظ اور ذال فارسی" کے عنوان سے بھی ایک مقالہ لکھا تھا جو ماہنامہ "نقوش" لاہور خاص نمبر، اکتوبر نومبر دسمبر ۱۹۶۶ء میں شائع ہوا۔

(۱۹)مقالہ "جلبیس المشتاق" ہندوستانی فارسی ادب مرتبہ ڈاکٹر شریف قاسمی ناشر: انڈوپرشین سوسائٹی دہلی، ۱۹۸۳م، صفحہ ۱۹۲۔

(۲۰) جرمنی مفکر BOLLENSEN نے ۱۸۱۳م، میں اس کا ترجمہ جرمن میں اور ویلسن نے ۱۸۲۷م۔ میں اس کا ترجمہ انگریزی زبان میں کیا۔ جرمن مفکر RUECKERT نے ۱۸۳۳م میں اس کے کچھ

حصوں کو جرمن زبان میں پیش کیا۔

(۲۱) یہ تحقیقی مقالہ فروری ۱۹۹۰ء کو دہلی یونیورسٹی میں "ریسرچ اینڈ ٹیچنگ متھوڈولاجی ان کلاسیکل لینگویجز:

(Research and Teaching Methodology in classical Languages Persian)

(پرشین)" کے عنوان سے منعقدہ ہفت روزہ ورک شاپ میں پیش کیا گیا۔



رام لعل نابھوی
نابھا - ہندوستان

فارسی زبان میں رامائنیں

مہرشی والمیک ہندوستان میں سنسکرت کے پہلے شاعر ہیں۔ پوری شاعری کا آغاز ان کی سنسکرت شاعری میں رامائن سے ہوتا ہے اور پورے سنسکرت ادب پر ان کی چھاپ ہے۔

سنسکرت میں بھشنڈی رامائن، ادھیاتم رامائن، ادبھت رامائن آنندر رامائن بھی لکھی گئیں، ناٹک، مہا ناٹک، رامائن تھیم پر مبنی وجود میں آئے۔

جب سنسکرت کی تعلیم میں کمی آئی تو شمال میں گو سوامی تلسی داس اور جنوب میں کمبن نے اودھی اور تاملی میں رامائنیں لکھیں، دونوں نے مہرشی والمیک کی کاوش کو سراھا ہے لیکن یہ دونوں رامائنیں اپنے رنگ میں لکھی گئی ہیں۔ ان کا تعلق مکمل طور پر والمیک کی رامائن سے نہیں ہے۔

والمیک کی رامائن نے ہندوستان کی مذہبی، اخلاقی، ثقافتی زندگی پر گہرا اثر قائم کیا اور اس epic کو لازوال شہرت حاصل ہوئی، یہ epic اتنا پر اثر ثابت ہوا کہ ہندوستان کی سرحدیں توڑ کر روس، جاوا، ملایا، تھائی لینڈ، فلپائن، لاؤس، برما، کمپوچیا، انڈونیشیا، سنہال، کھیتاین، ونٹین، بنکاک، جاپان، نیپال، سری لنکا، منگولیا، اٹلی اور دوسرے ممالک میں اپنا قبضہ جما بیٹھا۔

ادھر ہندوستان میں کناڈا، تلگو، تامل، گجراتی، سنسکرت، انگریزی، مراٹھی، کشمیری، ہندی، بنگالی، اوریا، منی پوری، آسامی، پنجابی، عربی، فارسی، اردو میں رامائینیں وجود میں آئیں۔

رامائن کے لوک گیت، لوک کہانیاں، مجسمے، کھجور کے پتے، آبی رنگوں کی تصویرکشی، دیوار پر نقاشی، بادامی پختہ مٹی اور چولی کندہ کاری میں تلاش ہوئی، اور سینکڑوں مضامین اور کتابیں وجود میں آئیں، رامائن جاتک گاتھا، رام لیلا، شادیوں میں ایسے گیت جنکا تعلق رام اور سیتا کی شادی سے ہے، کی بھی کھوج لگائی گئی، یہ سلسلہ آج بھی جاری ہے، نئی نئی باتیں دریافت ہونے لگیں تو پھر دنیا بھر کی رامائینوں پر بھی کام شروع ہوگیا، چنانچہ ساہتیہ اکادمی دہلی نے بہت بڑے پیمانے پر رامائن سیمینار کرنے کے بعد "رامائن پر دنیا میں ہونے والے مطالعات کی تنقیدی فہرست" تیار کرنے کا سلسلہ شروع کیا، جو پایۂ تکمیل کو پہنچ رہا ہے۔

پھر ایشیا میں اور سمینار ہوئے۔ رامائن کے مختلف پہلوؤں اور مختلف رامائنوں میں تضادات زیر بحث آئے۔

ادھر علماء نے کتابیں لکھیں، غیر ممالک کے علماء نے ضخیم

کتابیں شایع کیں، ان کے تراجم ہوئے، نئی باتیں نکالی گئیں، مذاھب پر رامائن کے اثرات زیر بحث آتے رہے، علماء سر جوڑ کر بیٹھے، کچھ عقیدت سے کچھ نقد و نظر کے خیال سے کچھ جاننے کے لئے اور کچھ بتانے کے لئے میدان میں اترے اور بات آگے نکلتی چلی۔

لیکن مجھے عربی، فارسی اردو میں رامائینوں کے ضمن میں کوئی ایسا معلوماتی مضمون نہیں ملا جس سے یہ پتہ چلے کہ ان زبانوں میں کتنی رامائنیں لکھی گئیں، کِس نے لکھیں کب لکھی گئیں، ایک دو مضامین اردو رامائنوں پر ضرور ہیں، ایک فارسی رامائینوں پر بھی تھا لیکن نہایت سرسری، سوال یہ تھا کہ اس ملک میں عربی، فارسی، اردو، کا چلن عام تھا۔ آزادی سے پہلے فارسی اور اردو کی تعلیم سکولوں میں دی جاتی تھی۔ پھر یہ کیسے ہو سکتا تھا کہ رامائن جیسا (حماسہ) epic ان زبانوں میں نہ لکھا گیا ہو، اور وہ رامائنیں کافی تعداد میں نہ ہوں، چنانچہ ان زبانوں میں رامائینوں کی تلاش جاری کی اور عربی میں ۳ فارسی میں ۹۰ اور اردو میں ۱۷۰ رامائینوں کا پتہ چل گیا، ابھی اور ملنے کی امید ہے۔

اس مضمون میں صرف کچھ فارسی رامائینوں کا ذکر ہوگا۔

جو کچھ بھی سنسکرت زبان سے عربی میں منتقل ہوا وہ فارسی میں بھی منتقل ہوتا رہا ہے، یہ سلسلہ مدت مدید سے چل رہا ہے اور آج بھی جاری ہے، مغل حکمرانوں سے پہلے بھی ہندوستان میں فارسی کا چلن تھا اور یہ زبان ہندوستان میں عام تھی، مہا راجہ رنجیت سنگھ کی درباری زبان فارسی تھی اور جتنی بھی تاریخی اسناد ملیں گی وہ سب فارسی زبان میں

ہیں۔ پورا ادب اور پوری تاریخ فارسی زبان میں ہے۔

ہندوستانی ریاستوں سے جو مراسلے دوسری ریاستوں کو یا پھر برٹش سرکار کو جاتے تھے وہ فارسی میں نہایت خوشخط لکھے جاتے تھے۔

صفوی خاندان کے آنے سے پہلے ایران میں داستان سکندر، بختیار نامہ، دربار نامہ وغیرہ فارسی زبان میں لکھے گئے، وہ اتنے مشہور ہوئے کہ فارسی نثر میں دوسری داستانیں رامائن، مہابھارت، دیو مالائی کہانیاں ترجمہ ہوئیں۔

کہا جاتا ہے کہ سب سے پہلی کوشش سلطان زین العابدین نے جو کشمیری حکمران تھے، رامائن کو فارسی میں منتقل کرانے کی کی۔ لیکن آج اس ترجمہ کا کچھ بھی حصّہ دستیاب نہیں۔

اکبر نے باقاعدگی سے سنسکرت کی کتابوں کو فارسی میں منتقل کرنے کے لیے دارالترجمہ قائم کیا۔ اور ابوالفضل کی سرکردگی میں اتھرویڈ، رامائن، مہا بھارت، گیتا، مردن، راج ترنگنی وغیرہ فارسی میں ترجمہ ہوئی، عبدالقادر بدایونی نے رامائن کا ترجمہ فارسی نثر میں کیا، جو ۹۹۷ ہجری میں ختم ہوا۔ بدایونی نے شہنشاہ اکبر کا حکم مانا لیکن کام بے دلی سے کیا اور اسے زحمت سمجھا، اسے اس کام کو مکمل کرتے کرتے ۴ سال لگے، بدایونی کا کہنا ہے کہ شہنشاہ نے اسکے کام کی قدر کی اور انعام دیا۔

۱۔ اس رامائن کا قلمی نسخہ پاکستان میں موجود ہے۔

۲۔ فیضی فیاضی نے بھی رامائن کا ترجمہ فارسی میں کیا، یہ

قلمی نسخہ ہندوستان میں موجود ہے۔

۳۔ وظیفہ فیضی کے نام سے ایک نسخہ رامائن کا فارسی میں ترجمہ کیا ہوا پاکستان میں موجود ہے۔

۴۔ ابوالفضل کا بھی ایک نسخہ رامائن کا فارسی میں ترجمہ کیا ہوا پاکستان میں موجود ہے۔

۵۔ جہانگیر کے زمانے میں رامائنیں لکھی گئیں۔ مُلا سعداللہ مسیح کیرانوی نے "داستان رام و سیتا" کے عنوان سے رامائن فارسی میں منظوم کی، وہ سنسکرت زبان سیکھنے کے لئے اور سنسکرت ادب کا مطالعہ کرنے کے لئے بنارس میں رہے، اس رامائن کو اتنی شہرت ملی کہ قلمی نسخے بہت لائبریریوں میں ملتے ہیں، یہ نول کشور پریس ۱۸۹۹ء میں چھپی۔ بڑے سائز میں ۳ صد سے اوپر صفحات ہیں، اس رامائن کے متعلق علامہ اقبال نے ایک خط مہاراجہ سرکشن پرشاد کو لکھا کہ وہ اس رامائن کا مسودہ فراہم کریں تاکہ اس رامائن کو اردو نظم میں منتقل کیا جاسکے، چونکہ مسودہ دستیاب نہیں ہوا اسلئے بات آگے نہ چل سکی۔

اس رامائن کے متعلق متضاد آرا ہیں اور بہت دلچسپ۔

مقالات شبلی تاریخی حصہ دوئم میں لکھا ہے:۔

"ہمارے مضمون نگار دوست کو مسلمانوں یا لٹریچر اور تاریخ سے کس حدتک واقفیت ہے ملا مسیح کی نسبت وہ فرماتے ہیں۔

ملامسیح کے نام تک کا پتہ نہیں چلتا۔

لیکن فارسی شعراء کا کوئی تذکرہ ایسا نہیں
جن میں مسیح کا نام اور اس کے حالات نہ ہوں. امرائے
جہانگیری میں مقرب خان ایک مشہور امیر تھا، جو اصل
میں پانی پت کا رہنے والا تھا لیکن کرانہ میں سکونت
اختیار کرلی تھی، مسیح اس کا پروردہ تھا وہ دراصل
کرانہ کا رہنے والا تھا لیکن چونکہ مقرب خان کے دامن
تربیت میں پلا تھا، آقا کی طرح وہ بھی پانی پت کے
انتساب سے مشہور ہو گیا، تذکروں میں اس کی رامائن
کا عموماً ذکر ہے ماثر الامرا میں رامائن کے چند منتخب
اشعار بھی نقل کئے ہیں".

شبلی آگے چل کر لکھتے ہیں۔

"ملامسیح اور ان کی رامائن کے متعلق جو
خیالات ہمارے ہندو دوست نے ظاہر کئے ہیں، اس کی یہ
کیفیت ہے کہ بے شبہ رامائن کو قبول عام نہیں حاصل ہوا
لیکن اسکی وجہ تعصب نہیں ہے، مسیح ایک معمولی
درجے کا شاعر تھا، اساتذہ جن میں وہ کبھی شمار نہیں
کیا گیا، وہ رامائن کے بجائے اگر صحابہ کے حالات بھی
لکھتا تو بھی کوئی نہ پوچھتا، رامائن کو اسقدر مقبولیت
بھی ہوئی تو صرف اس وجہ سے کہ ایک نیا مضمون تھا".

شبلی یہ بھی لکھتے ہیں کہ جو اشعار ہمارے ہندو دوست نے نقل
کئے ہیں بے شبہ وہ تعصب سے لبریز ہیں"۔

عبدالودو اظہر کا ڈاکٹریٹ کا مقالہ" رامائن" ہے فرماتے ہیں:

"رامائن مسیح یکے از بہترین منظومہ هائی

رامائن فارسی به شمار می رود، آن نه تنها از لحاظ قدمت
بر دیگر منظومه های رامائن برتری دارد بلکه از حیثیت
شعریت و لطف نیز حائز اہمیت است"۔

ڈاکٹر ولی اللہ سلفی پٹنہ نے مسیح کی رامائن پر ایک مقالہ ڈاکٹریٹ کے لئے لکھا، وہ اس نتیجے پر پہنچتے ہیں کہ ملامسیح اوسط درجے کا شاعر تھا، وہ مغل دربار میں مشہور نہیں ہو سکا، رامائن کی داستان ملا مسیح شروع کرتے ہیں۔

خداوندا زجام عشق کن مست
که درمستی فشانم در جهاں دست

ملامسیح اسے تاریخی واقعہ بتاتے ہیں۔

از آن گفتم حدیث رام و سیتا
نه این افسانه تاریخ است اینجا

دختران ہندوستان میں وصف بتاتے ہیں۔

زن است ومی کند کار جوان مرد
کز و ہنگامه پروانه شد سرد
به مردن عاشقان بی اختیاراند
ولی معشوق اینجا جان سپارند
همی بینم بسی هندی نژادان
که خود را برصنم سازند قربان

بحر حال اس رامائن کی مقبولیت میں کوئی شبہ نہیں۔

٦۔ دوسری رامائن جہانگیر کے عہد کی گردہرداس کی ہے، اس رامائن کا نسخہ پاکستان میں ہے۔

یہ رامائن بھی منظوم ہے، آغاز میں لکھتے ہیں:

ثناو شکر آن بخشندہ جان را
پدید آورد کو ہر دو جہان را

عبدالودود اظہر کی رائے ہے:

"اشعار این مثنوی سُست وبی کیف مے باشد، در پایان مے گوید:

ہزار و سی وشش بگذشت از سال
شد آخر نامہ در فرخندہ احوال
بہ سنوات از بکر ماجیت کن ہم
ہزار و ششصد و ہشتاد و یک ہم

گردہرداس کا کہنا ہے کہ سیتا زمین میں نہیں گئی بلکہ عالم بالا دی طرف گئی تھی۔

چوسیتا این خبر بشنید بر خاست
دو دست افراخت از ایزد چنان خواست
بیامد تحفہ از فلک زراندود
در آن تحفہ نشست این سیمتن زود

۷۔ اورنگ زیب کے عہد میں چندر من بیدل کائستھ پسر سری رام لاہوری نے نرگسستان کے عنوان سے لکھی۔ اسے غلطی سے عبدالقادر بیدل کے نام سے منسوب کیا گیا ہے، آغاز میں ہی شاعر کا نام اور وطن درج ہے۔

از آن زوست ساز و این مصنف
کہ چندر من بود نام مؤلف
چواندر مدھپور گوشہ نشنیم
گل از باغ و بہار او بچینم

۸۔ بیدل کا بیان ہے کہ اس نے اس سے قبل نثر میں رامائن لکھی تھی، یہ منثور نسخہ انڈیا آفس لائبریری موجود ہے اور بقول ایتھے اس کا سال تصنیف ۱۰۹۷ھ/۸۶۔۱۶۸۵ء ہے۔

اگرچہ بیش ازین این داستانی
به نثر آورده ام در یك زمانی
کنون خواهم که در نظم آورم باز
شوم زین داستان پاك ممتاز

موجودہ مثنوی کی تکمیل ۱۱۰۴/۹۳۔۱۶۹۲ میں ہوئی۔ جیسا کہ مندرجہ ذیل تاریخوں سے واضح ہوتا ہے۔

گہر سُفت آن مرشد خاص و عام
بگفتاری زی نرگسستان زام
۱۱۰٤هجری
جو چشم از خرد گفتا که برخوان
طراوت بخش دلها باغ ایمان
۱۱۰۵هجری

یہ رامائن شہنشاہ ارنگ زیب کے نام معنون ہے، نرگسستان چھ دفتر پر مشتمل ہے پہلے پانچ دفتر بحر حزج میں ہیں، آخری دفتر میں چونکہ لڑائی کے واقعات نظم کرنے تھے اسلئے شاعر نے رزمیہ بحر متقارب کا انتخاب کیا ہے۔

چو در دفتر آخرین بود جنگ
به بحر سخن طبع شد چون نهنگ
به صد طمطراقی سخن در نمود
چوشهنامه این نامه را برگشود

۹۔ امانت رائے امانت کی فارسی رامائن بہت ضخیم ہے، اس کا قلمی نسخہ پاکستان میں ہے نول کشور پریس نے ۱۲۸۸ ھجری میں اسے شایع کیا، بڑے سائز کی ۹۷۹ صفحات پر مشتمل ہے۔

اس کا مصنف بالمیک رامائن ہے،

"کہ شد منجش خامہ بالمیک"

اس مثنوی کے ۳۰ ہزار بیت ہیں۔ اور اس پر ۳۵ سال صرف ہوئے امانت نے بھاگوت ہران بھی فارسی میں نظم کیا ہے، وہ بھی ایک ضخیم کتاب ہے اسکے علاوہ اور بھی کتابیں منظوم لکھیں، ایک منظر ملاحظہ ہو۔

سفر کرده دانای اقلیم راز
سخن میکند سرزسوز و گداز
که چون رام و سیتا و لچھمن چو ماه
سبك سیر گشتند در قطعِ راه
برنگ غریبان صحرا نورد
ز آرام و آسائش خویش فرد
گذشتند از وادئ پر خطر
نمودند چون اشك از خود سفر
گذشتی اگر پای سیتا به خار
دل رام میگشت چون گل فگار
باخلاص دل لچھمن درد ناك
همیکرد ره از خس و خار پاك
نمودند آخر بجای گذار
که دیدند تالابی آئینه دار

صفا دشت آتش چنان در کنار
که طبع سخن گو بود بے غبار
بساحل درختی بدی دشت ها
رسا تابگردون چو فکر رسا
بهر شاخ او طائران در خروش
بکیفیت ناله تا راج هوش
دران آب گلهای نیلوفری
در آئینه چون عکس خیلی پری

استاد مہرشد کی فارسی یا کمیلی منظوم ۱۸۹۰ء میں مطبع گنش پرماش لاہور میں چھپی۔ بڑے سائز کے ۱۸۶ صفحات پر مشتمل ہے اور لفظ بہت چھوٹا ہے، استاد مہرشد تو گوجرانوالہ پنجاب کے رہنے والے تھے، حیرت ہوتی ہے کہ ایک پنجابی نے اتنی ضخیم رامائن کو کسطرح نظم کیا کہ فارسی محاورہ بھی برقرار رہا اور روانی میں بھی فرق نہ آیا، استاد مہرشد کو سراپابیان کرنے میں کمال حاصل ہے۔

آخر میں ہم اقبال یغمانی کی مختصر فارسی رامائن کا جو نثر میں ہے ذکر کرتے ہیں، ڈیمائی سائز کے ۱۱۳ صفحات پر مشتمل ہے، ایران میں چھپی ہے، معلوم ہوا ہے کہ انہوں نے دو جلدوں میں الگ سے رامائن فارسی میں لکھی ہے۔

ظاہر ہے کہ ۹۰ فارسی رامائنوں کا اس مختصر مضمون میں احاطہ نہیں ہو سکتا تھا، مسلم دانشوروں نے نظم و نثر میں اور ٦ زبانوں میں ۳۰ رامائنیں لکھی ہیں، مشترکہ تہذیب کی اس سے بڑی مثال اور کیا ہوسکتی ہے اور یہ کہ یہ داستانیں ہم سب کی داستانیں ہیں۔

حواشی

۱۔ دیکھئیے نسخہ ہائے خطی فارسی جلد چہارم صفحہ ۲۱۵۵ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان۔ اسلام آباد

۲۔ نسخہ ہاے خطی فارسی جلد چہارم مرکز تحقیقات فارسی ہند نئی دہلی، دتبریری ندوہ (لکھنو) صفحہ ٦٠٧

۳۔ دیکھئیے نسخہ ہائے خطی فارسی جلد چہارم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان۔ اسلام آباد، صفحہ ۲۱۵۱

۴۔ دیکھئیے نسخہ ہائے خطی فارسی جلد چہارم صفحہ ۱۳۰٦

۵۔ محب وطن اقبال از سید مظفر حسین مدنی

٦۔ فہرست ہائی نسخہ خطی فارسی ایران و پاکستان موزۂ ملی پاکستان ایک نسخہ ایشیاٹک سوسائٹی کلکتہ میں بھی ہے۔

۷۔ نرگسستان رامائن بیدل، نو لکشور لکھنو، ۱۸۷۵ ص ۵

۸۔ ایتھے نمبر ۱۹٦۳

۹۔ نسخہ ہائی خطی فارسی مخطوطات جلد چہارم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان۔ اسلام آباد۔



میر خادم حسین تالپور
دانشگاہ سندھ- حیدر آباد

سندھی عشقیہ داستانیں اور فارسی گو شعرا

ہر ملک کی اپنی لوک کہانیاں اور عشقیہ داستانیں ہوتی ہیں جب اس برصغیر پاکستان و ھند میں سلطان محمود غزنوی کے حملوں کے ساتھ، فارسی زبان یہاں وارد ہوئی تو فارسی ادب پر مقامی ادب اور روایات کے اثرات نمایاں ہونے لگے لیکن کیونکہ ایرانی ادبا اور علماء کی آمد کا سلسلہ جاری رہا جس کی وجہ سے مقامی روایات، حکایات و قصص کو کوئی اہمیت نہیں دی گئی، اصل وجہ یہ تھی کہ فارسی اور ایرانی تہذیب و ادب فاتح کی حیثیت سے یہاں وارد ہوئے تھے اس خطہ کی ہر چیز مفتوح تھی لیکن یہ فطری عمل ہے کہ جب دو تہذیبوں کا ملاپ ہوتا ہے تو وہ ایک دوسرے پر اثر انداز ہوتی ہیں فرق صرف یہ ہے کہ فاتح کے اثرات زیادہ اور مفتوح کے کم ہوتے ہیں۔ ایک اہم چیز کچھ چیزوں کی اچھائی ہوتی ہے

کیونکہ انسان شروع سے خوب سے خوبتر کی تلاش میں رہا ہے اور تلاش کا یہ سلسلہ ابد تک جاری رہیگا۔

ہمارے مقامی عشقیہ قصوں کے حسن اور خوبی نے فارسی گو شعرا کا من موہ لیا اور وہ ان کیطرف متوجہ ہوئے اور جہاں تک قصہ کا تعلق ہے انہوں نے اسے نہایت مہارت سلاست، سادگی اور روانی سے بیان کیا ہے، اصل میں فارسی گو شعرا کے سامنے فارسی کے عظیم شعرا نظامی، امیر خسرو اور مولانا جامی کی عشقیہ مثنویوں کے اعلی نمونے موجود تھے، ایک اہم بات یہ ہے کہ ہر قصے یا داستان میں ایک حکمت یا نصیحت کا نکتہ مضمر ہوتا ہے جسے عام آدمی یا شاعر نہیں سمجھ سکتا، ان داستانوں کے اھم رازوں کو صرف ہمارے صوفی شعرا ہی سمجھ سکے ہیں اور انہوں نے ان سے اعلی نتائج اخذ کئے ہیں، مولانا رومی کی مثنوی کا دفتر پنجم عجیب و غریب حکایات سے بھرا ہوا ہے مگر مولانا موصوف نے ان سے نہ صرف عجیب و غریب نتائج اخذ کئے ہیں جو نہایت عبرت انگیز اور نصحیت آمیز ہیں بلکہ جھلاً کے ذھنوں میں بھی گھر کر جاتے ہیں۔

عشقیہ اور رزمیہ داستانیں عام طور پر طویل ہوتی ہیں اس وجہ سے فارسی میں ان داستانوں کیلئے صنف مثنوی کو مخصوص کیا گیا ہے یہ صنف سخن دور سامانیہ میں مروج ہوئی یہ دور فارسی ادب کی ترقی کا پہلا دور کہلاتا ہے، اسلام کے بعد فارسی نظم و نثر کی بنیادیں اس عہد میں رکھی گئیں خانوادہ سامانیان (۲۶۱ ,۳۸۹ھ) میں سے بعض جیسے نوح بن منصور نہ صرف خود معارف پرور تھے بلکہ ان کے دربار میں جیہانی اور ابوالفضل بلعمی اور ابو علی بلعمی جیسے دانش مند اور دانش دوست

وزراء بھی موجود تھے جنھوں نے علم و ادب کی ترویج کیلئے بڑی کوششیں کیں، لہذا رودکی کا کلام اور تاریخ بلعمی اس دور کی نظم و نثر کے بہترین نمونے ہیں، صنف مثنوی بھی اسی دور میں رائج ہوئی صنف مثنوی کے عظیم شاہکار شاھنامہ کی بنیاد بھی اسی دور میں رکھی گئی، پہلی مثنوی اسی دور کے مشہور شاعر شکور بلخی نے لکھی(۱) یہ بھی کہا جاتا ہے کہ کلیلہ و دمنہ جو شروع میں سنسکرت سے فارسی میں ترجمہ کی گئی تھی لیکن اس کے عربی ترجمہ کے بعد فارسی کا نسخہ تلف ہو گیا تھا اس لئے نصر بن احمد سامانی کے حکم سے رودکی نے دوبارہ اسے فارسی میں نظم کیا (۲) رودکی نے عقل و دانش کی ان حکایات کو مثنوی ہی میں منظوم کیا ہوگا کیونکہ بقول ڈاکٹر شفق

«رودکی در فنون سخن و انواع شعر مانند قصیده
و رباعی و مثنوی و غزل مهارت داشته و در ہر طرز
بخوبی کامیاب گردیده». (۳)

برصغیر پاکستان و ھند میں سلطان محمود غزنوی کی فتوحات کے ساتھ فارسی ادب اپنی تمامتر اصناف سخن کے ساتھ یہاں پہنچ گیا شاہنامہ کی تقلید میں لکھنا مشکل تھا، پھر ھندوستان کی قدیم تاریخ سے مسلمان فارسی گو مقامی اور ایرانی شعرا کی کوئی دلچسپی نہیں تھی اس لئے عام طور پر نظامی کی مثنویوں کو ہی پیش نظر رکھا گیا، شیخ نظامی نے جو استاد شاعری اور سرتاج مثنوی گویان تھے پانچ مثنویان لکھی ہیں اس فصاحت و بلاغت سے کہ ان کو اس زمانے کے لوگوں نے خدائے سخن کا لقب دیا تھا، خمسہ مولانا نظامی ۱۲۰۰ء و مطابق ۵۸۷ھ ق میں مکمل ہوا

تھا، اس کے بعد سو سال تک کسی فاضل شاعر کی ہمت نہ ہوئی کہ اس کے جواب میں قلم اٹھاتا۔

حضرت امیر خسرو نے سب سے پہلے قلم اٹھایا اور تین سال کے عرصہ میں یعنی ۷۰۱ھ ق مطابق ۱۳۰۱ میلادی میں اس کے جواب میں .بہ پنج گنج ختم کرکے اسے سلطان علاؤالدین خلجی کے نام سے موسوم کیا خسرو نے اپنے پنج گنج کو خمسہ نظامی کے جواب میں اس طرح سے ترتیب دیا ہے

مطلع انوار بجواب مخزن اسرار

شیرین خسرو بجواب خسرو شیرین

لیلی مجنون بجواب لیلی مجنون

ہشت بہشت بجواب ہفت پیکر

آئینہ سکندری بجواب سکندر نامہ

امیر خسرو نے کل نو مثنویاں لکھی ہیں، خمسہ کے علاوہ چار دوسری مثنویاں یہ ہیں:

خضرنامہ، نہ سپہر، تغلق نامہ اور خزائن الفتوح (۳)

ان مثنویوں میں خضرنامہ کو مقامی عشقیہ داستان کہا جاسکتا ہے لیکن یہ قدیم ہندوستانی داستانوں کے زمرہ میں نہیں آتی کیونکہ یہ امیر خسرو کے اپنے عہد کی داستان ہے، یہ خضر خان بن سلطان جلال الدین خلجی اور دول رانی جو راجہ گجرات کی بیٹی تھی اس کے عشق کی داستان ہے خضر خان امیر خسرو کے دوست تھے اور پیر بھائی تھے انہوں نے خسرو

سے اپنے عشق کے قصے کو نظم کرنے کی فرمائش کی تھی، یہ مثنوی امیر خسرو نے چار ماہ اور پندرہ دن میں لکھی ہے (۵)۔

وادئی مہران عشقیہ داستانوں کے معاملہ میں بہت ہی امیر ہے سومرہ عہد (۱۰۵۱ء۔۱۳۵۱) کی مندرجہ ذیل داستانیں بہت مشہور ہیں۔

۱۔ لیلا چنیسر

۲۔ عمر ماروی

۳۔ سسی پنوں

۴۔ سہنی میہار

۵۔ سورٹھ رائے ذیاچ

۶۔ مورڑو اور مانگر مچھ

۷۔ سیف الملوک

۸۔ مومل رانو

سمہ سرداران کے عہد (۱۳۵۲ ، ۱۵۲۱ میلادی) میں صرف ایک عشقیہ داستان ملتی ہے جو نوری اور جام تماچی کے نام سے مشہور ہے۔

سلطان محمود کی وفات کے بعد یہ خاندان خانہ جنگی کیوجہ سے دور دراز کے علاقوں پر اپنا قبضہ قائم نہ رکھ سکا اور صرف پنجاب کا کچھ علاقہ ان کے قبضہ میں رہا ، سندھ میں پہلے سومرہ ان کے بعد سمہ سرداران حاکم ہوئے، سمہ عہد میں سندھ امن و سکون کا گہوارہ تھا لیکن

ایران میں تیموری شہزادوں کی خانہ جنگی کیوجہ سے امن و سکون برباد ہو گیا تھا اس بے چینی کیوجہ سے بہت سے علماء نے سندھ کیطرف ہجرت کی جن کو جام نظام الدین سمہ نے اپنے دارالحکومت ٹھٹہ میں ایک خاص محلہ میں آباد کیا جو مغل واڑہ کے نام سے مشہور ہوا، جام نظام الدین کی وفات کے بعد سہ سرداران بھی خانہ جنگی میں مبتلا ہوئے ہند، سندھ اور ایران کی خانہ جنگی کے نتائج کے طور پر ایران پر شاہ اسماعیل صفوی نے ہندوستان پر ظہیر الدین بابر نے اور سندھ پر شاہ بیگ ارغون نے قبضہ کر لیا۔

اب ایران کے شعراء اور علما نے تیموری شہزادوں اور ان کے امراء سے قدیم تعلقات کی بنا پر ہند اور سندھ کا رخ کیا، بہت سے علماء اور شعرا سندھ کے دربار سے وابستہ ہوئے اس طرح یہاں تصنیف و تالیف کا کام شروع ہوا، مقامی فارسی گو شعراء اور ایران سے وارد شعراء میں سے جس نے سب سے پہلے مقامی عشقیہ داستانوں کیطرف توجہ دی وہ ادراکی بیگلاری ہے، اس شاعر کے بارے میں سندھ کے عظیم تذکرہ نویس میر علی شیر قانع تتوی نے صرف اتنا لکھا ہے کہ «ادراکی از قبیلہ اتراک ارغون "بودہ چنیسر نامہ" از مصنفات اوست، چون از اشعارش چیزی دیگر بہ نظر نہ رسیدہ چند بیت ازان رسالہ بقلم آمد» (٦) میر علی شیر قانع نے اپنی دوسری تصنیف "تحفتہ الکرام" میں "لیلا چنیسر" کا قصہ تو تفصیل سے لکھا لیکن اس قصے کو منظوم کرنے والے کیلئے صرف یہ تحریر کیا کہ اس قصہ کو ادراکی بیگلاری نے منظوم کیا ہے (٧)

بیگلاری کی دوسری تصنیف بیگلارنامہ ہے یہ نثر میں لکھی گئی

ہے اور سندھ کی تاریخ ہے جس میں آپ نے میر ابوالقاسم سلطان کے والد شاہ قاسم خان زمان کی رزم آرائیوں کو بڑی تفصیل سے بیان کیا ہے ۱۰۱۷ھ ق میں اس کتاب کو مکمل کیا ۱۰۳۲ھ ق میں خان زمان کی اولاد کا مختصر حال بطور ضمیمہ اس کے ساتھ شامل کیا، یہ کتاب ترخانی دور کی ایک نہایت ہی مستند دستاویز کی حیثیت رکھتی ہے لیکن افسوس کہ اپنے بارے میں کچھ بھی نہیں بتایا ہے۔

مثنوی چنیسر نامہ

یہ کتاب ادراکی بیگلاری نے اپنے ممدوح میر ابوالقاسم سلطان بن شاہ قاسم خان زمان بن سید قاسم بیگلار کی فرمائش پر ۱۰۱۰ ھ ق میں مکمل کی۔

رسید این قصۂ دلکش بپایان
به یُمن فهم و طبع بیگلاران
حساب سال در لیل و نهاری
فزون ده بود آندم بر هزاری
(۱۰۱۰ ھ ق) (۸)

یہ قصہ سومرہ خاندان کے دور (۱۰۵۱ء۔۱۳۵۱ء) سے تعلق رکھتا ہے میر علی شیر قانع نے تحفتہ الکرام میں اسے تفصیل سے لکھا ہے جس کی تلخیص پیش کی جاتی ہے۔

لیلا اور چنیسر

کسی زمانے میں کھنگھار نامی ایک ہندو راجا رہتا تھا جس کی

ایک نہایت ہی حسین و جمیل دختر تھی جس کا نام کونرو تھا یہ اپنے چچا کے لڑکے سے منسوب تھی۔ کونرو کے منگیتر کی بہن کا نام جمنا تھا جو کونرو کی سب سے پیاری سہیلی تھی اور رات دن اس کے ساتھ رہتی تھی ایک دن جمنا نے اس سے کہا تو سب سے حسین اور خوبصورت ہے قبیلہ کے سردار کی بیٹی ہے تجھے چاہیے کہ تمام سہیلیوں کو اپنے گھر بلا لے اور ان سے کہہ کہ وہ اپنے چرخے بھی ساتھ لائیں تاکہ چرخہ بھی کاتیں اور ساتھ ساتھ محفل بھی جمائیں اور آپس میں گفتگو کرتے رہیں۔

جمنا کی تجویز پر عمل کیا گیا اب ہر روز محفلیں سجنے لگیں۔

کونرو سردار کی لاڈلی شہزادی تھی حسن و جمال کے ساتھ لاڈ اور پیار نے اس کے نازو انداز کو اور بڑھا دیا تھا اور ہر وقت سہیلیوں سے مذاق کرتی رہتی تھی ایک دن جمنا کے ساتھ اس نے مذاق کیا جس کی وجہ سے اسکا چرخہ ٹوٹ گیا جمنا نے ناراض ہو کر کہا کہ اگر یہ تیرے نازو انداز ہیں تو تجھے قابو میں رکھنا میرے بھائی کے بس کا کام نہیں صرف چنیسر ہی تیرا مقابلہ کر سکتا ہے کونرو نے غصہ ہو کر جواب دیا کہ آج سے میرا دولہ چنیسر ہے اس کے بعد کونرو اپنی ماں کے پاس گئی اور اس طعنے کو کچھ اس انداز سے پیش کیا کہ اسے بھی یہ بات بری لگی اور اس نے اپنے خاوند رانا کھنگھار کو بھی ہم خیال بنا لیا لیکن کسی کو چنیسر بادشاہ کی شخصیت اور طبیعت کا علم نہ تھا کہ وہ کس قسم کا انسان ہے یہ رشتہ وہ قبول کریگا یا نہیں بہر حال توکل کرکے ماں بیٹی کچھ نوکر چاکر ساتھ لیکر روانہ ہوئیں۔

چنیسر دیول بندر کا بادشاہ تھا وہ شادی شدہ تھا اور اپنی حسین و

جمیل بیوی لیلا سے بے حد محبت کرتا تھا، یہ قافلہ سفر کی صعوبتوں کو برداشت کرتا ہوا دیول پہنچا، ایک باغ میں منزل انداز ہو کر چنیسر کے وزیر جکھرے تک رسائی حاصل کی اور اسے سارا ماجرا بتایا جکھرے نے چنیسر تک ان کا پیغام پہنچانے کا وعدہ کیا لیکن جب چنیسر کو بتایا کہ ایک حسین و جمیل لڑکی ہے جو آپ سے شادی کرنا چاہتی ہے تو وہ بہت برہم ہوا اور اس سے کہا تم جانتے ہو کہ میں اپنی بیوی لیلا سے بے حد محبت کرتا ہوں پھر کبھی اس قسم کی گفتگو ہمارے روبرو نہ کی جائے۔

جب جکھرے نے ان کو چنیسر کے جواب سے آگاہ کیا تو دونوں ماں بیٹی بہت اداس ہو گئیں، دونوں سر جوڑ کر بیٹھیں کیونکہ ناکام واپس جانا بدنامی کا باعث تھا انہوں نے یہ تدبیر کی کہ فقیروں کا بھیس بدل کر نوکری کے بہانے ایک دن لیلا کے محل میں پہنچ گئیں۔

لیلا نے جب ان کی حالت دیکھی تو اس کو ان پر بہت رحم آیا اور دونوں کو اپنے ہاں ملازم رکھ لیا، کونرو کو اس نے چنیسر کا بستر درست کرنے کیلئے اور اس کی ماں مُرکھی کو چنیسر کیلئے کپڑا بننے پر مامور کیا اس طرح ایک عرصہ گذر گیا لیکن کسی طور مقصد حاصل ہوتا نظر نہیں آتا تھا ایک رات چنیسر کا بستر درست کرتے ہوئے کونرو کو اپنے گھر کا عیش و آرام یاد آ گیا تو اس کی آنکھوں سے آنسو نکل آئے اتفاق سے لیلا وہاں پہنچ گئی جب اس نے کونرو کی آنکھوں میں آنسو دیکھے تو پوچھا کیوں رو رہی ہو اس نے کہا کہ رو نہیں رہی ہوں چراغ کے دھوئیں کی وجہ سے آنکھوں میں پانی آگیا ہے لیکن لیلا کو یقین نہ آیا جب اس نے اصرار کیا تو کونرو نے بتایا کہ میں اپنی بے بسی پر رو رہی ہوں کبھی میں بھی

آپ کی طرح امیر تھی آپ کے ہاں تیل کے چراغ جلتے ہیں میرے پاس ایسے شب چراغ موتی ہوتے تھے کہ جب ان کو رات کو نکال کر رکھتی تھی تو سارا محل روشن ہو جاتا تھا میں ان دنوں کو یاد کرکے رو رہی ہوں اس کے بعد کونئرو نے ہار نکال کرلیلا کو دکھایا جس کی چمک دمک سے سارا کمرہ روشن ہوگیا، لیلا اس ہار پر فریفتہ ہوگئی اور کہا کہ جو چاہو دینے کو تیار ہوں لیکن یہ ہار مجھے دے دو، کونئرو نے کہا ایک رات کیلئے چنیسر مجھے دے دو لیلا سوچ میں پڑ گئی مگر موتیوں کی چمک کے سامنے چنیسر کی محبت ماند پڑ گئی اور اس نے وعدہ کیا کہ جو وہ چاہتی ہے وہی ہوگا، کونئرو نے وہ ہار اس کے گلے میں ڈالدیا۔

اس رات چنیسر محفل میں دوستوں کے ساتھ مے نوشی کرتا رہا آدھی رات کو جب نشے میں چور لیلا کے کمرے میں پہنچا تو لیٹتے ہی مدھوش ہو گیا لیلا نے وعدہ پورا کرنے کیلئے مدھوش چنیسر کو غلاموں کے ہاتھوں اٹھوا کر کونئرو کے کمرے میں پہنچا دیا، کونئرو نے شادی کی مکمل تیاری کر رکھی تھی چنیسر کے پہنچتے ہی نکاح پڑھواکر وہ مطمئن ہو کر بیٹھ گئی صبح جب چنیسر کی آنکھ کھلی تو حیران ہوا کہ وہ تو لیلا کے کمرے میں سویا تھا یہاں کیسے پہنچ گیا، جب پریشان ہو کر کمرے سے باہرنکل رہا تھا تو کونئرو کی ماں نے اسے طعنہ دیا کہ لیلا نے تو تجھے ہار کے عوض کونئرو کے حوالے کردیا ہے اور تم اب تک لیلا کی محبت کو یاد کر رہے ہو چنیسر حیران ہوا اور جب حقیقت حال معلوم ہوئی تو لیلا سے مُنہ موڑ کر کونئرو سے رشتہ جوڑ لیا۔

اس رات سے لیلا رانی کا زوال شروع ہوا اس نے تو صرف ایک رات

کا سودا کیا تھا اب تو محبت اور راحت کا پورا قافلہ لٹ چکا تھا۔ چنیسر نے لیلا کو اس کے والد کے گھر پہنچا دیا۔

ایک زمانہ گذر گیا چنیسر کے دل سے لیلا کی محبت بالکل ختم ہو گئی اچانک چنیسر کے وزیر جکھرے نے لیلا کے قبیلہ سے رشتہ مانگا جب لیلا کو اس کا علم ہوا تو اس نے جکھرے سے کہا کہ یہ رشتہ اسے اس شرط پر مل سکتا ہے کہ وہ اپنی شادی میں چنیسر کو ساتھ لائیگا چنانچہ جکھرا چنیسر کو منت سماجت کرکے اپنی شادی میں لیلا کے گاؤں میں لے آیا۔

لیلا کو جب چنیسر کے آنے کی اطلاع ملی تو وہ برقع پہن کر کسی طور اس کے پاس پہنچ گئی وہ اسے پہچان نہ سکا لیلا نے اپنی دلفریب باتوں سے چنیسر کا دل موہ لیا چنیسر کی بیقراری جب حد سے بڑھ گئی تو لیلا نے چہرے سے پردہ اٹھایا چنیسر نے اپنی پرانی محبت کو دیکھا تو بھولے بسرے دن یاد آئے بیہوش ہو کر زمین پر گر پڑا اور اپنے محبوب کے قدموں میں جان دے دی لیلا نے یہ منظر دیکھا تو اس کی روح بھی قفس عنصری سے پرواز کر گئی (۹)۔

مثنوی کا ادبی مقام

پیر حسام الدین راشدی اس مثنوی کے متعلق لکھتے ہیں۔

ادراکی نے اس میں کوئی رنگ اور روپ پیدا کرنے کی سعی کئے بغیر اس داستان کو نہایت سادہ طریقہ سے بیان کیا ہے۔۔۔ جس کی وجہ سے اس مثنوی میں کوئی خاص کشش نہیں ہے۔۔۔ البتہ واقعات کے سادہ بیان میں کہیں معرکے کے شعر ملتے ہیں جن کی وجہ سے مثنوی دلکش اور دل

پسند ہو گئی ہے۔ اس کے علاوہ ادراکی نے مولانا جامی کی مثنوی یوسف زلیخا کی بحر استعمال کی ہے جس کی وجہ سے زیادہ موثر ہوگئی ہے۔ (۱۰)۔

محبوب کے حسن کی تعریف میں جو اشعار فارسی زبان میں لکھے گئے ہیں شاید ہی دنیا کی کسی دوسری زبان میں اتنے اچھے شعر موجود ہوں لیکن ادراکی کا بیان نہایت ہی سادہ ہے

بقامت همچو سرو بوستان بود
برخ همچون گل اندر گلستان بود
بگیسو بود همچون مار پیچان
دو لعلش گشته گویا مهره آن
جبین او مثال زهره می تافت
عطارد پر تو از وی عاریت یافت (۱۱)

محبوب کی کمر کو شعرا نے بال کے برابر اور اس سے بھی کہیں باریک بتایا ہے یہی حالت دھن یارکی ہے۔

مشوش طره هایش پیچ در پیچ
دهانش تنگ گویی هیچ در هیچ
زمو باریکتر بوده میانش
سرموی توان گفتش دهانش (۱۲)

کونرو کا قافلہ بڑی تیزی سے شہردیول کی طرف رواں دواں تھا، راہ میں ہرن بھی نظر آئے لیکن کونرو کی آنکھیں تو صرف چنیسر کے دیدار کی تشنہ تھیں۔

چوبر آھو فتادی چشم کونترو
بپوشیدی زچشم آھوان رو
که غیر ازیار خودکس را نخواھم
که بردیدار او افتد نگاھم (۱۳)

کونترو وصال یار کیلئے اس قدر بے چین تھی کہ خود قافلہ کے آگے اپنی اونٹنی دوڑاتی جاتی تھی اور راہ گیروں سے دیار یار کا پتہ پوچھتی تھی۔

چوکونترو را رسید این مثردہ درپیش
ز شادی کردی بادل خویش
وز آنجا ناقه کونترو تیز راندی
بنزد کاروان خود رساندی
زنزدیکی بخیل خود خبرداد
بمادر مثردہ نزدیك ترداد (۱٤)

آخر کار یہ قافلہ دیول پہنچا، کونترو اور اس کی ماں مرکھی نے چنیسر کے محل میں اس کی رانی لیلا کے حضور میں باریابی حاصل کی اور قیمتی ہار کے بدلے لیلا سے چنیسر کو خرید لیا جب چنیسر کو اس بات کا علم ہوا تو لیلا سے کہا۔

زجنس زن کسی نفروخت شوہر
مرا ارزان عوض کردی بزیور
چو من بودم بگردن زیور تو
چه حاجت بود زیور در بر تو (۱۵)

اس کے بعد "داستان در بیان زفاف و عشرت نمودن چنیسر با کوئنرو و کامرانی باوی" شروع ہوتی ہے۔ اس مثنوی کو ادراکی نے مولانا جامی کی یوسف زلیخا کی بحر ہی میں نہیں بلکہ اسے وہ رنگ دینے کی کوشش بھی کی ہے مولانا جامی ایک پیغمبر کی داستان بیان کررہے تھے اس لئے ان کی شخصیت کے تقدس کا لحاظ رکھا گیا ہے لیکن ادراکی چنیسر کا قصہ منظوم کررہے تھے اس لئے بھرپور انداز میں منظر نگاری کی ہے۔

آخر کار چنیسر کا وزیر جکھرا اپنی شادی میں چنیسر کو لیلا کے گاؤں میں لے آتا ہے تو لیلا برقع پہن کر اس کے پاس آتی ہے جب دونوں آپس میں ملتے ہیں تو فرط محبت سے دونوں کی روحیں پرواز کر جاتی ہیں اس طرح یہ داستان اختتام پذیر ہوتی ہے۔

کمال عشق باشد جان سپردن
چه خوش در زیر پای دوست مردن (۱٦)

یہ مثنوی عرصہ دراز تک ادراکی کے ممدوح شاہ ابوالقاسم کی تصنیف سمجھی جاتی تھی، صاحب تاریخ طاہری بھی یہی سمجھتے تھے۔ تاریخ طاہری میں آیا ہے کہ جب جنگ و جدل کے بعد میر شاہ ابوالقاسم اور میرزا غازی بیگ بن میرزا جانی بیگ میں صلح ہوئی تو میرزا غازی نے رقعہ بطلب موسی الیہ (میر ابوالقاسم سلطان) بدین مضمون فرستادند چنیسر نامہ تصنیف خود ہمراہ آرد تا امروز افرازش مجلس بدان باشد۔۔۔ از ذوق تمام کتاب ہمراہ داشتہ۔۔۔ روانہ شد (۱۷)

"داستان عمر ماروی"

یہ داستان عمر کوٹ سندھ کے بادشاہ عمر سومرو سے منسوب ہے

اس کی تلخیص یہ ہے کہ تنھانامی ایک گاؤں میں "مارو" قوم کی "ماروی" نامی ایک پاکدامن اور خوبصورت دوشیزہ رہا کرتی تھی اس کے ماں باپ نے اس کی منگنی پنہوں نامی ایک شخص سے کی لیکن یہ نسبت توڑ کر اسے دوسرے عزیز سے منسوب کردیا، پنہوں اس محبوبہ کے ہاتھ سے نکل جانے کی وجہ سے مایوس ہو کر عمر کے پاس فریاد لیکر گیا اور اس سے کہا کہ میری پری جمال اور خدا داد حسن کی مالک منگیتر کو ایک دوسرے شخص سے بیاہ دیا گیا ہے اب میں تو اس سے مایوس ہو چکا ہوں لیکن اگر آپ ایک نظر بھی دیکھ لیں گے تو یقیناً اسے اپنے حرم کیلئے موزوں پائیں گے یہ سن کر عمر نے بھیس بدلا اور ایک تیز رفتار اونٹ پر سوار ہو کر ماروی کے گاؤں میں جا پہنچا، وہاں جونہی ماروی کو دیکھا دیوانہ وار اس پر فریفتہ ہوگیا اور موقع پاتے ہی وہ اسے زبردستی اونٹ پر بٹھا کر اپنے محل لے آیا، اسے للچانے کیلئے عمر نے سونے چاندی کے زیورات اور عیش و عشرت کا سامان پیش کیا مگر ماروی نے کسی چیز کو ہاتھ تک نہیں لگایا اور ہمیشہ اپنے عزیزو اقارب کے غم میں روتی رہتی، آخر کارعمر نے اپنی شکست مان لی او اسے بہن بناکر واپس گاؤں پہنچا دیا۔

ماروی اپنے گاؤں پہنچی تو لوگوں نے باتیں بنانا شروع کیں اور ماروی کے والدین کو طعنے دینے لگے کہ وہ عفت و عصمت باختہ ہے اور وہ بے غیرت اسے اپنے پاس رکھے ہوئے ہیں جب عمر بادشاہ کو ان باتوں کا علم ہوا تو اس نے گاؤں والوں کی گوش مالی کیلئے ان پر حملے کا منصوبہ بنایا جب ماروی کو معلوم ہوا تو وہ عمر کے پاس آئی اور کہا کہ قصور تمہارا ہے نہ تو کسی غیر عورت کو اتنا عرصہ اپنے پاس رکھتا نہ ہم پر یہ الزام لگتا

، اس پر عمر اس کے گاؤں آیا اور سب لوگوں کے سامنے اقرار کیا کہ ماروی با عصمت اور پاکدامن ہے میں نے اسے بہن اور بیٹی بنا کر واپس کیا ہے اس کے بعد لوگوں کو یقین آیا کہ ماروی باعصمت ہے یوں یہ معاملہ رفع دفع ہو گیا۔

میر علی شیر قانع تتوی اپنی تصنیف "تحفتہ الکرام" میں لکھتے ہیں کہ "سید محمد طاہر نسیانی نے اس قصہ کو فارسی میں نظم کیا ہے اور اس کا نام "ناز و نیاز" رکھا ہے (۱۸) لیکن پروفیسر سدا رنگانی اپنے مقالہ پی۔ ایچ۔ ڈی پرشین پوئٹس آف سندھ، Persian Poets of Sind میں لکھتے ہیں کہ سید محمد (متولد ۹۹۰ ھ ق) جوکہ عہد جھانگیری کے اچھے شاعر تھے اور میرزا غازی بیگ کے دربار سے منسلک تھے قصہ عمر ماروی کو فارسی نثر میں تحریر کیا ہے (۱۹) لیکن افسوس کہ قصہ کی نظم یا نثر کا کوئی نمونہ نہیں دیا ہے۔

اس سے معلوم ہوا کہ فارسی گو شعرانے اس قصہ کی طرف توجہ کی ہے اور اسے نظم یا نثر میں لکھا ہے لیکن افسوس ہے کہ اب تک اس کا کوئی نسخہ ہاتھ نہیں آیا ممکن ہے کسی خانوادہ کے ذاتی ذخیرہ کتب میں موجود ہو۔

قصہ سسی پنوں۔

یہ رومانی داستان نہ صرف سندھ میں بلکہ سارے پاکستان کی مشہور و مقبول داستانوں میں سے ہے میر علی شیر قانع سسی کے شہر بھنبھور اور اس کی داستان کے بارے میں لکھتے ہیں کہ مخفی نہ رہے کہ جب سندھ پر بنوامیہ کے گورنر سلطنت کررہے تھے تو سندھ کے بعض

حکمران ظاہر داری کے طور پر وقت کے بادشاہوں کی اطاعت کرتے رہے ان میں سے ایک دیو رائے بھی تھا ، وہ رائے خاندان کی نسل سے تھا اور شہر دیو رائے میں رہا کرتا تھا اس کے نام کی نسبت سے مشہور تھا ایک دوسرا ایسا ہی راجا بھنبھور رائے شہر بھنبھور میں جسے اس نے خود بسایا تھا رہا کرتا تھا انھی ایام میں ایک بڑا عجیب واقعہ رونما ہوا جس کا مختصر احوال درج کیا جاتا ہے۔

"سسی پنوں کی داستان"

دیو رائے کی حکومت میں "تانیہ" نامی ایک برھمن اپنی بیوی "مندھرا" کے ساتھ سکھ آرام کے ساتھ بھابنھرواہ (برھمناباد) میں رہا کرتا تھا۔

یہ دونوں میاں بیوی ایک مدت سے اولاد کی خواہش رکھتے تھے خدا کی قدرت سے ان کے ہاں ایک ایسی خوبصورت بیٹی پیدا ہوئی کہ چاند بھی اس پر رشک کرتا تھا ، اس کا زائچہ دیکھنے پر معلوم ہوا کہ وہ ایک مسلمان کی بیوی بنے گی ، چنانچہ مذھب کے عار سے انہوں نے دلوں پر پتھر رکھ کر اس در بے بہا کو صدف کے صندوق میں بند کرکے دریا کی پر شور موجوں میں بہادیا اتفاق سے دریا کا بہاؤ اس صندوق کو شہر بھنبھور کیطرف بہا لایا۔ اس شہر میں "منھیہ" اور بعضوں کے کہنے کے مطابق "لار" نامی ایک دھوبی رہتا تھا جس کے پانچ سو شاگرد تھے لیکن اولاد کوئی نہیں تھی ، جب یہ صندوق بہتا ہوا شاگردوں کے سامنے سے گذرا تو اسے اٹھا کر استاد کے پاس لے گئے اس نے صندوق کھولا تو دیکھا کہ جیسے برج قدرت پر ایک ماہتاب طلوع ہو گیا ہے چنانچہ اسکا نام سسی

(چاند) رکھا۔

جب وہ جوان ہوئی تو اس کے حسن کی شہرت دور دور تک پہنچ گئی اس زمانے میں کیچ اور مکران کے قافلے تجارت کیلئے اس طرف آیا کرتے تھے انہوں نے جاکر یہ خبر حاکم کیچ کے بیٹے پنوں کو پہنچائی، وہ اس کے حسن کی تعریف سن کر اپنا دل کھو بیٹھا اور قافلے والوں کے ساتھ بھیس بدل کر بھنبھور آیا اور یہاں سسی کو دیکھتے ہی اس کا دل قابو سے باہر ہوگیا لیکن قسمت اچھی تھی اس لئے طالب کو بھی مطلوب کے دل میں جگہ مل گئی امید وصال میں سسی کے باپ کی شاگردی اختیار کی اور دھوبی کا بھیس بدلا۔

کچھ عرصہ کے بعد طالب و مطلوب کی شادی ہو گئی، اس طرف پنوں کے والد نے اس حال سے واقف ہو کر اپنے دوسرے بیٹوں کو حکم دیا کہ کسی بھی طرح اس دل گم کردہ کو واپس لے آؤ، وہ بھنبھور آئے پنوں سے ملاقات کی اور اس کے مہمان ہوئے، آدھی رات کو سسی کو سوتا چھوڑ کر اور پنوں کو ایک تیز رفتار اونٹ پر سوار کرکے اپنے ملک کیطرف روانہ ہوگئے، جب سسی کی آنکھ کھلی تو برھنہ پا مطلوب کی تلاش میں نکلی پھاڑوں کی پتھریلی راہوں پر چلتے ہوئے چالیس کوس کا فاصلہ طے کیا تو پیاس سے نڈھال ہو گئی اللہ نے ایک چشمہ پیدا کیا سسی نے پیاس بجھائی اور آگے چل دی کچھ وقت کے بعد سسی پھر پیاس سے نڈھال ہو گئی، ایک چرواھے نے اسے دور سے دیکھا تو بُری نیت سے اس کے قریب آیا اور اسے اپنے ساتھ لے جانا چاہا، سسی نے کہا میں پیاس کے مارے جان بلب ہوں اور تم مجھ پر مفتون ہورہے ہو، اے بیدرد پہلے تو میری تشنگی دور کرنی

چاہئیے، یہ سن کر گلہ کیطرف گیا تاکہ کچھ دودھ لے آئے، سسی نے اس نئی مصیبت سے نجات کیلئے بارگاہ الٰہی میں فریاد کی خدائے پاک کی قدرت سے پہاڑی چٹان میں شگاف پیدا ہو گیا جس طرح لعل پتھر کے اندر ہوتا ہے اسی طرح اس دل گرفتہ کو بھی پتھر کے دل میں جگہ مل گئی، البتہ عام لوگوں کی عبرت اور محبوب کو پتہ دینے کیلئے اس کی چادر کا پلو باہر رہ گیا چرواہا جب دودھ لیکر آیا تو بے حد پشیمان ہوا اور رسم کے مطابق قبر کی نشان دھی کیلئے پتھروں کا حصار چن لیا۔

ادھر پنوں کو اس کے باپ کے پاس پہنچا دیا گیا لیکن وہاں وہ اس قدر بے چین ہونے لگا کہ اس کے باپ کو اس کے مرنے کا خوف لاحق ہو گیا اوراپنے بیٹوں کے ساتھ اس کو روانہ کیا اور کہا کہ کسی بھی طرح اس کے محبوب کو بھی لے آؤ واپسی پر جب پنوں (سسی کی) قبر پر پہنچا تو اتفاق سےوہ چرواہا بھی وہاں آنکلا اور آکر اس نے مفصل حالات سے با خبر کیا، پنوں اونٹ سے نیچے اتر کر دیوانہ وار قبر پر گر پڑا اور وصال محبوب کی التجا کرنے لگا قادر مطلق کی قدرت کاملہ سے وہ چٹان پھر شق ہوئی اور جڑواں بادام کیطرح اسے بھی اسی لحد میں جگہ مل گئی (۲۰)

میر قانع مزید بتاتے ہیں کہ "میر معصوم بکھری نے اس قصہ کو مثنوی حسن و ناز میں منظوم کیا ہے اس کے علاوہ قاضی مرتضی سورٹھی ساکن موضع کتیانہ (کھٹیان نزد ٹنڈو جام) نے محمد شاہ کے زمانے میں اسے ایک خاص طرز میں نظم کیا ہے (۲۱)۔

پروفیسر سدارنگانی کا خیال ہے کہ قاضی مرتضی نے اسکو ناول کے طرز پر لکھا تھا۔

پیر حسام الدیم راشدی میر محمد معصوم بکھری کے حاشیہ میں لکھتے ہیں "میر محمد معصوم نے جو خمسہ لکھا تھا اس کا کوئی نسخہ کسی کتب خانہ میں موجود نہیں البتہ یک مثنوی حسن و ناز دانشمندگرامی و فاضل نامی آقای عبد الحئ حبیبی پیش مرحوم ہاشم شایق آفندی چند سال قبل در کابل دیدہ بود و از روی عنایت اقتباساتیکہ آقای محترم برای خود گرفتہ بود بمن سپردہ است کہ آنرا اینجا نقل میکنم بقول فاضل حبیبی این مثنوی دارای چھار ہزار ابیات است و این طور آغاز میشود (۲۲) اس سے معلوم ہوا کہ یہ مثنوی آقای حبیبی نے دیکھی تھی حبیبی صاحب پیر حسام الدین راشدی کے ولی دوست تھے اس لئے امکان ہے کہ اس کی ایک نقل پیر صاحب نے حاصل کرلی ہوگی جو پیر صاحب کے ورثا کے پاس ہو لیکن فی الحال اس تک رسائی ممکن نہیں ہے۔

قاضی مرتضی سورنھی ساکن موضع کتیانہ (کھنیان نزد تندو جام) کی مثنوی کابھی کوئی نسخہ اب تک دستیاب نہیں ہوسکا ہے میر معصوم بکھری کے خمسہ سے اسی ایک مثنوی (حُسن و ناز) کا ایک نسخہ ان کے ورثا کے پاس پیر حسام الدین راشدی کے برادر بزرگ پیر علی محمد راشدی نے دیکھا تھا، میر محمد معصوم کے خمسہ کا ذکر سب سے پہلے تقی کاشی نے اپنے تذکرہ میں کیا ہے اور لکھا ہے ان کے اشعار کی تعداد بارہ ہزار ہے، رائے و صورت لیلی مجنوں کے بحر میں اور "حسن و ناز" یوسف زلیخا کے بحر میں ہے۔

ان دو مثنویوں کیلئے لکھتے ہیں "درین دوکتاب معانی دقیقہ و خیالات لطیفہ انگیختہ چنانچہ سخن شناسان ممالک ہندوستان و دیار خراسان

متفق اند کہ اکثر مباحث این دو کتاب را بہتر و بلند تر از مولانا جامی گفتہ(۲۳)۔

میر معصوم بکھری (متولد رمضان المبارک سوموار ۹۴۳ ھ ق متوفی ۱۰۱۴ ششم ذی الحجہ) کی اس مثنوی کا جو اقتباس آقای حبیبی نے راشدی صاحب کو دیا تھا اس کے چند شعر پیش خدمت ہیں۔

خداوندا دلی دہ شعلہ افروز
درو جانی زبرق عشق در سوز
چنان زان آتشم دل زندہ گردان
کہ از غیرت بسوزد آب حیوان
دلی دہ سربسر شایستۂ درد
درو نم چون جراحت خستۂ درد
دلی کاو زخم از مرہم نداند
متاع خوشدلی از غم نداند
دلی خواہم ز دردآزردہ وریش
کہ از دردش بدرد آید سر نیش (۲٤)

"مثنوی زیبا نگار"

اس مثنوی کے مصنف حاجی محمد رضائی ہیں آپ خواجہ نظام الدین اولیا کے معتقد تھے آپ نے یہ مثنوی ۱۰۷۱ ھ ق مطابق ۱۶۶۰,۶۱ میلادی میں منظوم کی یہ ۱۵۵۰۰ اشعار پر مشتمل ہے۔ مثنوی کا نام "زیبا نگار" رکھنے کے بارے میں لکھتے ہیں۔

چو در معشوق حسن و زیب دیدم
پی او نام "زیبا" را گزیدم
همان شهری که میباشد مکانش
نهادم شهر "حسن آباد" نامش
"نگار" ازبهر عاشق ساختم نام
که نقش او ست زیب لوح ایام
همین منظومه کزمن یادگار است
بعالم نام او "زیبا نگار" است (٢٥)

بھنبھور پہنچنے کے بعد زیبا (سسی) کے دیدار کیلئے کوچۂ یار میں آیا اور زیبا کے گھر کے صحن میں جو درخت تھا اس پر بیٹھے ہوئے پرندے کو تیر مارا جو زیبا کے صحن میں جا گرا وہ پرندے اور تیر کو اٹھانے کیلئے گھر میں داخل ہوا، زیبا نے اسے دیکھا مگر کچھ نہ بولی وہ خود ہی بتانے لگا کہ۔

بگفتا! گازرم نامم نگار است
تجارت پیشه ام در روزگار است
سرم را بود سودای شکاری
قضا را این طرف کردم گذاری
براین خرم درخت از دور دیدم
شکار مرغ سوی او دویدم
بگستاخی زدم تیری برآن صید
برآمد صید و تیر افتاد در قید

چه گویم عذر خود بس شرمسارم
خطا کردم، امید عفو دارم (۲۶)

جب نگار (پنوں) نے شادی کا پیغام بھیجا تو زیبا کے والد نے کہا۔

اگر هم پیشه و هم کیش باشد
بدو خویشی بجای خویش باشد
اگر مردیست در میدان در آید
بچوگان هنر گوئی رباید
بدست خود کند گرجامه شوئی
بر آرد شاخ امیدش نکوئی (۲۷)

جب کاروان کیچ واپس جانے لگاتو نگار نے ساتھ چلنے سے انکار کردیا اور باپ کے نام ایک خط دیا جس میں لکھا کہ۔

بدام زلف یار خود اسیرم
برون نایم ز دامش گر بمیرم
بشوی ازدیدن من دست امید
که شد پایم اسیر بند جاوید

جب یہ خط نگار کے والد کو ملا تو اس نے نگار کے بھائیوں اور چند کارندوں کو حسن آباد (بھنبھور) جانے کا حکم دیا اور کہا کہ ہر حالت میں نگار کو یہاں لانا ہے ورنہ تم لوگوں کا بہت ہی بُرا انجام ہو گا یہ لوگ حسن آباد پہنچےایک مکان کرایہ پر لیکر رہنا شروع کیا۔ ایک تاریک رات کو جب زیبا گہری نیند میں سوئی ہوئی تھی تو کیچ سے آئے ہوئے قافلہ کا

سردار نگار کے پاس آیا اور کہا کہ ہم کیچ سے آئے ہیں اور چاھتے ہیں کہ ایک رات آپ کے ساتھ محفل برپا کریں، نگار کو اپنے بھائیوں پر سازش کا شک و شبہ نہیں تھا وہ ان کے مکان پر آگیا جہاں انہوں‌نے مشروب میں نشہ آور چیز ملا کر اسے مدھوش کردیا اور اونٹ پر بٹھا کر کیچ کیطرف روانہ ہوئے۔

جب زیبا کی آنکھ کھلی نگار پنوں کو پاس نہ پایا وہ اس کے بھائیوں کے مکان پر گئی مگر قافلہ روانہ ہو چکا تھا وہ بھی پا برہنہ اس کے تعاقب میں چل پڑی پھاڑوں کی پتھریلی راہوں پر جارہی تھی کہ راہ میں ایک چرواھا ملا زیبا نے اسے اپنی کہانی سنائی۔

دمار از من برون آورد دوری
به تیغ یاس بسمل کرد دوری
ببازی از بساطم شاه بردند
زبی مهری بدزدی ماه بردند
شبم تاریک شد بی ماه تابان
شبا شب در پیش گشتم شتابان
بپا صد میل در راہش دویدم
بسر صد کوه اندوہش کشیدم
سرم در زیر سنگ و پای برسنگ
یکی بشکست و دیگرهم شده لنگ (۲۸)

زیبا نے مرنے سے قبل اپنا آخری پیغام اپنے محبوب نگار کیلئے اس طرح دیا۔

شدم شرمندہ، از بس شرم مردم
بخود عار ترا در خاک بردم
چون آب از چشم رفتم در رہ خاک
ز داغ ننگ کردم دامنت پاک
ندیدم جای خود دربار گاھت
زیبا افتادہ گشتم خاک راھت
خرابم ساختی، آباد باشی
بغم کشتی دلم را شاد باشی (۲۹)

زیبا کے انتقال کے بعد وہ چرواہا اس کے مزار کا مجاور بن کر بیٹھ گیا جب نگار کو ہوش آیا تو دیکھا کہ اس کی بہت سخت نگرانی کی جارہی ہے لیکن وہ فرار ہونے میں کامیاب ہو گیا شام کو وہ ایک جھونپڑی کے قریب پہنچا تو چرواہے نے اندازہ لگالیا کہ یہ زیبا کا محبوب نگار ہے اس نے نگار کو زیبا کا آخری پیغام سنایا تو اللہ تعالی سے دعا مانگی کہ

توانم گر بروبم رہ گشائ
رخ زیبای زیبایم نمائی
بکن از خانہ خاکی دریاز
نکوئی کن مرادر خاک انداز (۳۰)

نگار کی یہ دعا مقبول ہوئی اور حکم الٰہی سے

کہ ناگہ چاک شد پیراھن خاک
در آمد پای او در دامن خاک (۳۱)

ڈاکٹر سدارنگانی نے درست لکھا ہے کہ حاجی رضائی نے اس

مثنوی میں مولانا جامی کی تقلید کی کوشش کی ہے لیکن صرف جامی کی سادگی اپنانے میں کامیاب ہوئے ہیں مولانا جامی کے کلام کی دیگر خصوصیات سے یہ مثنوی عاری نظر آتی ہے۔

"داستان مومل اور میندھرا"

اس داستان کو مومل اور رانا کا قصہ بھی کہتے ہیں اس کا تعلق سومرہ حاکموں کے عہد (۱۳۵۲ء-۱۵۲۱ء) سے ہے یہ قصہ کچھ اس طرح ہے کہ گوجربادشاہوں کی اولاد میں سے مومل نامی ایک عورت اپنے باپ کی وفات کے بعد اپنے ملک پر حکومت کرتی تھی، اس نے شہر کے کنارے ایک شاندار محل بنوایا جس کے باہر جادو کے زور سے ایک طلسمی دریا اور اس کے گھاٹ پر محل میں داخلے کے لئے پتھر کا دروازہ تعمیر کروایا اور اس پر پتھر کے دو خوفناک شیر ایستادہ کراکے محل کے اندر ایک کمرے میں سات پلنگ بچھوادیئے جن پر ایک جیسے بستر لگے ہوئے تھے ان میں سے چھ پلنگ کچے دھاگے کے بنے ہوئے تھے اور ہر ایک کے نیچے گہرا گڑھا تھا، اس کے بعد اس نے فیصلہ کیا کہ جو شخص بھی اس دریا اور شیر کے طلسم سے گذر کر صحیح پلنگ پر بیٹھ جائیگا اسے میں اپنا شوہر قبول کروں گی۔ اس خواہش میں کتنے ہی لوگ ادھر گئے لیکن اپنے مقصد میں ناکام ہو کر عدم آباد کو سدھار گئے ایک دن ہمیر سومرو اپنے تین وزیروں کے ساتھ جن میں اسکا برادر نسبتی اور وزیر رانا میندھرا بھی شامل تھا شکار کھیل رہا تھا کہ اسے ایک سیلانی جوگی ملا جس نے مومل کے حسن کی تعریف کرکے اس کے دیدار کا شوق دلایا ہمیر سومرو بے اختیار ہو کر اپنے تینوں رفیقوں کو ساتھ لیکر اس طرف روانہ ہوئے اور جاکر مومل کے

محل کے قریب اقامت اختیار کی خبرملنے پر مومل نے ایک ہوشیار کنیز کو بھیجا تاکہ ان کا حال معلوم کرکے ان سرداروں کو دعوت دے اور ساتھ لے آئے چنانچہ پہلے ہمیراس کنیز کے ساتھ گیا لیکن راہ میں کنیز اسے دھوکہ دیکر آگے نکل گئی اور وہ موجیں مارتا ہوا طلسمی دریا دیکھ کر مقصد حاصل کئے بغیر واپس آگیا اور شرم کی وجہ سے کسی سے کچھ نہ کہا دوسری رات کنیز آکر دوسرے کو لے گئی وہ بھی اسی طرح واپس آگیا چوتھی شب رانا میندھرا کنیز کے ساتھ روانہ ہوا وہ حسب دستور آگے آگے چلنے لگی لیکن اس نے اس کا دامن پکڑ کر اسے پیچھے دھکیل دیا اور کہا کہ کینزوں کو زیبہ نہیں دیتا کہ وہ سرداروں کہ آگے چلیں، اس کے بعد وہ طلسمی دریا کے کنارے پہنچ کر حیران ہوا بالاخر دریا کی گہرائی کا اندازہ کرنے کیلئے اس نے نیزے کو جو اس کے ہاتھ میں تھا دریا میں ڈالا اور معلوم ہوا کہ اس دریا کی کوئی حقیقت نہیں ہے چنانچہ وہ فوراً اسی میں سے ہوتا ہوا آگے نکل گیا اس کے بعد اس کی نظر دروازے کے شیروں پر پڑی تو انہیں بھی اس نے نیزے کے چوکے دیکر دیکھا، جب اسے معلوم ہوا کہ یہ بھی محض نمایشی ہیں تو کامیابی کے ساتھ محل کے اندر جاکر وہ کمرے میں داخل ہوا کہ جہاں ایک جیسے سات پلنگ بچھے ہوئے دیکھ کر وہ سوچنے لگا کہ بیٹھنے کیلئے تو بہر حال ایک ہی پلنگ ہوگا مبادا ان میں بھی کوئی فریب ہو چنانچہ یہ سوچ کر وہ ہر ایک کو نیزے کی نوک سے چھو کر د یکھتا ہوا ثابت و سالم پلنگ پر جا کر بیٹھ گیا، کنیز نے اس کی ہمت اور عقل مندی کا حال جا کر مومل سے بیان کیا اور وہ فی الفور باہر آئی ایک ہی صحبت میں وہ آپس میں گھل مل گئے اور نکاح کرکے باہم طالب و مطلوب ہوئے، غرض وہ رات عیش و عشرت میں بسر کرکے صبح کے وقت وہ

ہمیر سومرو اور دوسروں کی خدمت میں حاضر ہوا اور گذرے ہوئے حالات بیان کئے یہ سن کر ہمیر نے کہا کہ اب وہ خاص تیری ہو چکی ہے تو تجھ پر لازمی ہے کہ اسے ایکبار دیکھنے کی ہمیں بھی اجازت دے ، اس پر دوسری شب رانا میندھرا ہمیر کو چرواھے کے لباس میں اپنے ساتھ لے گیا اسی بے ادبی کیوجہ سے ہمیر نے واپس آنے کے بعد رانا میندھرا کو نظر بند کردیا۔

رانا میندھرا نے چوکیداروں کو ساتھ ملالیا اور اب وہ ہر رات تیز رفتار اونٹ پر سوار ہو کر مومل سے ملاقات کرکے واپس آجاتا ، وہ پانچ دن کا فاصلہ ایک رات میں طے کرتا ، ایک رات رانا میندھرا وہاں پہنچا تو معلوم ہوا کہ مومل اپنی بہن سے ملنے گئی ہے اس وجہ سے وہ ناراض ہو کر واپس آگیا اور وہاں جانا بند کردیا ، ایک روایت یہ بھی ہے کہ جب رانا نے دیر کی تو مومل نے اپنی بہن سومل کو مردانہ لباس پہنا کر اپنے ساتھ سلا لیا تھا اور رانا کو یہ شک ہوا کہ وہ کسی غیر مرد کے ساتھ سوئی ہوئی ہے ، تھذا وہ اپنی چھڑی وہاں چھوڑ کر واپس چلا گیا اور پھر کبھی نہیں آیا بہر حال میر تانع مرید بتاتے ہیں کہ جب بہت دن گذر گئے اور رانا نہ آیا تو مومل بے تاب ہو کر اپنا ملک چھوڑ کر میندھرا کے شہر میں پہنچ گئی اور اس کے محل کے سامنے اپنا محل بنواکر اس کی کھڑکیاں میندھرا کے محل کے سامنے رکھوائیں شاید اس طرح گاھے گاھے وہ میندھرا کے دیدار سے اپنی آنکھوں کو ٹھنڈا کرتی رہے لیکن غصہ کیوجہ سے میندھرا نے اپنے محل کی کھڑکیاں بند کروا دیں غرض اس طرح مومل نے رانا میندھرا کے محل کے چاروں طرف اپنی حویلیاں بنوائیں لیکن میندھرا کو متوجہ کرنے میں کامیاب نہ ہوسکی تو ایک آہ بھری اور اس دار فانی سے رحلت کر

گئی، یہ خبر جب رانا میندھرا کو سنائی گئی تو ایک ہی چیخ کے ساتھ اس کی روح محبوب سے جا ملی، ملامقیم نامی ایک شخص نے یہ قصہ فارسی میں نظم کیا ہے (۳۲)۔

ملا مقیم:

اس شاعر کے بارے میں میر علی شیر قانع تتوی لکھتے ہیں

مقیم نام، شعری درفارسی و سندی می گفت، هم عهد میرزا جانی بوده و باوی بحضور اکبری رسیده بدین تفصیل که در طاهری مرقوم که آنکه چون میرزا جانی بحضور رسیده روزی در صحبت سرود دومنی های سندی (رقاصہ) که همراه داشت برای مجرا حاضر کرد، مقام ماروی درمیان آمد بادشاه استفسار نمود که واقعه عمر با ماروی چگونه بوده، میرزا گفت مقیم مزبور اگر شرف ملازمت در یابد از تمام معامله آگاه است هر چند مدعای میرزا حصول دولت باریابی و محشور گردیدن وی بوده اماکم طالعیش در آن محل با ظهار خلاف واقعه خفت داده۔

ملا مقیم کے حاشیہ میں پیر حسام الدین راشدی صاحب تاریخ طاہری کے حوالے سے لکھتے ہیں کہ جب حضور میں عمر ماروی کا قصہ بیان کرنے کیلئے کہا گیا تو تحقیق ناداشتہ خالی ذہن خلاف واقعه چنین بعرض رسانیده که عورت ازان حاکم اسم بی مسمی یعنی عمر فرزند حاصل داشته، ازین گفتار نا هموار او، حضرت بسی ناراض گردید و آن خلاف گفتار شرمسار گردید، باز گشت، عاقبت آنچه بیان واقعی بود بعرض معروض داشت و طایفة که حاضر بود ابیات پاکی اورا بزبان سندی در مقام ماروی خواندند (۳۳)۔

یہ بیان حقیقت کے خلاف معلوم ہوتا ہے اکبر بادشاہ کے دربار میں میرزا جانی بیگ کا یہ کہنا کہ ملا مقیم اس قصہ کی حقیقت سے آگاہ ہے اور ملا مقیم کا بیان یہ واضح کرتا ہے کہ یہ دونوں اشخاص جو نیم محکوم کی حیثیت سے دربار اکبری میں حاضر ہوئے تھے وہ بادشاہ کا مذاق اڑانا چاہتے تھے جس کی معمولی سزا گردن زنی ہوسکتی تھی اور دوسری بات یہ کہ ملا مقیم سندھی میں شعر کہتاتھا اور داستان مومل اور میندھرا کو منظوم کرچکا تھا ایسے شخص سے یہ توقع کرنا کہ اکبر بادشاہ کے حضور باریابی کے موقع کو اس طرح کھوئے گا کہ انعام و اکرام کے بجائے اپنی جان خطرے میں ڈالدے بہرحال اصل معاملہ کیا تھا اس کا کسی کو علم نہیں، افسوس ہے کہ اب تک ملامقیم کی اس مثنوی کا کوئی نسخہ کہیں دستیاب نہیں ہوا ممکن ہے کسی ادب دوست کے ذاتی ذخیرہ کتب میں موجود ہو۔

"داستان ہیر و رانجھا"

یہ قصہ بنیادی طور پر تو پنجاب کا ہے لیکن سندھ میں بھی یکساں طور پر مشہور و مقبول ہے اس کا خلاصہ یہ ہے۔

ضلع سرگودھا میں تخت ہزارہ ایک مشہورگاؤں تھا وحید عرف رانجھا وہاں کے چوہدری اجویا موجو کا سب سے چھوٹا بیٹا تھا ہیر کے حسن کی تعریف سن کر وہ ہیر کے وطن جھنگ میں پہنچ گیا، رانجھا کی ہیر سے دریائے چناب کے کنارے ملاقات ہوئی دونوں ایک دوسرے کے عاشق ہوگئے۔ ہیر نے رانجھے کو اپنے ہاں بھینسوں کی خدمت پرملازم رکھ لیا عشق اورمشک چھپے نہیں رہتے۔ ہیر کے والدین نے اس سلسلہ کو توڑنے کیلئے ہیر کی شادی موضع رنگ پور کھیڑیاں کے رئیس کے بیٹے سیدے سے

کردی» ، رانجھا فقیر ہوگیا وہ موضع جہلم میں بمقام تلہ گورکھ ناتھ گورد کے پاس پہنچ گیا اور جوگی بن کر رنگپور پہنچا وہاں ہیر کی نندسہتی تاڑ گئی لیکن وہ بھی مراد نام ایک بلوچ پہ مرتی تھی اس لئیے اپنا مقصد حل کرنے کی غرض سے ہیر اور رانجھا کو اپنا ہم راز بنالیا ہیر کو یونہی جھوتے سانپ سے لڑا دیا اور رانجھے کو مرا ہوا ظاہر کرکے ان دونوں کو ایک کوتھڑی میں بند کردیا ، رانجھے نے دیوار میں نقب لگائی ادھر سے مراد آگیا وہ سہتی کو لیکر رفو چکر ہوگیا اور رانجھا ہیر کونکال کر چلتابنا ، صبح راز فاش ہوا ، کھیڑے بھاگے رانجھا بمع ہیر پکڑا گیا لیکن مراد ہتھے نہ چڑھا مقدمہ قاضی کے روبرو پیش ہوا ، رانجھے کوجس طرح بھی ہوا ہیر مل گئی وہ واپس جھنگ آگئیے ، یہاں ہیرکے وارثوں نے رانجھے کو بہلا پھسلا کر برات لانے کیلئے تخت ہزارہ بھیجا اوراس کی غیر موجودگی میں ہیر کو زہر دیکر ہلاک کردیا رانجھے کو خبر ملی تو روتا ہوا ہیر کی قبر پر پہنچا ، رانجھے کا قبر پر کھڑا ہونا تھا کہ قبر پھٹ گئی اور رانجھا بھی قبر میں داخل ہو گیا اور دونوں کو دائمی وصال نصیب ہوگیا۔(۳۴)

احمد حسین قریشی کی دی ہوئی فہرست سے معلوم ہوتا ہے کہ پنجابی زبان میں مغل عہد سے لیکر انگریزی عہد تک ۴۷ اشخاص نے اس قصہ کو منظوم کیا ہے ان میں سے ہیروارث شاہ کو سب سے زیادہ شہرت اور مقبولیت حاصل ہوئی سندھ کے فارسی گو شعرا میں سے سب سے پہلے شیوک رام "عطارد" نے سندھ کے حکمران میاں سرفراز کلہوڑہ (عباسی) کی فرمائش پر نثر میں تحریر کیا۔ (۳۵) عطارد کیلئے میر علی شیر قانع لکھتے ہیں۔

از قــوم نویســنده هاٰبلــده
بلطف طبع موصوف وجوانی تازه

بفکر است از شاگردان میان محمد محسن میباشد طبع برجسته و طرز گزیده دارد، در مسلک منشیان سرکار نواب هژبر جنگ بهادر ویروی خان میان غلام شاه عباسی منسلک، با فقیر رابطه دوستانه دارد (۳۶)۔
عطارد اپنی نثری تحریر کے آخر میں لکھتے ہیں۔

من این افسانه رنگین تر نوشتم
چه رنگین بلکه شیرین تر نوشتم
بر نگینی چوگل جایش بدستار
بشیرینی چو شکر خنده یار
مراد من چورنگین نقش بندد
بشیرینی اگر خسرو پسندد (۳۷)

تالپور عہد میں اس داستان پر زیادہ توجہ دی گئی اور بہت سے فارسی شعرا نے اسے منظوم کیا، لیکن اس سے قبل مغل دور میں جناب احمد یارخان "یکتا" نے اس داستان کو مثنوی کی صنف میں منظوم کیا میر علی شیر قانع یکتا کے بارے میں لکھتے ہیں یکتا مخاطب به احمد یار خان: اصلش از قوم برلاس است اجدادش در قصبه خوشاب من اعمال لاہور توطن داشتند، پدرش الله یار خان بحکومت لاہور و ملتان و تته سرفرازی داشت و قریب چهل سال بفوجداری غزنین هم پرداخته این در اواخر عهد عالمگیری بسال شانزدهم بعد صدو هزار هجری (۱۱۱۶۔ ھ ق) حکومت تته یافته دو سال کامرانی کردو بعد ازان بپاره اقطاع در وطن گوشهٔ عافیت

گزیدہ (۳۸) سرو آزاد میں بلگرامی صاحب نے یہ قطعہ تاریخ لکھا ہے جس میں ایک عدد زیادہ ہے۔

چونکہ یکتارفت شد تاریخ او

جای احمد یارخان بزم نعیم (۳۹)

پیر حسام الدین راشدی یکتا کے حاشیہ میں لکھتے ہیں "مثنوی دیگر کہ در قصہ ہیر رانجھا" است ہم دارد، کہ در لاہور بسال ۱۳۲۷ ھ بہ اہتمام پروفسور محمد باقر در مطبع مفید عام لاہور چاپ شدہ است این مثنوی رابسیاری از شعرای سندھ تتبع کردہ اند مثلاً

۱۔ مثنوی ہیر و رانجھا (۱۲۱۳ ھ ق) از میر عظیم الدین تتوی (متوفی ۱۲۲۹ ھ ق)

۲۔ مثنوی ہیر و رانجھا (۱۲۱۵ ہ) از میر ضیاء الدین تتوی

۳۔ مثنوی ہیر و رانجھا (۱۲۲۶ ھ ق) از نواب ولی محمد خان لغاری (متوفی ۱۲۴۷ ھ ق)

۴۔ مثنوی ہیر و رانجھا (۱۲۱۶ ہ ق) از آزاد سندھی

۵۔ مثنوی ہیر و رانجھا (۱۲۹۳ ھ ق) از قادر بخش بیدل

این قصہ را در نثر ہم نوشتہ اند نخستین کتاب بقلم منشی شیوک رام عطارد (رک ۴۳۶) نوشتہ وبنام میان سرفراز والی سندھ (۱۱۸۵، ۱۱۹۰ ھ ق) معنون کردہ بود یک کتاب دیگر راقم الحروف پیش یک دوست دیدہ بودم کہ یک فاضل ہندو در سکھر نوشتہ بود نام کتاب ونام

مولف را یاد ندارم" (۳۰)

مذکورہ بالا مثنویات کے مجموعہ کو سندھی ادبی بورڈ نے حفیظ ہوشیار پوری کی نگرانی میں شایع کرایا ہے اسی مجموعہ کو بنیاد بنا کر جناب ڈاکٹر عرفانی نے اپنی کتاب "داستانہای عشقی پاکستان" لکھی جو ایران میں شایع (۳۱) ہوئی ہے۔

مذکورہ بالا مثنویات "مجموعہ مثنویات ہیر رانجھا" کے نام سے سندھی ادبی بورڈ شائع کرا چکا ہے اس لئے تفصیل کے طالب اس مجموعہ کا مطالعہ فرمائیں۔ ہم یہاں صرف عظیم کی مثنوی ہیر رانجھا کا احوال دیتے ہیں جوان سب مثنویوں سے بہتر ہے، (۳۲)۔

میر عظیم الدین تتوی (متوفی ۱۲۲۹)

آپ فاتح سندھ میر فتح علی خان تالپور کے دربار کے ملک الشعرا تھے آپ نے قصہ ہیر رانجھا کو منظوم کیا یہ مثنوی عظیم نے ۱۸۰۰ ، ۱۷۹۹ء میں مکمل کی یہ ۱۷۸۶ اشعار پر مشتمل ہے پروفیسر سدارنگانی صاحب لکھتے ہیں کہ میر عظیم تتوی نے مولانا جامی کی مثنویوں کے طرز پر اسے منظوم کیا ہے۔(۳۳) اس میں زبان کا حسن بدرجہ اتم موجود ہے اور یہ مثنوی پڑھنے والے کو آخر تک اپنی طرف متوجہ رکھتی ہے اوراس کا شوق کم نہیں ہوتا ہے (۳۴)

ایک مسافر جو ہیر کے وطن جھنگ سیال سے آیا تھا رانجھے کے سامنے ہیر کے حسن و جمال کی تعریف اس طرح کرتا ہے۔

چہرہ اش آب داد نوگل را
طرہ اش تاب داد سنبل را
خوش نگاھاں نگاہ او خواھند
سرمہ از خاك راہ او خواھند
عکس رویش چمن در آئینہ ساخت
عکس زلفش ختن در آئینہ ساخت (٤٥)

رانجھا تعریف سن کر جھنگ پہنچا دریائے چناب کے کنارے ملاقات ہوئی او پہلی ہی ملاقات میں دونوں میں محبت ہو گئی رانجھا ہیر کے ہاں ملازم ہو گیا۔ اب ان کی ملاقاتیں ہونے لگیں، کیدو نے تاڑ لیا اور راز فاش کردیا، ہیر قید کردی گئی اس کے بعد بہت جلدی اس کی شادی رنگ پور کھیڑیاں کے شہزادے نورنگ سے طے کی گئی، جب قاضی نکاح پڑھانے آیا تو ہیر اس سے کہتی ہے۔

از ازل هست شوهرم رانجھا
کی دو شوهر بیك زن است روا
گرپسندت شده است این داماد
دختر خود دهش که گرددشاد (٤٦)

(ہیر نے رنگ پور سے رانجھے کو یہ پیغام بھیجا ھے)

حق عشقت نگاه داشته ام
خویشتن در پناه داشته ام
در امانم زنیش خار، ای گل
باغ دل را توئ بهار، ای گل (٤٧)

جب رانجھا جوگی بن کر رنگ پور آیا اور ہیر کو دیکھا تو اس کی بیماری اور علاج سے متعلق کہا۔

مشکلست این گزند را درمان
بسلامت نبرد کس زوجان
سه شبان روز چون فسون خوانم
بعمل آرم آنچه میدانم (۴۸)

تین دن کے بعد جب کمرہ کھولا گیا تو ہیر اور رانجھا دونوں فرار ہوچکے تھے نورنگ ان کی تلاش میں نکلا اور دونوں گرفتار ہو کرقاضی کے حضور میں لائے گئے، قاضی نے ہیر کو نورنگ کے حوالے کر دیا، رانجھے نے غیبی امداد کیلئے اللہ کے حضور دعا کیلئے ہاتھ اٹھائے تو اچانک گاؤں میں آگ بھڑک اٹھی لوگ آگ سے بچنے کیلئے میدان میں جمع ہو گئے انہوں نے محسوس کیا کہ یہ آگ دو محبت کرنے والوں کو جدا کرنے کی پاداش میں غیب کی طرف سے لگائی گئی ہے قاضی صاحب بھی آگئے انہوں نے بھی نورنگ کو سمجھایا کہ کسی عورت کی مرضی اور رضا کے بغیر کسی مرد کے ساتھ نکاح پڑھا دینا، مذہب اور اخلاق کی روسے ایک ناپسندیدہ فعل ہے۔

برتوکی میشود حلال این زن
او قبولیت نه کرد در گفتن
این کمر بستنت به امر حرام
هست دور از طریقه اسلام
کن ازین فعل زشت استغفار
بجناب مقدس غفار (۴۹)

نورنگ نے دونوں کو گرفتار کرکے ریگستان کے دور افتادہ علاقہ میں قید کردیا جہاں وہ بھوک اور پیاس کے مارے آخری سانس لے رہے تھے کہ اچانک حضرت خواجہ خضر نمودار ہوئے جنہوں نے انہیں آب حیات پلا کر انہیں زندہ جاوید بنادیا۔

"قصہ مرزا و صاحباں" (تلخیص)

جہاں مرزا دانا پور (ضلع شیخوپورہ) کے ایک بڑے زمیندار کا بیٹا تھا یہ ننھیال میں رہا کرتا تھا اور تعلیم حاصل کیا کرتا تھا وہاں اس کی محبت صاحباں (جو اس کے حقیقی ماموں کی بیٹی تھی) سے ہو گئی وہ ایک دوسرے کے بغیر رہ نہیں سکتے تھے معلوم ہونے پر صاحباں تو مسجد جانے سے روک لی گئی اور مرزا اپنے گاؤں واپس بلا لیا گیا۔

صاحباں کی شادی رچادی گئی اس نے تمام حال اپنی پھوپھی بیبو سے کہہ سنایا، بیبو صاحباں کی پھوپھی اور مرزا کی خالہ تھی۔ اسے صاحباں کی حالت پر رحم آگیا، اس نے مدد کا وعدہ کرتے ہوئے مرزا کو پیغام بھیجا کہ جلدی آجاو مرزا اپنی مشہور گھوڑی پر سوار ہو کر آیا اور اپنی بہن چھتی کی شادی درمیان میں چھوڑ کر اور چھتی کو روتا ہوا چھوڑ کر آیا، رات کو مرزا صاحباں کو لیکر فرار ہو گیا لیکن راستے میں نیند کے غلبے کی تاب نہ لاتے ہوئے ایک جنڈی کے درخت کے نیچے صاحباں کے زانو پرسر رکھ کر سورہا صاحباں نے اس کی تلوار اور ترکش کو درخت پر لٹکادیا مرزا اس وقت جاگا جب صاحباں کے لواحقین سر پر آموجود ہوئے مرزا مقابلے کیلئے اٹھا تو سہی مگر نہتا تھا زخمی ہو کر گرفتار ہوا، انہوں نے مرزا کو جلتی ہوئی آگ میں پھینک دیا. صاحبان یہ برداشت نہ کرسکی اور اس نے بھی چھلانگ لگادی اور مرزا کے ساتھ جل کر راکھ ہوگئی (۵۰)

یہ قصہ بھی بنیادی طور پر سر زمین پنجاب سے تعلق رکھتا ہے لیکن سندھ میں بھی مقبول ہے اس قصہ کو سندھ کے آخری حکمران میر محمد نصیر خان تالپور متوفی ٧ ربیع الثانی (١٢٦١ ھ ق) نے کلکتہ میں دوران نظر بندی دوماہ میں لکھ کر مکمل کیا۔ یہ مثنوی ١٢٢٣ اشعار پر مشتمل ہے، ابتدا اس طرح ہوتی ہے۔

بنام خداوند هر دو جهان
کزو هست برپا زمین و زمان

اختتام۔

هزار و دو صد بوده وسی سال و پنج
که آمد بهم این گران مایه گنج
من این مسلك گوهر میان دو ماه
بسفتم بتوفیق لطف اله
چو ابیات این نسخه کردم شمار
هزار و دو صد بیت و هم بیست وچار (٥١)

مثنوی میں یہ قصہ اس طرح شروع ہوتا ہے کہ ایک دن مرزا کی شکار کرتے ہوئے ایک شخص سے ملاقات ہوئی جس نے صاحباں کے حسن و جمال کی اس طرح تعریف کی،

رخش ہم چو ماه و قدش ہم چو سرو
کمر مو لبش لعل همچو تذرو
دو رخسارِ او چون گل اندر چمن
زرشکش شده چاك گل را بدن

چه ابرو تو گوئی که تیغ جفاست
پی قتل عشق بلا بربلاست (۵۲)

افسوس ہے پروفیسر سدارنگانی نے اپنی کتاب پرشین پوئٹس آف سندھ میں اور پیر حسام الدین راشدی نے تکملۂ مقالات الشعرا کی ترتیب کے وقت میر محمد نصیر خان جعفری کی تصنیفات سے معمولی انتخاب یا اقتباس دیا ہے اس میں پیر صاحب نے اس مثنوی سے کوئی اقتباس نہیں دیا۔ البتہ پروفیسر سدارنگانی نے چند اشعار دیئے ہیں انہیں پر اکتفا کی گئی ہے کیونکہ صاحبزادہ ڈاکٹر میر نور محمد تالپور کی بے وقت وفات سے ذخیرۂ تالپوری تک رسائی ممکن نہیں رہی۔

میر محمد نصیر جعفری نے مرزا صاحباں کی وفات اور قصہ کے اختتام کو اس طرح نظم کیا ہے۔

چنین است رسم سرای فنا
وفا جستن از اوست یکسر خطا
چنین است رسم جہان کہن
که آخر بود خاک تیره وطن
نباشد همی زندگی جاودان
زدست اجل کس ندارد امان
خوش آن کس که آسان بر افشاند دست
درین دهر دل را بچیزی نه بست

ہم دیکھتے ہیں کہ قرآن مجید میں بھی مختلف پیغمبروں اور قوموں کے قصے بیان ہوتے ہیں جن کا مقصد انسانوں کو نصیحت کرنا اور ان کی

رہنمائی ہے اس کی تقلید میں ہمارے صوفی شعرا نے بھی ان داستانوں کے ذریعہ ان زبانوں کو سمجھنے اور بولنے والوں کی نصیحت کے لئے ایسے نکتے بیان کئے ہیں کہ ان پر عمل کرکے وہ کامیاب زندگی گذار سکتے ہیں۔

ہمارے صوفی شعرا نے ان عشقیہ داستانوں کے کرداروں اور جن مقامات سے وہ منسوب ہیں ان کو ایک ایسی حیثیت عطا کی ہے ان کا نام آتے ہی ذہن خیال کی بلندیوں کو چھونے لگتا ہے معانی کا سمندر آنکھوں کے سامنے آجاتا ہے۔ "نی سسی تیرا لنبا شر بھنبھورنی"

اس ایک سطر کے معانی کو کون احاطہ کرسکتا ہے یا حضرت شاہ عبداللطیف بھٹائیؒ فرماتے ہیں "پنوں پجاتا ذیندس باہ بھبھور کھے" یعنی پنوں کے جانے کے بعد میں بھنبھور کو آگ لگا دوں گی پنوں کے جانے کے بعد اب یہ شہر جس میں وہ زندگی کی کئی بہاریں گزار چکی ہے پنوں کے جاتے ہی اس نے اپنی سہیلیوں اور اپنے عزیز و اقارب سے تمام رشتے توڑ لئے ہیں اس کا رشتہ صرف پنوں کے ساتھ ہے اور اس کا مقصد اسی کی تلاش ہے۔

لیکن ایران کے شعرا نے ان داستانوں سے اس برصغیر کے صوفیائے کرام جیسے نتائج اور نکتے اخذ کرنے کی کوئی کوشش نہیں کی، اس کی اصل وجہ یہ ہے کہ فارسی میں اخلاقیات پر الگ کتابوں کا سلسلہ نظر آیا ہے اس لئے عشقیہ داستانوں کو اپنے موضوع تک محدود رکھا ہے اور مختلف مضامین کو بدرجۂ اتم بیان کیا ہے اس کے برعکس اس برصغیر کے صوفیائے کرام کے خیال میں پند و نصیحت کی ضرورت ان لوگوں کو ہوتی ہے جو لہو و لعب کی طرف مائل ہوتے ہیں اس لئے ان عشقیہ داستانوں کے

ضمن میں جن کی طرف مذکورہ بالا قسم کے اشخاص زیادہ رحجان رکھتے ہیں ان کی نصیحت اور رہنمائی کیلئے اخلاقیات کو بھی داخل کر دیا جائے اور ہم دیکھتے ہیں کہ وہ اپنے مقصد میں بہت حد تک کامیاب نظر آتے ہیں یہی وجہ ہے کہ ہمارے شعرائے کرام کی مقامی زبانوں میں منظوم کی ہوئی داستانیں جہاں ایک طرف حسن و جمال اور عشق و محبت کے مضامین سے بھری ہوئی ہیں وہاں پندو نصحیت کابھی ان میں بڑا خزانہ موجود ہے۔



حواشی

۱۔ تاریخ ادبیات ایران مصنفہ ڈاکٹر رضا زادہ شفق چاپ امیر کبیر ص ۳۸

۲۔ مختصر تاریخ ادب فارسی از محمد طاہر فاروقی ص ۱۷

۳۔ تاریخ ادبیات ایران از ڈاکٹر رضازادہ شفق ص ۳۶۔

۴۔ حیات خسرو از تقی محمد خان رجوی مطبوعہ شیخ غلام علی لاہور ص ۱۳۰۔

۵۔ ایضاً ص ۱۳۳۔

۶۔ مقالات الشعرا از میر علی شیر قانع تتوی، مطبوعہ سندھی ادبی بورڈ ص

۷۔ تحفتہ الکرام از میر علی شیر قانع مطبوعہ سندھی ادبی بورڈ اردو ترجمہ ص ۱۳۱۔

۸۔ چنیسر نامہ، ادراکی بیگلاری مطبوعہ سندھی ادبی بورڈ ص ۱۱۶۔

۹۔ کوشرو میں نون غنہ پڑھا جائے۔

۱۰۔ تحفتہ الکرام میر علی شیر قانع تتوی مطبوعہ سندھی ادبی بورڈ ص ۱۳۶ (اردو ترجمہ)۔

۱۱۔ چنیسر نامہ ص ۱۵۔ ایضاً ص ۱۷۔

۱۲۔ چنیسر نامہ ص ۱۷۔

۱۳۔ ایضاً ص ۳۰

۱۴۔ چنیسر نامہ ص ۳۲

۱۵۔ ایضاً ص ۵۸۔

۱۶۔ چنیسر نامہ ص ۱۰۹

۱۷۔ تاریخ طاہری از میر طاہر نسیانی مطبوعہ سندھی ادبی بورڈ، احوال میرزا غازی بیگ۔

۱۸۔ تحفتہ الکرام از میر علی شیر قانع تتوی مترجم اردو اختر رضوی مطبوعہ سندھی ادبی بورڈ ۱۹۵۹ء ص ۱۲۶، ۱۳۰

۱۹۔ پرشین پوئٹس آف سندھ از ڈاکٹر سدارنگانی مطبوعہ سندھی ادبی بورڈ ص ۵۰۔

۲۰۔ تحفتہ الکرام ص ۷۶

۲۱۔ ایضاً ص ۸۰

۲۲۔ مقالات الشعرا ص ۸۰۱ تا ۸۰۵

۲۳۔ میر محمد معصوم بکھری از پیر حسام الدین راشدی ص ۳۱۶ مطبوعہ سندھی ادبی بورڈ۔

۲۴۔ مقالات الشعرا ص ۸۰۱، ۸۰۵

۲۵۔ پرشین پوئٹس آف سندھ ص ۵۳

۲۶۔ایضاً ص ۵۸

۲۷۔ ایضاً ص ۵۹

۲۸۔ پرشین پوئٹس آف سندھ ص ٦۲

۲۹۔ ایضاً ص ٦۳

۳۰۔ ایضاً ص ٦۴

۳۱۔ ایضاً ص ٦۴

۳۲۔ تحفتہ الکرام ص ۱۳۳

۳۳۔ مقالات الشعرا ص ۷۷۳

۳۴۔ پنجابی ادب کی مختصر تاریخ از احمد حسین قریشی ص ۲۷۵

۳۵۔ پرشین پوئٹس آف سندھ ص ۱۳۱

۳٦۔ مقالات الشعرا ص ۴۳٦

۳۷۔ پرشین پوئٹس آف سندھ ص ۱۳۱

۳۸۔ مقالات الشعرا ص ۸۷۹ (۱۱۳۸، ۱، ۱۱۳۸۔ ھ ق)

۳۹۔ ایضاً ص ۸۸۰

۴۰۔ ایضاً ص ۸۸۳

۴۱۔ ھشت بھشت از ملاعبدالحکیم عطا تتوی بمقدمہ سید حسام الدین راشدی مطبوعہ سندھی ادبی بورڈ ص ۱۷

۴۲۔ پرشین پوئٹس آف سندھ ص ۱٦۹

۴۳۔ ایضاً ۱۵۵

۴۴۔ ایضاً ص ۱٦۹

۴۵۔ پرشین پوئٹس آف سندھ ص ۱٦۱

۴٦۔ ایضاً ۱٦٦

۴۷۔ ایضاً ص ۱٦۷

۴۸۔ پرشین پوئٹس آف سندھ ۱٦۸

۴۹۔ ایضاً ۱۸۹

۵۰۔ پنجابی ادب کی مختصر تاریخ ص ۲۲۸

۵۱۔ تکملہ مقالات الشعرا از مخدوم محمد ابراهیم خلیل تتوی مطبوعہ سندھی ادبی بورڈ ص ۱۰۳

۵۲۔ پرشین پوئٹس آف سندھ ص ۲۰۹



مقالاتیکه برای دانش دریافت شد

(فارسی)

۱- موارد طنز و هجا در شاهنامهٔ فردوسی

دکتر خواجه حمید یزدانی- لاهور

۲- تحلیل و بررسی رضعیت ادبیات معاصر درشبه قاره

دکتر مهر نور محمد خاز- تهران

۳- مخزن الاسرار نظامی گنجوی

دکتر محمد ظفر خان - جهنگ

٤- شیوه حمدگوئی فردوسی

دکتر انعام الحق کوثر - کوئته

۵- امتیاز فردوسی

دکتر محمد صدیق شبلی- اسلام آباد

٦- قرابادین شیرازی

پرویزاذ کائی شیرازی - همدان

۷- دو اثر شاهنامه

دکتر گوهر نوشاهی- اسلام آباد

۸- تصرف در طریق طبیعی شعر فارسی

آقای نجیب مایل هروی- مشهد

۹- فردوسی و شاهنامهٔ او

دکتر کلثوم ابوالبشر- داکا

(اردو)

*****

کتابهائیکه برای معرفی دریافت شد

۱- نگاهی به اقبال (فارسی) دکتر شهین دخت مقدم صفیاری

۲- جدید تاجیکی شعراء (اردو) کبیر احمد جائسی

۳- ملفوظات سدیدیه (اردو) معین نظامی

٤- پاس اعتبار(فارسی)حافظ محمد افضل فقیر(مجموعه اشعار)

٥- شیارشامگاه (فارسی) غلام حسین چهکندی نژاد

٦-خزنیة الاصفیاء - مفتی غلام سرور لاهوری

مجله ها

۱- سبیل هدایت	بزم ندای مسلم جلد. ۱، شماره ٤ فروری ۱۹۹۱
۲- فکر و نظر	اداره تحقیقات اسلامی، اسلام آباد جلد ۲۸-شماره ۲ اکتوبر نومبر ۱۹۹۰
۳- اخبار اردو	فروری ۱۹۹۱، مقتدرة قومی زبان - اسلام آباد
٤- الامیر	فروری ۱۹۹۱ - کراچی
٥- المجلس	جنوری فروری ۱۹۹۱ - لاهور
٦- پیام عمل	فروری ۱۹۹۱- سید العلماء نمبر- امامیه مشن - محافظ پلازه، ۲۸ نیو انار کلی لاهور
۷- سفینه (اردو)	جنوری - مارج ۱۹۹۱ - اوسلو - ناروے
۸- حوزه (فارسی)	مهر و آبان ۱۳٦۹ قم - ایران

۹- العلم (اردو)	جولای تا ستمبر ۱۹۹۰ - کراچی
۱۰- معارف	فروری ۱۹۹۱ دارالمصنفین، اعظم گڑھ
۱۱- اورینتل کالج میگزین	پروفیسر عبدالقیوم نمبر، جلد ٦۲: شماره ۱، ۲، لاهور
۱۲- سهرورد (اردو، فارسی)	(ویژه نامه سعدی شیرازی) شماره - ۱۰ ۱۱۵ میکلود رود، لاهور
۱۳- خپلواکی	شماره (۱۹-۲۰) پشاور.

*****

درست نامه دانش شماره ۲۳

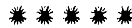
صفحه نمبر	سطر	درست
۱۰	۱۶	موضوع
۱۱	۲۳	بسزایی
۱۳	۷	ازایشان کمك می خواستند.
٤۲	۱۱	درباره
٤۳	۲٤	نظام
٤٤	٤	نظام
٤۸	۱۳	گذاشت
٥٥	۱۹	آشپزخانه
٦۲	٤	چشمه
٦۳	۲۰	همچنین
۸۸	۱۱	ابوالقاسم
۱۳۱	عنوان	حکمنامه
۱٥٤	۱۳	خواهی
۱٥٤	۱۸	اردو
۲۱٤	۳	پر کرم خورده

ENGLISH PORTION

Page	Line	Correct
17	9	Rumi
18	6	Among

roses, miniatures, garden roses such as hybrid teas, floribundas and many more. The flowers may be single or double in white, red, pink, orange and yellow colours. Mau.ve and green roses exist although a true blue still eludes the hybridists.

This flower is really loved by the gardens every where. A rose garden probably more than any other kind, reflects the talents and diligence of the gardener who maintains it. Rose is reallv the pack horse of the gardening world.



REFERENCES

1) The New Encyclopaedia Britannica-vol ! IO pages 685, 80, 81, 178, 179.

2) Gulha Wa Giyahan-e-Shafa Bux, Mehdi-e-Naraqi-Sepah publications, Tehran, 1344, pages 189 to 192.

3) Sunset Books and Magazine-Editors, Basic Gardening illustrated Rose Section page 108.

4) Flowers of the world by Frances perry published by Royal Hcrticultural Society printed in Italy-pages 257 to 260.

5) Sure & simple gardening by Geoffrey Smith Mills & Boon Limited, London-1976, Pages 22 to 31.



season organise a special ceremony called Jashan-e-Gul-e-Surkh during which they pluck flowers before sunrise and extract Attar or rose oil. Attar of Qamsar is also supposed to be the best in the world. It is said that during the rose season Nightingales make their nests in the rose shrubs and sing beautiful songs.

Attar of rose used as a base of most of the perfumes is obtained from rose flowers. The Attar of rose also called "otto of rose", fragrant colourless or pale yellow liquid is distilled from fresh petals of rose family. Rose oils are valuable ingrediants of fine perfumes and liquors, they are also used for flavouring lozenges and to cure different diseases.

Some countries of the world like Bulgaria, Australia, France, Iran and Morrocco produce attar commercially Rose oil is obtained partly by distilling but particularly by extracting the oil from the flower petals of roses. One ounce of richly perfumed attar may be produced from almost 250 pounds of roe petals. Rose water is prepared by distillation.

It is believed that Queen Noor Jehan who was fond of attar, brought few rose species from Persia and introduced them in this subcontinent.

Rose is surely the most widely recognized and universally favoured ornamental flowering plants. It has a almost universally distributed over 150 species growing as wild briars and about 14000 varieties cultivated in most of the countries of the world. A large number of species are native to Asia.

Roses are as varied as the countries from which they come. There are massive blooms of the size of saucers and miniature which would slip through a wedding ring. there are climbers, ramblers, shrub

Many of the world's museums contain fossil remains fossil remains of roses. Some of the fossils are very old especially those found in Asia and in the Miocene deposits in Baltic provinces. The Oligocene deposits in colorado (North America) are estimated to be at least thirty five million years old, so it is fair to assume that rose existed on the earth for longer than Man.

Rose has also had a special place in poetry, literature and culture. All great poets and renowned writers have in their poetry and literature termed this flower as a symbol of immense beauty and delicacy. Even the great painters have admired the matches beauty of rose through their valuable paintings. The earliest known picture of roses in that in the House of Frescoes of Knossos, Crete (in Greece) which dates back to the 16th Century B.C. The Island of Rhodes took its name from rose flowers. These were portrayed on its coins in 4000 B.C.

In Iran, Rose, the king of flowers is known as Gul-e-Surkh. It is also known of Gul-e-Mohammadi. In olden days one of the species, red or dark pink in colour was called Gul-e-Surkh. Later, when Islam spread in this region, due to the established superiority of rose over all other flowers, its unique fragrance and liking of our Holy Prophet (Peace be upon him) for perfumes, rose was named as Gul-e-Mohammadi.

This particular species of rose (Gul-e-Surkh) having five to seven petals is mainly grown in Haji Lur area of Gurgan province of Iran. Attar or Oil of Rose extracted from these rose petal is unique for its special fragrance which is not found in any other part of the world. Qamsar, another city in the Kashan province of Iran, is also famous for its roses. In the rose season when the flowers are in full bloom, the whole atmosphere of the city of Qamsar is full of fine fragrance of roses which can also be felt in the remote corner of this city. People in this

B.C) rose shrubs were sent to his capital at Akkad and the Assyrian architecture carved rose flowers in ceremonial buildings.

The Romans gave a special importance to this flower. They used to construct special warm houses, heated them with tubes filled with hot water in order to obtain blooms out of season. Roses were used for commercial purposes and were worn as garlands.

During the reign of Emperor Elagabalus (C.A.D-218-222) in a lavish banquet, showers of rose petals were released through an apertures in the ceiling in such large quantities that several guests were unable to extricate themselves and got suffocated.

In Sybaris (an ancient city of Italy) people used to sleep on mattresses filled with rose petals. In other words-on a bed of roses.

Cupid, sent a gift of rose (the emblem of love) to Harpocrates, the god of silence. This gift was sent as a bride, not to reveal the amours of Venus. After this whenever secret matters were discussed, a rose was suspended from ceiling and what took place beneath was considered secret. Later carving took the place of living flowers. This became particularly popular in the Victorian period.

Roses were commonly used in England in the middle ages for decorating shrines, wreathing candles etc. Beautiful wood carvings of rose can be seen in many old English churches and chapels. The rose has featured prominently in English heraldry, being represented in one form or the other in the badges of English kings. Rose is the National Flower of England.

The oldest known rose tree is at Hildesheim cathedral, in Germany. It is said to be over a thousand years old and is a form of rosa Canina.

The Pakistan National Rose Society's third Annual Rose Festival was held at the Holiday Inn on 12th April 1991. The theme of the show was "Magic of Moving Fingers" which reflected inter alia the expertise and finesse used in the arrangement of flowers. More than 200 entries were made in the show. In the Garden competition Dr. Mehmooda Hashmi got the first prize and a trophy. She got her Doctorate in Persian Language and literature from Punjab University and is Controller of the Department of Foreign Languages Programmes including Persian and Dari in the Pakistan Broadcasting Corporation, Islamabad. She is an active member of the Anjuman-e-Farsi,, Pakistan and regular contributor to our magazine. the present edition of Danesh contains her article on "Rose or Gule Mohammadi" written for the spring Festival 1991.

Dr. Mahmooda Hashmi

Rose or Gul-e-Mohammadi

Rose has always had a special place in the life and culture of people, during different civilizations.

In Babylon, rose was not only known but was admired and used on occasions like ceremonial festivals, marriages, deaths, prayers etc. In the reign of Sargon, the King of Babylon (2845-2768

3. ISFAHANI STYLE

It flourished in 11th century A.H. in the central regions of Iran like Isfahan, Shiraz, Qizvin and so many buildings of the adjacent areas also came under its influence. In this period many buildings were constructed mainly in Isfahan. The speciality of this style is the Tile work in the external and internal parts of the buildings, and the artistic and aesthetic design and decorations with its superb carftsmanship that produced numerous wonders having meaning, majesty splendour and excellence in the scale of exquisite details. During this period the harmony among the various parts reached such a degree that one can say that a great symphony of culture and Art came into being. The harmonious relationship between the various elements of culture and Art can be seen in all fields particularly in Architecture of artistic master pieces.

4. RAZI STYLE

Razi Style is that architectural style which came into being in Post-Islamic period in combination of developed form of Khorasani style in the east and Tabrizi style in the west, in Great Ray in central Iran near Tehran of to-day. Upto 10th century A.H. all these 3 styles were prevalent in Iran.

At the time of safavid, particularly during the reign of Shah Abbas, (1557-1628 A.C.) the development of Art and Architecture and other developmental activities were in full swing and in that period and even afterwards, all the four architectural styles of Iran that is Khorasani, Azari, Isfahani and Razi styles with their harmonious developed forms, and plans of tile work and decorations were in practice every where in Iran and all these forms combined to-gether were known as central Iranian style.

Thanks for the patient hearing that you gave to me and thanks to organizers of this seminar for inviting me to participate in it.

Thank you very much.

This classification is based upon the characteristics and specialities of local culture climatic condition and geographical locations approachable or non-approachable. It is also based upon the availability of material, architects skilled labour, and the models of superb craftsmanship available in that particular region so that the architects may plan and design their architectural style keeping such models in view.

Hence we are in a position now to explain further briefly, the chief characteristics of these four styles each before ending this article as under:-

1. THE KHORASANI STYLE

It is that style which came into being in Khorasan and this region included greater part of present Iran, Central Asia and Afghanistan. The chief characteristics of this style were the construction of Iwan and its central building consisted of four Iwans with central ground. The Mosques having four Iwans have influenced other buildings too like Madressa, inns and taverns and this Khorasani style has been at its zenith upto the end of Timurid period.

2. TABRIZI STYLE

Azari or Tabrizi style which was developed in Azarbaijan and the regions of central Iran and at present it includes the part of Russia and Turkey and this style is still distinctly visible in the construction of tombs of graves particularly in the buildings of the historical city of Sultanya near Zanjan which were constructed in the beginning of 8th century after Hijrat and 13th century after Christ and one of such buildings is the tomb of mughal King, Aljaito in Sultanya.

Common styles of similar climates should also be kept in mind as in Iranian architecture there are hardly two regions of different climates having the same external appearances and form of arches, roofs etc. Instead the forms of construction are definitely different in hot climate with less rainfall to that of cold climate with heavy snowfall elsewhere. As such it also looks proper to grade the architectural styles on the basis of geographical conditions.

Keeping in view the above given factors, we now explain how a building is constructed. As you already know that architects, designers and entire group of artists in the work of construction are from the masses. The ruler and ruling class provides only the finance or material and at the end of construction either they only appreciate the craftsmanship of the work or they condemn the architecture pointing out the defects.

So we think that the classification of architectural styles should not be after the names of dynastics or rulers but they should better be named after the geographical regions in which they stand.

As for famous Iranian styles we can briefly classify them in four styles mentioned below and this classification is also current and used in other branches of Art like painting, Calligraphy and Poetry.

1. Khurasani style

2. Tabrizi style

3. Isfahani style

4. Razi style

and encouragement to Architects and Artists counts very much to enhance the importance of a specific style.

5. Religion minded rulers had also played an important role in inspiring their skilful builders to erect their religious notions in a style most magnificient and sanctified.

6. The competitive spirit between the rulers of neighbouring countries has also been the greatest factor for adding a picturesque beauty to Art and Architecture. When a ruler came to know that another ruler of neighbouring country is constructing a great mosque, fort or a palace, he used to get inspired instantly and start the work in his area to excel others.

The important aspect on which I would like to stress is the plan and form of the style of building which is based upon the following things:-

1. Outer form of the building or facade of building

2. Material of building

3. Interim design and decoration and illumination

In a common style arches, circles of interior portion and the kind of foundations and equipments and external decoration are symmetrical and similar. This similarity and harmony comes out of the characteristics of a nation, tribe and individual. For example the nomadic tribes and caravans who keep wandering from one place to another, when they settle down in cities construct their dwellings, naturally their nomadic trends and tribal traditions are depicted in their form of the constructions.

who held the reins of power in Iran.

The styles as named below are therefore more important and famous in the history of Art and Architecture in Iran and the reason for their rapid development are also given hereunder:-

A. Abbasid style (750 - 1258)

B. Seljuqid style (1037 - 1300)

C. Moguls style (1258 - 1336)

D. Tumirid style (1369) - 1500)

E. Safavid style (1502 - 1736)

F. Qajars style (1779 - 1926)

1. These styles flourished under the dynastics who ruled for a longer period.

2. There were no wars but peace and political stability in these periods and these factors help very much in the promotion of Art and Architecture in the country consequently the rulers had no other direction to divert their attention but to promote Fine Arts.

3. Political stability leads to prosperity and economic development in all fields of life while finances are exhausted in war and an empty treasury is the greatest obstacle in the development of artistic and aesthetic tastes as well as architectural adventures.

4. Moreover the appreciation of Art and Architecture by a ruler

(Anjuman Mimaran, Lahore, invited Dr. Haj Syed Javadi, Cultural Counsellor Embassy of the Islamic Republic of Iran Islamabad, to read out a paper on "The Architectural styles in Iran" in a 3 day Seminar and Exhibition on "Sultanate Period Architecture in Pakistan held in November 1990.

As Danesh is intending to introduce Art and Architecture of Iran in these pages, we are giving here the text of this useful paper in original.)

Dr. Haj Syed Javadi

The Architectural Styles in Iran

There are more than one thousand books and articles written in different languages by the distinguished specialists of Iraninan Art and Architecture. In the first part of some of these books, the details of the styles of post-Islamic architecture in Iran are given with illustrations. The different styles have also been graded and named by the experts in accordance with the names of the dynasties and the rulers concerned

DANESH

QUARTERLY JOURNAL

Chief Editor:
Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran

Editor:
Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi

Honorary Advisor:
Dr. S. Ali Raza Naqvi

Published by:
Office of The Cultural Counsellor
EMBASSY OF THE ISLAMIC
REPUBLIC OF IRAN
House No. 25, Street No. 27, F/6-2
Islamabad, Pakistan.
✆ 818204/818149